وعزاداری کرد و در آن قبر عزاداری نمایند رحم فرماید بر غریبان آن زیرا که آب ازان حق
خود منع کردند و اهل کوفه طغیان بر آن امام زمان کردند و بر یاران احاطه نمودند و کار را
بر آن بزرگوار آنجماعت ناپاکان تنگ گرفتند تا اینکه آنحضرت را با یاران و اصحاب و
امجاد او شربت شهادت نوشانیدند و اجساد مطهره ایشان را از اسباب مکرر پاره پاره
ایشان را بصحرا افکندند که سباع و درندگان ایشان را بخورند و ممنوع شدند از آب
الفرات الذی یشرب به الکلاب وضیعوا حق رسول الله ووصیه و آنحضرت
فرمودند که این شامیان نمودند با آنکه ایشان زاده فرزند ما باشند افتاده بود جسد حسین در میانه
جسد اقربا و شیعیان خود در میان خاک و خون و هر که آن اجساد را امید دیده حسین را نظر میکرد
و از تن مبارک یکی آن بدنهای پاره پاره و از جسد بزرگوار خود و از خانمان دور افتاده و آواره
بی لعبد الله بن حماد فرمود که آن منزلیست که کمتر آید و رامکی کیسه حقیقت ملک و از امتحان از برای
ایمان فرموده باشند حقی ما را انشا عرض کرد که من جعلت فداک که من بزیارت آنحضرت میرفتم
مبتلا شدم به سلطان و حفظ اموال خود و من در نزد ایشان مشهور شدم بتشیع پس ترک زیارت آنحضرت
نمودم از روی تقیه و من میدانم که چه مقدار ثواب در زیارت آن بزرگوار است حضرت فرمود که
آیا میدانی چه فضیلت هست کسی که آنحضرت را زیارت کند و چه خیر است از برای او نزد ما گفتم نمیدانم حضرت

فرمود اما فضل او بی مبالات منها یذ حتی بر زوار حسین ع بر ملائکه آسمانها و آنها افتخار از زا
زایر در نزد ما است پس ترحم و طلب آمرزش مینمایند از برای او در هر صبح و شام و بتحقیق که بزرگوارم
حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که مکان قبر حسین ع از روز شهادت آنحضرت خالی نبوده هیچ
وقت از صلوات فرستنده بر آنحضرت از ملائکه یا از جن یا از انس یا از وحوش و هیچ مخلوقی
نیست مگر اینکه غبطه و حسرت میبرد بر زایران آنحضرت و فخر و مباهات میکند بزایر آنحضرت و امیدوار
میشود از نظر نمودن بسوی زایر خیر را بجهت نظر نمودن زایر قبر آنحضرت پس فرمود که یا عبدالله
بمن رسیده است که قومی از نواحی کوفه و قومی از غیر ایشان از مردان و زنان بزیارت
آنحضرت میروند و بر او نوحه میکنند و این در نصف شهر شعبان است پس بعضی قرآن
میخوانند و بعضی قصه [illegible] مذکور میسازند و جمعی نوحه و ندبه مینمایند و قایلی مرثیه میگوید
عرض کردم که تو جانم فدای تو [illegible] از آنچه مذکور فرمودی آنها را در حوالی قبر آنحضرت دیده‌ام پس فرمود
که الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی لنا
و جعل عدونا من یطعن علیهم من قرابتنا او غیرهم یهددونهم و
و یقبحون ما یصنعون و مولای ما حضرت صادق ع فرمودند که کسیکه مذکور گردیم ما
در نزد او پس اشک از چشمهای او براید بقدر بال مگسی خدا رو او را بر آتش جهنم حرام گرداند در کتاب

انوار

انوار السرایر و مصابیح الزوار از حضرت امام زین العابدین ع مرویست که هر آن مومنی که
گریان شود چشم او بواسطه قتل حضرت امام حسین ع تا آنکه در صورت او اشکی شود حق تعالی بدهد
او را در بهشت بسبب آن دمعه اشک غرفه‌ها که ساکن شود در آن احقاب **مقدمهٔ ثانیه** در بیان
فهرست کتاب بنا بر مجالس آن و خاتمه و حسبت [illegible] **المجلس الاول** در بیان بردن
خلیل الرحمن ع هاجره و اسمعیل را بارض مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما و وداع کردن
ابراهیم ایشان را و وداع سید الشهدا ع با اهل بیت و امر زمزم و قبیله جرهم و داستان
گوسفندان و اسمعیل در ارض کربلا **المجلس الثانی** در بیان فضیلت آب فرات و حیوان آن
مهر فاطمه زهرا ع و افضلیت ارض کربلا و اشاره ببعضی از اسرار مظلومیه بر ایشان و در حال
شدن حضرت عباس ع علی اکبر و سید الشهدا از تشنگی در کنار فرات و رجوع نمودن آن
بالب تشنه از آن **المجلس الثالث** در بیان گریستن جمله موجودات و هم ممکنات در شهادت
سید الشهدا ع و خصوص گریستن سکینه خاتون در چند موضع در اطلاع بر شهادت
علی اکبر و در دیدن نعش او و در وداع امام ع **المجلس الرابع** در بیان اینکه شیعه در عالم
بالاخره کجات [illegible] و شهادت سه نفر از انصار و یکنفر از
شامیان بیچاره و دو نفر از یهودان در شهر شام و رفتن در مجلس و در مسجد شام است

المجلس الخامس در بیان اینکه چهار نفر از اسیران آل محمد را در شام غم انجام طلب کردند که
آن بت پرستان المجلس السادس در بیان اینکه سر سردار شهیدان و جسد مطهر سردار
مظلومان بعد از شهادت در کدام موضع مدفون گردید و تفصیل آن در مقام
دیگر مذکور گردد ان شاء الله تعالی المجلس السابع در بیان اینکه هشت نفر از اهل بیت سید الشهدا که
کم هستند ایشان جابر بن عبد الله است در صحرای کربلا و در روز نهم در قتلگاه و در دمشق و در روز سیم
کربلا و در اربعین عزیمت نمودند که تعزیت کنند و کدام است هشت نفر بند المجلس الثامن در بیان شهادت
فرزند رشید سید الشهدا که روحی و روح العالمین له الفدا علی اکبر شبیه خیر البشر
در یوم العاشورا و ما وقع علیه و بیان ابیه صلوات الله علیهما و علی شیعتهما المجلس التاسع در بیان
اینکه در هشت موضع سر سردار شهیدان از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام و
از شام الی مدینه سید انام دشوار گذشت و ذکر تفاصیل مقامات المجلس العاشر در بیان
اینکه آتشی که از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان و ایقان افروختند چهار است نار
نمرود در بجهت خلیل الرحمن و دوم نار فرعونی بجهت زوجه حزقیل و نار عمر خطاب در باب فاطمه
زهرا و نار عمر ثانی در خیام سید الشهدا المجلس الحادی عشر در بیان اندوه و
گریستن بهایم و طیور در مصیبت و عزای آن محور عالم امکان از بهایم و وحوش باشند و از طیور
ششی

ششی آنچه مستفاد از روایات میشود که در غم و اندوه و الم بوده اند المجلس الثانی عشر
در بیان احوال طیوری که در مصیبت آنحضرت آنچه از مرغان عزادار سر سردار شهیدان بنظر آمده
و تفصیل احوال ایشان است المجلس الثالث عشر در بیان تأویل آیه قرآن است و تفصیل او
و تفصیل اطفال صغار که در یوم العاشورا شربت شهادت نوشیدند که هفت نفر
بودند رضی المجلس الرابع عشر در بیان اینکه علیا جناب زینب خاتون رضا و خواهران
دیگر چند مرتبه بر بالین سید الشهدا آمده و آنحضرت را از خواب بیدار نمودند یکی لیله
نوزدهم شهر رمضان المبارک که وقتی شب وفات حضرت امام حسن و توم در عشر تا سوعای
محرم الحرام المجلس الخامس عشر در بیان شمایل و بلاهای سکینه خاتون که در سفر کربلا
تا شام بآن شنیده که جهان در رسید و آن هشت موضع است که بر آن مخدره دشوار گذشته است
و جمله از احوالات آن معصومه است المجلس السادس عشر در بیان اینکه بعد از سوار شدن
حضرت امام حسین از برای جهاد تا زمان خروج اهل بیت بجانب کوفه هفت مرتبه
زینب خاتون مشرف گشته بشرف ملاقات آنحضرت مشرف شد شش مرتبه در حیات و یکمرتبه
بعد از شهادت المجلس السابع عشر در بیان اینکه هشت مرتبه از کربلا تا شام خراب سر
سر مبارک سید الشهدا به بلیات دشوار گذشته در قتلگاه و در بزم خولی در مجلس ابن زیاد

ودر اول منزل راه شام و در مجلس یزید علیه اللعنة و العذاب در شام محنت انجام المجلس الثامن عشر
در بیان اینکه از ورود کربلا تا ورود مدینه در نه موضع بر علیا جناب ام کلثوم رضی الله عنها چه
گذشت خاتمه در بیان احوال علیا جناب حر جعفی (?) رضوان الله علیه است توصیه در عذر
مکررات و اصلاح لغزشها است از اخوان مؤمنین و دعا در حق مؤلف و شیعیان اخلاص نشان است

المجلس الاولی

در بیان بودن خلیل الرحمن با هاجر و اسمعیل در ارض مکه
معظمه زادها الله شرفا و تعظیما و وداع کردن ایشان (?)
و وداع سید الشهداء با اهل بیت و امر زمزم و قبیله
جرهم و داستان گوسفندان اسمعیل علیه السلام
در ارض کربلا

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

صحیح حاجیان و حجیج طایفان و حجیج را میان منبرها از حمد و ثنا و مدح خلاق جهان است
که از چشمه سار کوی یاری جانان عارفان از جبل طور سینای کسر (?) و ... از دادن در دهان
بر نهر زبان جریان پذیرفته و ذکر خیر اهالی مقام که در حصن حصین بحیره قلب زلال زمزم (?)

از جمله

از جمله تجلیات کوه صفا و مروه که مرآت جهان نمای ضمایر است شکر بیت بیاد (?) از نهر (?) گره
خاک و افلاک آسمان است که ینبوع آن بحر عظمت است که از آن بحر کبریا ساحت جبروت
بابل (?) ملکوت سیراب (?) ... نهفته است و صلوات نامیات زیبای کسر (?) کوی کعبه ارواح
و قبله ارباب عقول باد که ... جز ابتدا بی (?) نیست و بر طایفان حضر (?) وات ...
و مهرولان مبروات کشور شهود مترتب باقی قال الله تعالی و من الماء کل شیء حی
یعنی بشر نمائی (?) که اول ما خلق الله و ما صادر است که نسبت موجودات با وی است ابتدا و عودا
و قایم مقام ذات بلا اعتبار است در جمیع عوالم بر لا (?) وجودا و بر ولاة امر او باد که محل
مشیت و تراجم وحی غیب الغیوب بند (?) صلوات الله و سلامه علیه و علیهم و علی شیعتهم و محبیهم اجمعین

لمؤلفه

جبهت (?) اصل کعبه ای دانای راز ⁂ از حقیقت گوی نی از طرف مجاز
از چه ابراهیم و اسمعیل پاک ⁂ برده اندر آن مقام هولناک
بار (?) چه آنجا مقام آرام یافت ⁂ هم خلیل اندر منا این کام یافت
چیست حنیف (?) و مشعر و زمزم بگو ⁂ از چه مروه با صفا شد روبرو
طوف هفت شوط مروه را از حکمت چیست ⁂ از چه مشهور گشته در روی (?) الیت

رمز حجر و سعی و حلق اکنون بیان ⁂ ساز این مرموز را بر من عیان
چیست احرام و نماز و تلبیات ⁂ زار نالیدن بپای عرفات
طاق شیبه و حطیم و مستجار ⁂ سر حجر و حجر الاسود بیار
سر این مسئله کویم با تو فاش ⁂ لوحش الله هم زبانی بود کاش
تا بوی کفتم بآن قول و بیان ⁂ نکتهای چند ز اسرار نهان
کعبه دان اصل بنای ارض پاک ⁂ آنکه او شد هام این ویران مغاک
قبله شد بر بقعهای این جهان ⁂ زانکه شد بیت الله در روی زمان
از رحم ظاهر شد اندر وی ولی ⁂ آنکه وجه الله باشد منجلی
اصل آن سری که در وی مختفی است ⁂ شرح احوال حسین بن علی است
کعبه قبر ولی او وجه خداست ⁂ وجه حق شاه شهید کربلاست
زمزمی میدان فرات و لب حطیم ⁂ ناز پرورد شهیدان فطیم
از صفا و مروه میدارم کلام ⁂ بقعهٔ اعلای شاه تشنه کام
طاق شیبه بقعهٔ قبر حبیب ⁂ مستجار او خیمگاهای شکیب
حجر او آثار قبر اکبرست ⁂ بر مقامش نخل مریم اکبرست

از منا

از مناره بر بسوی قتلگاه ⁂ مزدلفه از جمال قاسم چو ماه
کوه عرفات او تل سلام ⁂ کفتمت مجمل بیانی والسلام
هست ابراهیم شاه کربلا ⁂ اکبر اسمعیل و هاجر مبتلا
زینب و لیلاست ای نیکو نهاد ⁂ خانهٔ ویران هجرشان مباد
خواست ابراهیم بپیوند کربلا ⁂ زین بشارت کعبه آمد بر علا
ورنه مقصود دو کون در کربلاست ⁂ کربلا او قبلهٔ اهل وفاست
جملهٔ عالم را بوجه الله است رو ⁂ شاهد این وجه الله است این گفتگو
شرط صحت ای رفیق پاک دین ⁂ در عبادات حق جان آفرین
نیت وجه است بر ما رهنمون ⁂ او است وجه الله عالم سایران
اصل کعبه شد عیان بر خافقین ⁂ کو بود سردار مظلومان حسین
کعبه قبرست و اشارات مجاز ⁂ اصل آن او بود مهر حجاز
آنکه مهرش در همه دلها ستی ⁂ نور شی اندر قلبها بر جا ستی
هر فوادی سوی وی اندر نهان ⁂ سایر آمد چونکه نور دریاستی
زانکه از داغ وی پی عیان ⁂ مهر سبز ارض پر غوغا ستی

هر که بشنید این سرود شاه حسین ❊ سینه بر پای شیونی آراستی
اندر آری سر این ناگفته راز ❊ رمزی از عالم بالا استی
انسی و جنی و حیوان و جماد ❊ جملگی را غم بغم افزاستی
اشک ز اغمام اسمعیل کوثری ❊ ده فرات از زیلی راستی
قصه اش را بر که مشروح ادا ❊ ساز مش کز شرح آن ز اخواستی

بسند حسن بلکه صحیح علامه مجلسی ره در بحار الانوار از مولای ما حضرت صادق ع روایت نموده
که حضرت خلیل الرحمن ابراهیم ع در وادی شام نزول فرمود چون از برای او اسمعیل از هاجر متولد
گردید ساره را چون از خلیل الرحمن فرزندی نبود از این واقعه غمناک و حضرت ابراهیم را آزرده
ناک مینمود پس خلیل الرحمن شکایت این واقعه بخلاق جهان عرض بیان نمود وحی از ایزد
پاک بخلیل دردناک رسید که مثل زن مثل دنده کج است اگر بگذاری کج است و منتفع شوی
اگر خواهی او را راست نمائی بشکند پس خلیل الرحمن بامر خداوند عالمیان اسمعیل و
هاجر را از نزد ساره بیرون برد عرض کرد که پروردگارا بکدام مکان برم ایشان را
ندا آمد که بحرم من و جائی که اول خاک آنجا زمین بشد و اول بقعه است از
زمین که او را خلق فرمودم و آن مکه است پس جبرئیل براق را برای خلیل الرحمن ع

فرود آورد

فرود آورد و آنحضرت با هاجر و اسمعیل بر براق سوار گردیده بجانب مکه روان شدند پس ابراهیم ع
بهر محل نیکوئی که میرسید که اشجار و درختان و نخلستان و زراعت بود میپرسید که اینجا است
جبرئیل میگفت که نه تا آنکه بمکه رسید پس ایشان را در موضع خانه کعبه گذاشت و ابراهیم ع
عهد کرده بود با ساره که فرود نیاید تا بسوی او برگردد چون در آنمکان فرود آمد بود در آنجا
درختی هاجر عبائی بر روی آن درخت سایبان کرده با فرزند خود در سایه آن قرار گرفت و چون
خلیل الرحمن خواست که برگردد بسوی ساره هاجر گفت ای ابراهیم ما را بکه میسپاری در این
موضعی که نه انیسی هست نه مونسی و نه آبی و نه زراعتی پس حق تعالی هاجر است

مؤلفه

گفت هاجر رو بابراهیم پاک ❊ گفت با آه و درون دردناک
کای خلیل الله در این ویران زمین ❊ نیست ما را مونسی جز غم قرین
نه برادر باشدم نه خواهری ❊ نه پدر نه خاله ای نه مادری
نی عمی غمخوار و نی عم زاده ای ❊ نی بود خالی نه خالو زاده ای
بر که ما را می سپاری ای عزیز ❊ ای جگر خون تو ز راه دیده ریز
از چه دست از ما بکش از روی خواری ❊ از نمک بر زخم دل بر سینه ...
اندر این احوال ای اهل وفا ❊ زینب آید خاطرم در کربلا

ای زمانی را که از عشقت شاه دین ❊ کرد نشد در پی بر وداع آخرین ❊
زینب اسپون ماجرا اندر آمد غمناک ❊ زار نالید و لبر افتاد بر خاک ❊
کفت یا را ای شهید دل غمین ❊ بر که بسپاری تو در این سرزمین ❊
نه پدر دارم نه یاور و یاوری ❊ نه برادر نه پسر نه یاوری ❊
چیست بر گو چارهٔ ما بیکسان ❊ در میان این گروه دشمنان ❊
کو فیان بیند چه شامی عرصه تنگ ❊ در ستم چون بت پرستان فرنگ ❊
میروی من دیده کان پر خون کنم ❊ دست بر سر را ای برادر چون کنم ❊
خو بگو چون خاک نمایم بسر ❊ چون کنم با طفلکان بی پدر ❊
گر پدر جوید جوابم چیست گو ❊ گر برادر من چه سازم گفتگو ❊
من کجا و این چه روز و این زمین ❊ زار نالم تا بروز واپسین ❊

در مهیج الاحزان مرویست که در زمان آخرین زینب خاتون عرض کرد که ای برادر جانی
یا ابن الجرم جدی بزرگوار بر کردان انحضرت فرمود که هیهات اگر دست از من بردارند
خود را در این مهالک نمی افکندم کانکم غیر بعید کالعبید تسوقونکم امام
الرکاب وتسومونکم سوء العذاب اکنواهر کو یا می بینم در این زودی که شما را کل

بنده کان

بنده کان و کنیزان اسیر کرده در جلو اسبان میدوانند و عذاب میکنند چون زینب خاتون
این کلام را شنید اشک حسرت از دیده کانش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان
شروع بشیون و افغان کرد و میکفت که واد هلتاه و واقلتاه نا امراه وا سوء
منقلباه وا شوم صباحاه پس دست زد و جامه را چاک زد و موی پریشان نمود
و طپانچه بر رخسارهٔ خود زد حضرت امام حسین ع باو فرمود که مهلاً یا بنت المرتضی
ان البکاء طویل یا خواهر ای دختر علی مرتضی آرام باش که گریه طولانی بعد از این خواهد گرد

❊ لسان حال آنحضرت ❊ لمؤلفه ❊

منع از فغانت ❊ ای خواهر زار ❊ نما یم از آن ❊ ای همچو افکار ❊
دشمن لعین است ❊ بر ما بکین است ❊ از در شماتت ❊ امریست دشوار ❊
آواز خود را ❊ در پرده میدار ❊ میان این غم ❊ ای همچو افکار ❊
صوت حرمیم ❊ بر گوش شامی ❊ آید نه نیکوست ❊ بسیار دشوار ❊
بی ناله میکن ❊ افغان مغرم ❊ سیل از بصر بار ❊ ای همچو افکار ❊
هجران نخواهر ❊ دوری ز دختر ❊ در این بیابان ❊ کاریست دشوار ❊
لیکن چه چاره ❊ بی ما سکینه ❊ آهسته مینال ❊ ای همچو افکار ❊

پس بعزم قتال آن ستوده خصال روانهٔ میدان گردید زینب خاتون بدامان آنحضرت
چسبید و او را گرفت و گفت مهلاً یا اخی توقف حتی اتزود من نظری
فهذا وداع لا تلاق بعده ای برادر جان من آرام باش و تعجیل مکن زمانی توقف
فرما تا از دیدن رویت توشهٔ برگیرم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخرت
و دیگر ملاقات نمی رسیم بلسان حال زینب خاتون است **لمؤلفه**

منعت ز رفتن ٭ جان برادر ٭ تنهایم اما ٭ اهوار اهوار
جان است ای کو مست ٭ بر خواهر زار ٭ امریست مشکل ٭ کاریست دشوار
بهر نیست چاره ٭ امر قضا را ٭ میرو بمیدان ٭ اهوار اهوار
دانم که دیگر ٭ این دیده ما را ٭ دیدار دیدن ٭ کاریست دشوار
بی طاقتم صبر ٭ فرما جمالت ٭ بینم روان شو ٭ اهوار اهوار
بر حسن چهرم ٭ مأمور ساری ٭ این قید ماندن ٭ کاریست دشوار
امر تو بر من ٭ روح است یا تن ٭ لیکن تو رفتن ٭ اهوار اهوار
پس سکینه طرف دامانش گرفت ٭ سیل اشکش راه میدانش گرفت
از دل پر درد آهی بر کشید ٭ دود آهش چرخ گردون رسید

گفت

گفت بسوز درون دردناک ٭ یا ابر گردم تو را از جان فداک
ای پدر جان تن بمرگ در داده و بکشتن شدن راضی گشته حضرت فرمود که ای نور دیده چگونه
تن بمرگ در ندهم که بیکس و یار و معین ندارم سکینه عرض کرد که یا ابه ردنا الی حرم جدنا
حضرت فرمودند که هیهات این بعید است اگر مرا بحال خود وا میگذاردند من خود را بمهلکه
نمی افکندم پس حرم زبان بلند گویه و سکینه آغاز افغان و زاری نمود حضرت زنان را
تسلی داد و سکینه را بسینه خود چسبانید و اشک از دیده کاهلش پاک می نمود و میگفت که
سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی
زود باشد که زمان گریه بر سد و بطول انجامد گریهٔ تو بعد از آنکه من از نظر تو بروم لا تحرقی قلبی
بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل را بدیده ام
مسوزان از اشک دیده که کان تو تا روح در بدن من است فاذا قتلت فانت اولی بالذی
تاتینه یا خیرة النسوان چون من کشته شوم تو که فرزند منی بر گریه و زاری اولی هستی
در کربلا بزبان حال سکینه خاتون است با پدر بزرگوار آنحضرت **لمؤلفه**

یمیلا از منع گریه طلب حسب بابم را ٭ دل ازمن دیدنی ماه رخسارش اسم تستی ازمن
مرا یاری کسی دارد عهده در شیون و زاری ٭ مرا شکل از من چمن ناز من فوق آتش از من

بیا ای فاطمه خواهر [illegible] نشین ⁂ که فرزند من از لطف [illegible] غبار زمین ⁂
ز بابت ایام محرم [illegible] شو ⁂ غلام من در این [illegible] زمین ⁂
زنان [illegible] یک لحظه یاری ⁂ زخم از من [illegible] یاری ⁂

مجملاً پس خلیل الرحمن ع هاجر فرمود شما را بآن کسی میسپارم که مرا امر فرموده است که شما را در اینجا منزل دهم این بگفت و برگشت و چون رسید بلندی که کوهیست
در ثنی طوی برگشت و نظر بجانب اسمعیل و هاجر نمود ایشان را تنها دید سر بجانب آسمان
کرد و عرض کرد که ای پروردگار من بدرستیکه من ساکن گردانیدم بعضی از فرزندان خود را
در وادیی که در آن زراعت نیست نزد خانه محترم تو ای پروردگار من برای آنکه نماز را
بر پا دارند پس بگردان دلهای چند از مردم را که مایل باشند بسوی ایشان و روزی ده ایشان را
از میوه‌ها شاید که ایشان شکر کنند ترا این را ادا شد مولف گوید
ای دریغا از آنوقتیکه سید الشهدا ع بر روی تل خیمه‌گاه رسید و برگشته نظرش بزنان دیده
گریان و خواهران سینه بریان و دختران گیسو کنان افتاد و فرمود صبراً علی
قضائک ولا معبود سواک خلیل الرحمن هاجر را تنهائی آب وادی نمود
ولکن سید الشهدا ع دشمنی اسیری و غارت کردن ایشان در نظر داشت

میدان

میدان که بعد از ساعتی ایشان را غارت کرده و خیمه‌های ایشان را آتش زنند پیاده و برهنه با سیبان
در آن دشت و بیابان میدوانند بعضی از خواهران بتازیانه و بعضی اعضای ایشان را سیاه نمود
و بعضی از دختران را بجهة گوشواره گوشهای ایشان را مجروح خواهند ساخت و سایر واقعات
بعد بر آن امام عالی تبار مخفی نبود آیا چه حالت بر آن امام ع رخ نمود مجملاً پس خلیل الرحمن ع
اسمعیل و هاجر را در آنجا گذارده روانه شد و چون روز بلند شد اسمعیل تشنه شد
آب طلبید هاجر مضطرب شد و برخواست و در آن وادی بسوی بالای صفا و مروه رفت و فریاد زد
که آیا در این وادی مونسی هست پس اسمعیل از نظرش غایب شد پس بکوه صفا بالا رفت و در آنجا
سرابی در جانب مروه بنظرش آمد گمان آب نمود و بجانب مروه روانه شد چون بآنجا رسید که
حاجیان هروله میکنند و میدوند اسمعیل از نظرش غایب شد پس از خوف بر اسمعیل دوید
تا بجائی رسید که اسمعیل را میدید چون بمروه رسید آن سراب را در جانب صفا دید بجانب
صفا روانه شد چون رسید بجائی که اسمعیل را نمیدید دوید تا بجائی رسید که اسمعیل را دید
و همچنین تا هفت مرتبه میان صفا و مروه دوید چون در شوط هفتم بمروه رسید نظرش بسوی
اسمعیل افتاد و دید که آبی از زیر پاهای اسمعیل پیدا شده است پس آمد بسوی اسمعیل و ریگی
بر دور آن آب جمع کرد که جاری نشود مولف گوید که در کتابی بنظرم رسیده که هاجر گفت

زمزم یعنی قف مکانک پس بآن سبب اورا زمزم میدانند آن چاهی معروفست لمؤلفه

هاجر و زینب مهر دل هر دوشان ❁ در عذاب مرگ خود دامن کشان ❁
در نتیجه مختلف گردید حال ❁ اندکی گویم بشنو آخر مآل ❁
او بمرده زنده اسمعیل دید ❁ زینب او بر خون اکبر مو کشید ❁
او بکام خود بر زمزم پا نهاد ❁ دید اسمعیل آن دگر شد شهار ❁
لیک زینب قتلگه آمد نشین ❁ دید اکبر کشته دامان حسین ❁
رو خراشید و باه دردناک ❁ جامه کردی چاک بر سر کرد خاک ❁
سینه کوبان مو کنان مویه کنان ❁ نالها بنمود با آه و فغان ❁
آه از آن ساعت که لیلا شد خبر ❁ ناگهان دید از داغ پسر ❁
سر برهنه با صد آه و فغان ❁ رو بهامون کرد چون دیوانگان ❁
شاه دین افکند بر رویش عبا ❁ خیمه آورد آن بصد رنج و عنا ❁
آه از آن وقتی که از این آه و زار ❁ شد سکینه مطلع شد اشکبار ❁
دستهای خود داغ و غم بر سینه زد ❁ کفتیش الماسی بر آینه زد ❁

مجملا قبیله جرهم در زمان المجاز در عرفات فرود آمده بودند پس آن بیک نظاره شد مرغان

وجانوران

وجانوران انبوه از دو آب جمع شدند جرهم چون مرغان و وحشیان را دیدند دانستند که
در آنجا آب بهم رسیده است بآن موضع آمدند زنی و طفلی را دیدند که در زیر درختی قرار گرفته اند
و آب از زیر پای آن طفل ظاهر شده است از هاجر پرسیدند که تو کیستی و قصه تو و این کودک چیست
گفت من مادر فرزند ابراهیم خلیل الرحمانم و این پسر اوست حق تعالی او را امر فرمود که ما را
در این حرم محترم آورد گفتند رخصت میدهی ما را که نزدیک شما باشیم هاجر گفت باید اذن
از خلیل الرحمن خواست چون روز سیم بطی الارض خلیل الرحمن بدیدن ایشان آمد هاجر
خواهش قبیله جرهم را معروض آنحضرت رسانید خلیل الرحمن اذن داد پس جرهم را از نخل
ساختند نزدیک ایشان فرود آمدند و خیمهای خود را زدند هاجر و اسمعیل بایشان الفت گرفتند
در مرتبه سیم که خلیل الرحمن بدیدن ایشان آمده کثرت مردم و آبادانی در دور ایشان
دید شاد شد پس اسمعیل نشو و نما کرد و قبیله جرهم هر یکی از ایشان یک گوسفند دو گوسفند
باسمعیل برسم هدیه دادند تا آنکه گله بسیار بهم رسانید و بآن تعیش میکردند تا آنکه اسمعیل
بحد بلوغ رسید لمؤلفه

زین بیان ای باوران اهل راز ❁ قصه از خاطر خلیلم جانگداز ❁
حیث القصه بگویم با خروش ❁ تا کنم گریان همه یاران بهوش ❁

همت مردی ز اهل بیت طاهرین ⁂ آنکه اسمعیل آمد دل غمین

با همه اغنام در دشت بلا ⁂ تا رسیدش سر زمین کربلا

گوسفندان چون رسیدند از زمین ⁂ جمله گریان گشته زار و غمین

نه علف خوردند نه آب فرات ⁂ گشت اسمعیل ز آن حیران و مات

از چه باشد گوسفندان را اسف ⁂ نه کشیدند لب به آب و نه علف

از تحیر گرد از باری تعال ⁂ سر این منوال را از حق سؤال

وحی آورد از خدا الیشی جبرئیل ⁂ کای فواد نور چشمان خلیل

قصه را از گوسفندان کن سؤال ⁂ تا شوی آگه از این اسرار حال

کرد اسمعیل بر اغنام روی ⁂ با دل پر درد اشکی همچو جوی

از چه ره بستید لب از آب و علف ⁂ از چه با رنگ غمین از اسف [?]

گوسفندان لب گشودندی تمام ⁂ کای ذبیح الله بشنو این کلام

گشته بر ما روشن این سر نهان ⁂ کاندر این وادی شود در خون طپان

خسرو دین نور بخش مشرقین ⁂ جان احمد شاه مظلومان حسین

با لبان تشنه و چشم پر آب ⁂ مرغ دل در سینه اش گردد کباب

آنکه

[illegible]



آنکه وجه الله بود بر ما سوی ⁂ حالتی این گردد در این محنت سرا

ما چه سان نوشیم از آب فرات ⁂ او بود ما را قبله در وقت صلوة

ما چه سان زین آب سازیم تر لب ⁂ خود بگو ای سرور قوم عرب

تشنه لب او از آن گریان شدیم ⁂ در تنور سینه دل بریان شدیم

تا در این خاکیم بر او زار زار ⁂ اشکباریم همچو در گلبن هزار

زانکه گردد آن شهید درد ناک ⁂ خون طپان در این زمین با جسم چاک

خواهرش زینب بسی زاری کند ⁂ دخترش محزون و غمخواری کند

گه زند بر سینه و گاهی به سر ⁂ گه برادر گوید و گاهی پدر

بر اسیری اهل بیت او تمام ⁂ گاه در کوفه گهی در شهر شام

سر برهنه ناقهٔ عریان سوار ⁂ مویشان چون اسیر زنگبار

کرد اسمعیل از قاتل سؤال ⁂ گوسفندان در جوابش با انفعال [?]

قاتلش ملعون اهل آسمان ⁂ رانده از درگاه خلاق جهان

آنکه بر تربت سجده دارد بر ملا ⁂ نام وی باشد یزید بی حیا

پس زد اسمعیل بر سر هر دو دست ⁂ کرد لعنت بر یزید بت پرست

پس حق تعالی امر فرمود ابراهیم را که خانهٔ کعبه را بنا کند گفت پروردگارا در کدام بقعه بنا کنم
فرمود در آن بقعه که قبه از برای آدم فرستادم و در آنجا نصب کردیم و حرم بسبب آن
روشنی شد و آن در طوفان نوح باسمان رفت پس خداوند جلیل فرستاد ابری که جبرئیل را
که ظلی گسترد از برای ابراهیم خلیل جای خانهٔ کعبه را پس به پهنای کعبه را از برای ابراهیم
از بهشت بنا فرستاد و از دور طوی را آوردند تا اینکه نه زرع بکار بنا کجای آن بلند کردند
پس خداوند جلیل حضرت خلیل را دلالت کرد بر موضع حجر الاسود که در کوه ابو قبیس پنهان بود
و ابراهیم در آن آورد و در موضع کرامی در آنجا نصب نمود و دو درگاه برای کعبه گذاشت یکی بجانب
مشرق و دیگری بجانب مغرب و دری که در جانب مغرب است آنرا مستجار میگویند پس ابراهیم کعبه
چوبها انداخت و بر روی آن علف اذخر ریخت و هاجر عبائی که با خود داشت بر در کعبه
آویخت و در میان کعبه چاهی بود پس حق تعالی ابراهیم و اسمعیل را امر فرمود که حج نمایند و
جبرئیل در روز هشتم ذی الحجه نازل شد و گفت یا ابراهیم برخیز و آب برای خود مهیا کن
زیرا که در آن زمان در منا و عرفات آب نبود پس روز هشتم را از آن ترویه گفتند زیرا که
ترویه بمعنی سیراب است پس او را بمنی برد و شب را در منا ماند و افعال حج را تمام
تعلیم او نمود چنانچه تعلیم آدم کرده بود و چون ابراهیم از بنای خانهٔ کعبه فارغ شد
گفت

گفت پروردگارا اکنون این موضع را شهری گردان که ایمن باشد از شر و روزی کن اهلش را از میوه‌ها
هر که ایمان آورد از ایشان بخدا و روز قیامت حضرت فرمود که مراد میوه دلهاست یعنی
محبت ایشان را در دلهای مردم قرار ده که از اطراف عالم بسوی ایشان بیایند للمؤلفه

شب دوش چون شد آن مرموز راز ※ خاطرم آمد حدیثی جان گداز ※
هست در احراق نار مؤصده ※ راویش قدامة بن زایده ※
مندرج در روی و رود قتلگاه ※ از اسیران حسین با اشک و آه ※
در بنای کعبه چون بود این کلام ※ در بنای کربلا دارد نظام ※
مجملی از ذیل آن انشا کنم ※ هر دل و هر دیده خون پالا کنم ※

در عوالم العلوم و غیر آن از قدامة بن زایده حدیث طویلی روایت شده اهل بیت در قتلگاه حدیثی
مرویست که در ذیل آن حدیث مذکور است که حضرت سید الساجدین صلوات الله و سلامه علیه
فرمودند که چون پدرم را با اولاد و برادران و سایر اهل بیت او را شهید کردند و زنان
و حرم او را بر جهاز شتران سوار کردند و روانه کوفه نمودند پس نظرم بر ایشان افتاد
دیدم که آن اجساد پاره پاره بر زمین افتاده و کسی ایشان را دفن نکرده پس بسیار بر من
عظیم و گران آمد و قلق و اضطراب شدیدی در من بهم رسید که نزدیک شد که روح من از بدن مفارقت نماید

وچون عمه ام زینب خواتون این حال برادر کشته شاه حسین بنمود فرمود که ما لی اراک
تجود بنفسک یا بقیة جدی وامی وابی واخی ای نور چشم رسیده است
که می بینم روح از بدنت نزدیکست که بیرون رود ای یادگار جد و پدر و مادر و
برادرم من گفتم ای عمه چگونه جزع و فزع نکنم و حال انکه می بینم اقای خود را و برادران
و عموها و عمزادگان و اقوام را که بر زمین افتاده اند با بدنهای بخون خضاب کرده
و عریان نه کسی کفن میکند ایشان را و نه کسی دفن مینماید ایشان را و نه کسی نزد
ایشان آمد و شد مینماید کانهم اهل بیت من الدیلم والخزر گویا ایشان را
مسلمان نمیدانند و از کفار میشمارند پس عمه ام گفت که ای نور دیده جزع مکن بخدا
قسم که این واقعه خبر داده است جد و پدر و عم تو و بتحقیق که خدا گرفته است میثاق و عهد
از گروهی از این امت که فراعنه این امت ایشان را نمی شناسند و معروف میباشند در اسمانها
که ایشان این اعضای متفرقه را مجتمع نموده دفن نمایند این اعضا جسدهای متفرقه بخون
آلوده را در این صحرا علامتی از برای قبر حضرت سید الشهدا بر پا نمایند که اثر
آن بگذشتن ایام مندرس نگردد و ائمه کفر و اشیاع ضلالت کوشش در محو و برطرف
شدن آن خواهند کرد ولکن از آن هر روز ظاهرتر و نشان آن بلندتر خواهد گردید للمؤلف

انکه

انکه می بینم در این بیلی حصار ؛ در فضای جابر در لیل و نهار
از جفا دور از نبات النبی و جان ؛ انکه او نادیدنی شد در نهان
جمله با آه و فغان دردناک ؛ رو بجانب کربلا آن خاک پاک
این بود تأویل ما قال الجلیل ؛ آن سؤالی کز خداوند جلیل
خوانده اهل گروه مؤمنین ؛ سوی مظلوم مشتاق از عارفین
است مظلوم القفا تأویل آن ؛ جمله دلها کربلا باشد روان
هر جوان و پیر و هر طفل صغیر ؛ هر زن و هر مرد از برنا و پیر
با خروش آیند و اندوه و شین ؛ سوی قبر خسرو مظلوم حسین

وفی الزیارة وجعل افئدة من الناس تهوی الیک ما خاب من تمسک بک
وامن من لجأ الیک

دفعت بین ای آیت الهی عزیز ؛ دستها بردار از روی تمیز
روی کن بر سوی درگاه احد ؛ خوان احد را بر صفحهای صمد
کن تمنا از خداوند جهان ؛ سازدت که این تو را از زایران
آرزو دارم ز تو ای پروردگار ؛ زایرم سازی بسوی آن مزار

تا نمایم با فغان و شور و شین ⁂ جان نثار شاه مظلومان حسین
سر نهم بر آن مزار مشکبو ⁂ جان بخود سازم فدای کو بکو
خاک گردد این تن افگار من ⁂ در رواق و پای قبه دیدار من
در کنار جسم پاک شاه دین ⁂ آرمد این تن تا بروز واپسین
در جوار آن شهید تشنه کام ⁂ در کنار حوض یابم سیر کام
این دعا از بنده از حق مستجاب ⁂ حمد و اخلاصی بخواند بنده از صواب

انا لله وانا الیه راجعون

المجلس الثانی

در بیان فضیلت ماء فرات و بودن آن مهر فاطمه زهرا و افضلیت ارض کربلا و اشاره ببعضی از اسرار مطویه در ایشان و داخل شدن حضرت عباس رض و علی اکبر رض و سید الشهداء بر آن و تشنه کام رجوع نمودن از آن

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

ماء فرات که از عروق شجره طیبه کمثل کلمة طیبة است از جداول انهار اربعه ذهبیه جاریست

قلب

قلب ایران و در ارض صدور مفیض و پنهان و از چشمه سار زبان ظاهر و جاری میگردد حمد علی رحمته است که ارض یقین را بنهر کافور معرفت و ارض احسان را بسلسبیل محبت و ارض قلب را بتسنیم شوق و ارض رضا را بزنجبیل قناعت و ارض حسرت را برحیق ندامت و ارض تصدیق را بکوثر اخلاص و ارض قرآن را بمعروفات الٰهی منهمر ساخت آب نیسانی لطف و منبع کافور و سلسبیل را از بطن عرش از جبل حقیقت و تسنیم و زنجبیل را از ظاهر عرش از جبل لب و رحیق را از هوای جنان از جبل فواد و کوثر را از تحت شجره طوبی از جبل قلب و معروفات را از تحت جبل مشک از جبل صدور منشرح مقرر داشته و کشور نفوس اهل قرب و مملکت اجسام اهل توحید را بدین انوار انهار نور افشانی فرموده و شکر عظیم سبحانی که بعذوبت آن ماء کدورات ما حقیقت بشریه را که از آلایش عالم اطوار است نفرت رو فرموده و در این ارض جرز صدور را از کدورات بکار است صاحبی را از بحر خیال و شهوات در غیب و ریا و سمعه و حرص و غفلت و امل شسته نموده

مؤلفه

چیست میدانی فرات ای هوشیار ⁂ ماء جاری از جنان کردگار
آنکه کام هر که زان برداشتند ⁂ حب شاه دین و آلش انگاشتند
جرعه حب علی و آل او ⁂ باشد از این باب بی گفتگو

حضرت صادق بیان فرمود این ∴ ای محبان گروه طاهرین
مهر زهرا آمد در جهان جاودان ∴ شد فرات از راستی اش شیروان
مهر زهرا چون شد او اندر سما ∴ زان سبب آمد بارضی کربلا
اشرف انهاراست ای دانه دبیر ∴ او فرات آمد بر ارباب سیر
ریزد از فردوس میزابان بوی ∴ از جنان مرتضی در یاب ای
شرح حالش بر گوییم از خبر ∴ با خبر گردند یاران سر بسر

در عوالم العلوم از مولای ما حضرت صادق مرویست که هیچ احدی نیست که کام او در آب فرات بر دارند مگر اینکه دوست دارد ما اهل بیت را و مولای ما امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند که یصب فیه میزابان من میازیب الجنة و در روایت جابر بن شاکر بن عیص بن اسحق بن خلیل الرحمن است که از نور ذهب جنان ریزان گشت و در خزاین جبال پنهان بود در ارض کربلا ظاهر و نمایان گردد در حدیث طویلی است و مولای ما حضرت صادق فرمودند که زمزم بر فرات فخر کرد حق تعالی چشمه از صبر در او جاری ساخت و طعم او را فاسد گردانید عقوبة له و بر سینه ارض کربلا و آب فرات اول زمینی و اول آبی بودند که حق تعالی این را تقدیس فرموده مبارک گردانید پس فرمود زمین کربلا

گفت

گفتی بگو بفضیلتی که حق تعالی بتو عطا فرموده گفت انا ارض الله المقدسة المبارکة الشفا فی تربتی وماءی ولا فخر بل خاضعة ذلیلة لمن فعل بی ذلک لا فخر علی من دونی بل شکرا لله پس حق تعالی او را اکرام داشت بکعبین و اصحاب الکهف بسبب تواضع و شکر که کرده بود از برای خدا پس حضرت فرمودند که من تواضع رفعه الله ومن تکبر وضعه الله

مؤلف

زین بیان ای یاوران اهل هوش ∴ راز دیگر گوشم آمد با سروش
هست مروی زاهل بیت طاهرین ∴ خلق اول آب شد از جان آفرین
خلق از ماء جمله مخلوقات شد ∴ سوی ماء پس نسبت فرات شد
ماء عذبی کو بود ماء الحیوة ∴ اول مخلوق او باشد فرات
پس فرات او هست ماء سرمدی ∴ هست از نور جناب احمدی
اوست ساری بر تمامی ممکنات ∴ جمله ممکن را حیات است از فرات
یا ماء صلی یا بطلح ای نور عین ∴ رو حدیثی خوان ز خلط طینتین
ناصبی زاشد ودیعت این حیات ∴ میشود از وی جدا وقت ممات
چون خبیث از طیب او ممتاز شد ∴ واند انکس کو بما همراز شد

رمز از ما، فراتت شد عیان ⁂ از زمین کربلا بشنو بیان ⁂

مستفاد از روایات مرویه از ابن قولویه در کامل الزیاره این است که مولانا حضرت صادق علیه السلام
فرمودند که ارض کعبه فخر کرد و گفت من مثلی و قد بنی الله بیته علی ظهری
یاتینی الناس من کل فج عمیق و حرم آمن، آن گاه وحی نمود حق تعالی و فرستاد
بسوی کعبه که در مقام خود قرار گیر و ساکن باش که فضل تو نسبت به زمین کربلا به منزله سوزنی است
که در دریا فرو بری و برآوری آیا چه قدر آن سوزن از آب آن دریا برمیگیرد یعنی فضل تو نسبت به
کربلا به منزله دریاست و فضل تو به منزله آن رطوبتی که آن سوزن از آن دریا برگیرد و اگر
نبود تربت کربلا تو را فضیلتی نبود و اگر نبود آن کسی که در کربلا شهید میشود من تو را خلق نمیکردم
و نه آن خانه را که به آن فخر نمودی پس آرام بگیر و در مقام خود قرار گیر و بشو متواضع و ذلیل و خوار و
بی تکبر خود را ذلیل گردان از برای ارض کربلا و اگر خود را ذلیل کربلا نگردانی تو را در آتش
جهنم فرو برم و حضرت فرمودند که حق تعالی خلق کرد کربلا را قبل از خلق کعبه
به بیست و چهار هزار سال و او را مقدس و مبارک گردانید قبل از خلق مخلوقات و همچنین
خواهد بود همیشه تا اینکه حق تعالی او را افضل ارض جنت و افضل منزل آن قرار دهد
و ساکن گرداند در او اولیاء خود را در بهشت و مولانا علی بن الحسین علیه السلام فرمودند

که حق تعالی

که حق تعالی زمین کربلا را حرم امن مبارک گردانید قبل از خلق ارض کعبه و اخذ نمود او را حرم
به بیست و چهار هزار سال و چون زمین را حق تعالی به تزلزل درآورد کربلا را بهمین حالت
رفع فرماید با تربت نورانیه صافیه و او را در افضل روضه از روضات جنت و افضل مسکنی
در جنت قرار دهد که ساکن نگردانند در او مگر پیغمبران و مرسلین یا فرمود و اولوالعزم از رسل و به درستیکه
کربلا روشنی دهد در بهشت همچنانکه ستارهای نورانی در میان ستارهای آسمان برای اهل
زمین روشنی دهند و نور ارض کربلا دیدهای اهل بهشت را خیره کند و ندا دهد که انا
ارض المقدسة الطیبة المبارکة التی تضمنت بسید الشهداء
و سید شباب اهل الجنة و رسول خدا فرمودند که حسین علیه السلام در جانب قبر من مدفون شود
در زمینی که او را کربلا گویند و در آن زمین بود قبه الاسلام آنجا نیکی کار داد حق تعالی
بر آن قبه مومنینی که ایمان آورده بودند به نوح علیه السلام در طوفان و حضرت علیه السلام فرمودند
که کربلا آن بقعه است که حق تعالی به موسی علیه السلام تکلم فرمود در آنجا و در آنجا نوح علیه السلام نجات یافت
و او اکرم زمینهاست به سوی خدا و اگر این نبود حق تعالی اولیاء و انبیاء و پیغمبر خود را در آن
قرار نمیفرمود پس زیارت کنید قبور ما را در غاضریه لمؤلفه
چون شنیدی ای عزیز با وفا ⁂ فضل ارض خاک پاک کربلا ⁂

کو بیت رمزی دیگر من از فرات   تا نمایم دیده کان چون فرات
این فرات آمد مهر زهرای خدا   گشت بر زهرا آن بعقد مرتضی
مهر زهرا هست میراث پسر   در همه ادیان و آیات خبر
از چه رو خوکان شام عرصه تنگ   با سگان کوفی بی نام و ننگ
منع کردند از عناد و کفر و کین   مهر زهرا از کام شاه دین
تشنه لب آن شاه و یارانش تمام   طفلکان و خواهرانش بالتمام
العطش گویان در آن دشت بلا   با لبان خشک و چشم پر بکا
جمله هم آواز هم آه و صفیر   آن خدا کان بهر آن طفل صغیر
هیچکس از آن گروه مشرکین   رحم ننمودند بر آن شاه دین
نه بر آن شاه و نه بر آن طفل زار   نه بر اکبر آن شه عالی تبار
نه بعباس شهید تشنه کام   بر کر تفصیل از خبر سازم کلام

مستفاد از روایات و حکایات که از اخبار صحیحه این است که سه نفر از شهداء در عرصه محنت و ابتلا و ممتحنین دشت کربلا با لب تشنه و جگر برشته در روز عاشورا داخل نهر فرات گردیدند و تشنه کام مراجعت نمودند اول ایشان حضرت

عباس

عباس رضوان الله علیه بود و کیفیت این واقعه بروایت شیخ مفید و سید ابن طاووس و ابن نما و دیگران بر وجه اجمال این است که چون آن ماه بنی هاشم بعد از شهادت یاران تنها ماند برادر نامدار را دید عرض نمود که یا اخی هل من رخصة حضرت سید الشهداء ابا فرمود حضرت عباس اصرار نمود تا منقلب گردید آنحضرت با سینه بریان و دیده گریان اذن داد و فرمود که اگر توانی قلیل آبی بتشنه کامان اطفال برسانی پس بعد از آنکه بمیدان آمد بر آن گروه ظلم سیاه دمی موعظه فرمودند و بجهت اطفال آب طلبیدند و مایوس از اجابت شدند و بخدمت آنحضرت رسیدند ولی رحم آن قوم بر العطش آن سرور نرسید و گریه سید الشهداء آواز العطش العطش اطفال بگوش حضرت عباس رضوان الله علیه رسید

لمؤلفه

صوت افغان زنان از العطش   گوش آن ماه گرد از آن داغ غش
گفت ای عباس جان آید چکار   بایدت گفتن براه حق نثار
باید آورد آب بهر طفلکان   از چه باید بر بها این داد جان
این بگفت و مشک بر دوشش کشید   رو نمود او سوی آن قوم پلید

پس سر مبارک بسوی آسمان کرد گفت پروردگارا میخواهم کوششی بجز از کنم شربت آبی بهر ایشان بلکه آن بی برادر مشک را بر داشته آهنگ فرات نمود و موکلین آب او را مانع گشتند و از هر طرف او را فرو گرفتند

ان کبر حیدر کرار غرق بحر کارزار گردید و مقاتلهٔ شدیدی نمود و میفرمود که لا ارهب الموت
اذ الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر
وقال انی انا العباس اغدو بالسقا ولا اخاف الشر یوم الملتقی و
آنگروه انبوه را در هم شکافت و بجوار الفرات رسانیده مشک را پر آب نمود و کفی از آن برداشت
که تشنگی بخود افرو نشاند از تشنگی امام مظلوم حضرت امام حسین ع را بخاطر آورد **لمؤلفه**

یادش آمد تشنگی شاه دین ÷ آهی کشید از جگر رفت و آتش بر زمین ÷
گفت واندهی نوشم از فرات ÷ شاه دین لب تشنه باشد در فلات ÷
آنکه در دوش نبی بد جای او ÷ عرش و کرسی گاهی ماوای او ÷
آنکه فطرس گشت بر مهدش دخیل ÷ مهد جنبانش کردی جبرئیل ÷
تشنه آن شه من بنوشم آب پاک ÷ باد خاک اکنون چرخ و ماه و خاک ÷

پس آب را ریخت و گفت والله ما اذوق الماء وسیدی الحسین ع عطشان
بخدا قسم من آب نخواهم چشید و حال آنکه آقایم حسین ع تشنه باشد یا نفس هونی
فالحسین معطش و بنوه والحرم المطهر اجمع ای نفس آرام بگیر و تعجیل مکن
در خوردن آب که برادرم با اطفال و زنان همه تشنه میباشند والله لو اشرب من الماء

قطرة

قطرة واخی حسین فی العراق مضیع یعنی اگر قطره از آب بنوشم و حال آنکه برادرم
حسین ع در بلاد عراق ضایع و هلاک میباشد پس آنگروه نواصب دور آن بزرگوار را گرفتند
فاخذوه بالنبال من کل جانب حتی صار درعه کالقنفذ من کثرة
السهام و آنقدر تیر بر آنحضرت میزدند که از بسیاری تیر که بر زره آنجناب نشسته بود
مانند خار پشت گردیده آنمظلوم بر ایشان حمله می نمود که ناگاه زید بن ورقا در برابر
ابرش بن سنان با عانت حکم بن طفیل ضربتی بر دست راست آنمظلوم زد و دست
راستش از بدن جدا گردید و آنمظلوم میفرمود که والله ان قطعتم یمینی انی احامی
ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاهر الامین **نظم**

افتاد دست راست خدایا ز پیکرم ÷ بردار آن حسین بسان دست دیگرم ÷
یکدست با خدا است الهی بیار کرم ÷ دیدار آخرم که جمال برادرم ÷

پس تیغ را بدست چپ گرفته آنقدر جهاد کرد که ضعف او را گرفت ناگاه حکم بن طفیل از پشت نخل
و بروایتی عبدالله بن یزید ضربتی بر دست چپ او زده او را نیز از بدن جدا ساخت آنمظلوم
فرمود که یا نفس لا تخشی من الکفار وابشری برحمة الجبار مع النبی السید
المختار قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار **لمؤلفه**

دست چپم زپیکرم ایشان جدا فتاد ∴ سقاییم نگشت و دم و الپین فتاد
ایشاه کم سپاه نظر کن بسوی من ∴ تا بنگری که و علم گلبدن فتاد

پس مشک را بدندان گرفت و بروایتی تیغ را بدندان گرفت و مشغول جهاد گردید که ناگاه ملعونی تیری افکند و آن تیر بمشک آمده سوراخ نمود و آبها بالتمام فرو ریخت و ملعون دیگر عمودی بر سر آن سرور زد که فرقش شکافته شد و ملعونی دیگر تیری بر سینه آن ماه بیقرین زد که آن جناب از اسب در گردید و بروی خاک آرمید و ندای یا اباعبدالله علیک منی السلام یا اخا ادرک اخاک

در رثاء لمؤلفه

عالم انش چون بگوش شاه دین رسید ∴ شاه دین چو مرغ بسمل اندر خون طپید
بیسلی شکسته شد بهای آه ماه ∴ دود آهش کرده گردون سیاه
دست بر پشت و دیگر دستی بسر ∴ رو نمودش سوی حق داد گر
لیک کسرت کمر و زودی بدست ∴ چاره‌ام مسدود شد پشتم شکست
رو بزمین کرد و گفت ای خواهرم ∴ جان شیرین مادرم شو یاورم
بی برادر گشته‌ام خواهر دمی ∴ اهلم من شو ندارم همدمی
تا سکینه بیک آن شمع عزا ∴ حاضر آید اندر این محنت سرا

چون

چون مرا نبود دیگر تاب و هوش ∴ او بنالد من دهم بر ناله گوش
خواهران بر سینه و بر سر زنید ∴ شکوه‌ای این غم بر داور زنید

مجلس

چون سید الشهدا آواز برادر را شنید اسب را عنان تاخت و گروه ناصواب را متفرق ساخته بر سر نعش برادر رسید و آن سرور را با دستهای بریده و فرق شکافته و بدنی پر از جراحت در میان خاک و خون افتاده دید گفت الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی برادرم کشته شد پشتم شکست و چاره‌ام تمام شد کسر و انقطاع ظهر سبط محمد و بکسره انکسرت قوی الاسلام قطعوا انقطع یدیک ایدی السبط وانقطعت به ایدی النبی السامی یعنی بکشتن تو یا اباالفضل شکستند پشت فرزند پیغمبر را و بکشتن او شکستند پشت اسلام را و بر بریدن دستهای تو دستهای برادرت را قطع کردند و بقطع دستهای او گویا دستهای پیغمبر خدا را قطع نمودند شیخ فخرالدین میگوید چون برادر نور ابر اکمال دید فریاد و اخاه و اعباساه و امهجة قلباه بلند کرد و فرمود که برسند شوارت فراق تو بر آنکه بنی هاشم را اکبر دون زین نشانید و در افق خیمگاه فرود آورد و آنقدر گریست که از بسیار گریه غش کرد ولکن دیگران آوردن نعش او را بجانب خیمه ذکر نکرده اند مؤلف گوید آنچه مستفاد از روایات میشود در یوم العاشوراء دفعه

سید الشهداء ع از بسیاری گریه غش نموده یکی در وداع کردن قاسم یکی در شهادت حضرت عباس
و لکن بعید نیست که در وداع علی اکبر و در رسیدن بر روی نعش آن شبیه پیغمبر و در شهادت
طفل صغیر این احوال بر آنحضرت روی داده باشد و ناقلین آثار ملتفت این معنی نشده باشند

و دوم از آن که تشنه لب داخل فرات شد و تشنه کام مراجعت نمودند علی اکبر بود شیخ
طریحی در منتخب المراثی روایت نموده که چون حضرت عباس رضوان الله علیه شربت شهادت نوشید
لشکر عمر سعد هجوم نمودند بر امکان سید الشهداء ع و آنحضرت چون آن احوال را مشاهده نمود فرمود
نادی یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب
حق فینصرنا اما من خائف فیذب عنا اما من احد فیاتینا بشربة
من ماء لهذا الطفل فانه لا یطیق الظماء ، بروایت سید بن طاوس ره
بی بی زینب خاتون فرمود که ای خواهر ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه فرزند
صغیرم را بیاور تا وداع نمایم و باه آتشبار و دیده اشکبار طلب آب از برای آن طفل نمود **مؤلف**

چشم تشنگی این ندا از شاه دین ÷ اکر آنکه مانند خیر المرسلین ÷
گفت ای وجه خدای لم یزل ÷ ای بجای ذات بی در عالم مثل ÷
بهر این نور دو چشم تشنه لب ÷ من نمایم آب از کوفی طلب ÷
کرد

کر بود در نهر حیوان تا بخوم ÷ باشد اندر چرخ با قلب غموم ÷
آورم بر حملی از یزدان پاک ÷ این بکوفی در اشک خیمه ها کرد پاک ÷

بروایت اول لیلی علی اکبر بر خواهرت و در آن وقت هفده سال از عمر شریف آن شبیه پیغمبر خدا
گذشته بود و عرض نمود که ای پدر بزرگوار ای سید عالی مقدار من آب از برای این طفل می
آورم حضرت امام حسین ع فرمود که امض بارک الله فیک بروای نور دیده حقا که
آب آوردن تو را مبارک گرداند لیلی علی اکبر مشک را بر داشته بکنار شریعه رسانید و مشک را
پر آب نمود بسرعت تمام بکنار آن امام تشنه کام رسانید و عرض نمود که ای پدر بزرگوار
آب را از برای کسی بفرست که می خواهی این برادر صغیرم را سیراب گردانی و اگر از آب چیزی باقی ماند
او را بر لب تشنه من برسان که من نیز قدری بحلق تشنه ام رسانم چون این کلام حضرت امام
حسین ع کریان کردید **مؤلف گوید** که مستفاد از این کلمات آن تشنه کام
علی اکبر بجهت اطاعت امر امام ع داخل آب فرات گردید مشک را پر آب نمود و آنقدر
توقف ننمود که آبی بلب تشنه خود رساند که مبادا در امر امام ع تعویقی واقع شود
بکنار ابی بسرعت تمام ع رسانید این بود که عرض کرد ای پدر جان من نیز تشنه کام
اگر از آب چیزی بماند بمن عطا فرما این اطاعت نمودن بسبب کرامتی سید الشهداء ع که گوید **مجملا**

پس آنحضرت آن طفل صغیر را بر زانوی مبارک نشانید و آن ظرف آب را بنزدیک دهان آن طفل
آورد و چون آن طفل آب را دید قطره اشک از دیدگان فرو ریخت ناگاه حرمله بن کاهل ملعون تیری
بسوی آن امام عالی مقام افکند و آن تیر بر حلقوم آن طفل صغیر آمد و گلوی مبارکش را
از هم بشکافت و در دامان آنحضرت شهید گردید بروایت شیخ مفید پس بی اختیار اشک
از دیدگان آن امام اخیار جاری گردید و آن طفل را بوسه میداد و دیدگان حق بین
بسوی آسمان کرده و مشتی از دست خون انداخت و فرمود که اللهم انت الشاهد
علی قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیک و حبیبک و رسولک

للمؤلف

دیدها بگشود سوی آسمان ❊ با دل پرخون و چشم خونفشان
گفت ای دارندهٔ این نه حجاب ❊ در تنور سینه ام قلبم کباب
چون تو بینایی بر افعال عباد ❊ پس تو انتقام بستان از قوم عاد
میکشند از جور از بیداد کین ❊ اشبه خلقت بخیر المرسلین
لسان حال مؤلف است در این مقام
گفت آنکه بر بوده رب جلیل ❊ این منا و این ذبیح من خلیل

الست لیلاها چر اندر این

الست لیلاها چر اندر این مدار ❊ آید از خیر عبادان اشکبار
فرقی اندر همه جز این است ای گدا ❊ چون خلیلین منا و کربلا
آن پسر را زنده و بکشی با پدر ❊ این پسر را کشته در دامان پدر
آن نکرده جز بسی بیمار شد ❊ این اسیر لشکر کفار شد
آن از آن بیمار اندر کعبه خاک ❊ این از آن در کوفه آمد سینه چاک

لسان حال آنحضرت است العربیة

والله ما لی انیس بعد فرقتکم الا البکاء
وقوع الانس من ندم ولا ذکرت الذی ابدی الزمان لکم
الا جرت ادمعی ممزوجة بدمی

للمؤلف

بعد این یاران جهان بی مدار ❊ من نمیخواهم مرا آید چکار
بی انیس و یار و یاور مانده ام ❊ وقت وصل آمد چرا من زنده ام
تخته بند عنصری باشد حجاب ❊ باید این افکند و دید آن آفتاب
قید فرزندان و قید عنصری ❊ این همه قوسین باید بگذری
اندکاک آید ترا اغیار و یار ❊ تا رسی بی پرده اندر وصل یار
جلوه گر گردید پس بر شاهدین ❊ از شکوه ذات رخ جان آفرین

دید از دیدار اصغر بی حجاب ∴ جلوهٔ احمد بمعراج [illegible]

زان سبب بی اختیار آهنک جنک ∴ کرد و کفت بر آنکروه عرصه تنک

من مکر نور محمد نیستم ∴ من سوار دوش احمد نیستم

نام من زهرا آمد مکر نیست ای کروه ∴ انکه از نورش جهان شد پر شکوه

بر شما از من اکر شد عرصه تنک ∴ ره دهیدم رو نهم سوی فرنک

از حجاز و از حرم بیرون روم ∴ از زمین یثرب و بطحی برون روم

بر سکان کوفی و خونکان شام ∴ هیچ تأثیری نکردش آن کلام

سوم از تشنکامان که در یوم العاشورا تشنه لب داخل فرات شد و تشنکام بر کردید جناب سید الشهدا روحی و روح العالمین له الفدا بود بروایت مهیج الاحزان بعد از آنکه سید الشهدا بر لشکر عمر سعد مجاهده بسیار فرمود بسوی خیام اهل حرم بر کشت و خواهران و دختران و زنان و کنیزان را تسلی داد و بسکینه خاتون فرمود که من تاب کریستن تورا ندارم بعد از من کریه بسیار خواهی نمود تا جان در بدن من است کریه مکن اهل زنان از شنیدن کلمات جانکداز آنحضرت یکسره در آمدند حضرت ایشانرا تسلی فرموده روانه میدان قتال کردید و بر آن قوم حمله فرمود فاقتل ابطالهم علی آخرهم

فانکشفوا

فانکشفوا من بین یدیه یدلق بعضهم بعضاً جمیع آن لشکر از هم زد و آن کروه کفار از بیم روی آن پسر حیدر کرار میکریختند بنحویکه از روی یکدیکر میکریختند و بهم میخوردند تا اینکه ایشانرا از شریعه دور کرده اسب را در میان آب فرات افکند و کاد روحه ان تطلع من شدة العطش از کردوار حرب چنان تشنکی بر آنحضرت غالب شده بود که نزدیک بود که روح مبارکش از بدن شریفش جدا کردد و همچنین اسب آنحضرت نیز چنان شده بود که نزدیک بود که هلاک کردد و میخواست که از شدت عطش آب بیاشامد حیا میکرد حضرت با وی خطاب فرمود که انت عطشان وانا عطشان تو تشنکامی و من تشنه لب کمثل آنکه نخورم تو آب نخوری من از آب نیم چشم چون اسب این سخن را شنید سر بالا کرد و از آب نخورد حضرت فرمود که اشرب فانا اشرب تو آب بخور که من هم میخورم پس کفی از آب فرات بر کرفت که بکلوی تشنه بخور رساند که ناکاه حصین بن نمیر لعنه الله تیری انداخت که بر دهان شریف آنحضرت خورد آنحضرت تیر را کشید خون از آن موضع جوشید و بدست مبارک میکرفت و بهوا میریخت و میفرمود که یا رب الیک المشتکی من قوم اراقوا دمی و منعوه من شرب الماء خداوندا بسوی تو شکایت میکنیم از کروهی که خون مرا کشیدند و نکذارند مرا که قطره از آب بکلوی تشنه بخورانم للمؤلف

تیر چون نمرود افکند آن لعین ∴ جانب آیات رب العالمین

در بنی اسرائیل بودی این عمل ∴ اندر این امت حسین اندر مثل

تیر نمرود و حسین یک تیر بود ∴ جانب آیات رحمن پر گشود

حرب آن شه چون بود حرب خدا ∴ پس حسین نمرود باشد بر ملا

چون حسین او مظهر الله بود ∴ سر پنهان رسول الله بود

زان حسین نمرود آمد در مثل ∴ تیر افکند از جفا سوی قتل

دیده اش از نور حق بی نور بود ∴ دیده صورت را ز معنی کور بود

ای بسا کس را که صورت راه زد ∴ قصد صورت کرد و بر الله زد

مجلس

باز آن حضرت قصد آن شاه میدان آن نمود ابن سعد لعین فریاد نمود که ای لشکر اگر آن بیابان نامد همه شمارا هلاک خواهد نمود ناگاه ملعونی فریاد کرد که ادرکوا خیمة النساء فقد هتکت یعنی خیمهٔ زنان را دریابید که تاراج کردند پس آن حضرت بازگشت و بر ایشان حمله فرمود و لشکر را گریزانید و خیمه را سالم دید و ایستاد که

لمؤلفه

آن فریاد از کربلا

خواست بر گردد دیگر آن شاه دین ∴ ناگه دید زین العابدین

کالای پدر

گای پدر بر سوی بیماران نگر ∴ بر غریب زار سرگردان نگر

تا وداعت با دل پرخون کنم ∴ دیده گان چون دجله و جیحون کنم

دیگرت بینم آیا ای سر خلیل ∴ اشک باریم چون فرات و رود نیل

تو خلیلی اکبر ذبیح و این منا ∴ لوحش الله کاشکی بودم فدا

یا ابه توقف حتی اودعک ای پدر بایست تا وداع نمایم تورا و دیدار آخرت ببینم پس زنان و دختران و خواهران و کنیزان همگی از خیام محترم گریان بیرون رفتند و بدور آن شمع بزم هدایت احاطه نمودند

محتشم

پیوسته با لوان حرم گرد شاه دین ∴ چون دختران نعش به پیرامن جدی

لمؤلفه

خامه ازاین رهگذر بگذر که تاب ∴ نیست دیگر بر تمامی شیخ و شاب

آتشی افکنده در ملک و فؤاد ∴ خانهٔ جبر تمامی شد بباد

وقت یاربی گفتن والله نیستی ∴ از دل پر درد اگر آگاه نیستی

کن طلا [illegible] کردگار با مثل ∴ سازدت زاریهایت در مثل

در جوار آن شه عالیجناب ∴ سازدت آزاد ز نیران و حساب

پس مجاور سازدت در آن دیار ⁘ پس دفینت سازد اندر آن مزار
سازدت پس حشر حزب شاه دین ⁘ جنت کوثر پس بفرماش برین
با تمامی شیعیان و زایران ⁘ اشک باران عزای تشنگان
شیوه این کو درود و حمد خوان ⁘ دیگر اخلاصی دا فرما زجان

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

⁘ المجلس الثالث ⁘

در بیان لرزیدن جملهٔ موجودات و همهٔ ممکنات در شهادت سید الشهداء و خصوص لرزیدن سکینه خاتون در چند موضع در اطلاع بر شهادت علی اکبر و در دیدن نعش علی اکبر و وداع آنحضرت ⁘

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیرون از حد قیاس مر خداوندی را سزاست که طایفان کعبهٔ کوی محبتش در مقام قرب چون ساعیان بین المروة والصفا در بذل جان از خوف بلا لرزانند و شکر عاری از التباس مر قیومی را رواست که جان نثاران شهود گاه از عرفان عرفان ازادی

محو

محو بسوی منای ذبح نوشیدن جام بلا و شهود مستانان

للمؤلف

عارفان کوی حبش از وفا ⁘ جمله در لرزند از بیم بلا
خرق‌اند از خوف و رضا پوشیده اند ⁘ جام لبریز بلا نوشیده اند
جز محبت دور بین دیده گان ⁘ هیچ را نارد نظر از کن فکان
حاذق حق آمد حیات و کار بقا ⁘ حب لها این ایمان الصلا
هر که این بازار آمد با دلیل ⁘ کرد اول جان بدرگاهش سبیل
درگذشت از عال و از غیر خویش ⁘ اندکی بیمود این ره را خلیل
یوسف و یعقوب این ره یافتند ⁘ زان کز رشکی یکی آمد رود نیل
رفت در طور محبت از وفا ⁘ حضرت موسی علی با قال و قیل
حضرت عیسی به گردون گرفت ⁘ تا رساند خویش را بر سلسبیل
نوح شد در لوح جهتی دیدشی کسیر ⁘ قهقرا بیموده این ره سید لیلی
انکه رخش خویش را مردانه تاخت ⁘ تا کز آرامید در ظل ظلیل
هیچ دانی کیست او از عالمین ⁘ است دلدار شه خوبان حسین
انکه داد او جان و سر در راه حق ⁘ کرد عزای حق بر عالم فرض عین

ماهوی لرزید اندر ماتمش ⁂ دیدنی نادیدنی بی ریب و شین ⁂
سدره با عرش برین چرخ بیر ⁂ چار عنصر بالطفی با حور عین ⁂

مؤلف گوید که در زیارت آنحضرت که لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش واظلة الخلائق یعنی تحقیقکه لرزید بجهت ریختن خون شما ارواح عرشی وارواح همه مخلوقات این مقتضای این فقره از زیارت سرادقات جلال الهی و حجاب است جمال کبریائی در مصیبت سردار مظلومان بجوش لرزیده‌اند و سدرة المنتهی با عرش رحمن لرزیده است و فلک اطلس با کرسی لرزیده است بیت الحرام و بیت المعمور و علیین و بیت المقدس لرزیده‌اند جنت رضوان و خلد برین و جنت الفردوس با حور عین و سایر جنان عنبرین با رضوان و ولدان مخلدین در عزای آن سرور دین لرزیده‌اند و مالک جهنم با جمیع نخود نار نیران از بلاهای آن سرور شهیدان لرزیده‌اند آسمانها لرزیدند و کوهها گریستند و زمینها لرزیدند و لیها بها گریستند و آفتاب لرزید و بسرخی گریست و ماه و ستاره گان لرزیدند و بخسوف و کسوف گریستند و آفاق سموات لرزید و بسرخی و زردی گریست و ملائکه کروبیین و مقربین و حاملین عرش و کرسی و علیین و مردفین و مسومین و منزلین و شاهدین و کرام الکاتبین و اربعه عالین و حافظین و سایرین همه لرزان

دگر بینند

دگر بینند در روایت زراره است که هیچیک از آسمانها نیست که روح مقدس آنحضرت بگذرد مگر آنکه بفزع در آید از دیدن روح مطهر آنحضرت هفتاد هزار ملک و بر پا می ایستند و میلرزد مفاصل ایشان تا روز قیامت آدم و حوا در بیت الحرام لرزان دگر بینی نوح و خلیل در کشتی و منی لرزان و سینه بریان بینند موسی و عیسی در سینا و سپهر لرزان و خوبان بقیه بینند یوسف و یعقوب در چاه غم و بیت الحزان در افغان بینند سلیمان و داود و شعیب لرزان و در نالهٔ آه سوزان یونس و ادریس در بطن حوت و عالم ملکوت لرزان و نوحه کنان بینند خضر و الیاس و ذوالقرنین و دانیال و یوشع و ذوالکفل لرزان و خاک غم بر سر ریزان بینند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمهٔ طاهرین لرزان و نوحه خوانند ابر و باد و کوهها و اشجار و دریا همه در لرزه و اضطراب بینند و در حدیث ابا بصیر است که حضرت صادق فرمودند که دریا بنوعی لرزیدند و اضطراب نمودند که نزدیک بآن رسید که بشکافند زمین را و بعضی داخل بعضی شوند که همهٔ اهل زمین را هلاک کنند

مجملاً اظهر و ارواح کلی موجودات از بزرگی این بزرگی این مصیبت لرزید از آن شکر دل لرزان و آه سوزان و اشک ریزان بنالم که جو بقراری آن بدن پاره پاره را مخاطب ساخته میگویم للمؤلفه

سرشکم از غمت ای لب تبار لرزد و ریزد ❊ چو شبنمی که ز گل در بهار لرزد و ریزد
بگلستان چو عزای تو میشود مذکور ❊ سرشک دیده ز داغ هزار لرزد و ریزد
طلوع چون شود ماتم تو را اشک کسی ❊ ز نوک هر مژه بی اختیار لرزد و ریزد
ز ماتم تو اهل بیتم ای شه مظلوم ❊ که سیل سنگ ز هر کوهسار لرزد و ریزد
شود چو ذکر غمت ظاهر ز باغ و طرف گلستانی ❊ شکوفه از ماتم شاخسار لرزد و ریزد
ببزم سور اگر بانگ حسین برآید ❊ سرشک از مژه هر نگار لرزد و ریزد
مرا ز داغ غمت ای آتشی از سینه و چشم ❊ هزار لخت جگر بیشمار لرزد و ریزد
چنان ز بعد تو از فراق مهر جمالت ❊ بکوه و دشت ستم گرد و غبار لرزد و ریزد
شکسته زین تو شد بی تو کوه فغان ❊ که سیل خون ز چشم رخسار لرزد و ریزد
بیا بصحن حرم و نظر تو چهره شکستی ❊ که خون ز صفحه حسین عذار لرزد و ریزد
چگونه خون جبین زینب اندر آن پلید ❊ ز تیغ لشکر سنگ نگار لرزد و ریزد
نعال از ستم او بسکه شرر مردمکی را ❊ چو آب از کف تشنه ز زار لرزد و ریزد
از این الم نکنی خون و سنگ کیشی ❊ ز تیغ و دیده اغیار و یار لرزد و ریزد
ز ماتم شه دین صبح بر چهره خونی ❊ نجوم از این ماتم بسماء لرزد و ریزد

ز داغ

ز داغ حسین هر که را که می نگرم ❊ ز دیده مردمکش بر عذار لرزد و ریزد
ز عطر گیسوی اکبر نگر بعالم باطن ❊ چو مشک ناف غزال تتار لرزد و ریزد
نگر بدیده سجاد کز غم عزت ❊ که سیلش از مژه بی انتظار لرزد و ریزد
سکینه را که ز غم شاه دین بنگر ❊ درر ز دیده بران شاهوار لرزد و ریزد
بچهره فلک اندر صباح شام نگر ❊ که سیل خون جگر اشکبار لرزد و ریزد
نگر بجیب چاک اوراق و هم صفحه اشجار ❊ که از این الم همه در جویبار لرزد و ریزد
از این الم جگر کوه را سرشک ز غم ❊ نهان که همچو گهر اشکبار لرزد و ریزد
بگرد شمع جمالت قلوب جمله عالم ❊ بی اختیار چو پروانه وار لرزد و ریزد

و در زیارت اکثر زنت کی و تلطم علیک الحور العین و تبکیک السموات
و سکانها و الجبال و خزانها و السحاب و اقطارها و الارض و قیعانها
و البحار و حیتانها و البساطین و اشجارها و مکة و بلدانها و الجنان
و ولدانها و البیت و المقام و المشعر الحرام و الحطیم و زمزم و المنبر المعظم
و النجوم الطوالع و البروق اللوامع و الرعود القعاقع و الریاح
النوازع و الافلاک الروانع

محتشم

گر چشم روزگار بر او فاش میگریست ❊ خون میگذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک ❊ زان گل که شد شکفته ببستان کربلا

عزیز من ای شیعه چه لرزه که بر ارواح شیعیان آمده چه لرزه که بر اهل بیت آنحضرت واقع شد از شنو
مقامی که بسبب لرزیدن دلهاست و بساط ای جهره است بر بعضی از آنها اشاره میشود ای
شیعه آیا در دیدن لشکر حرب یزید بی حیا چه لرزه بر زنان و دختران آنحضرت رسیده کجا
سکینه خواهر ای میوه دل حسین چه گذشت بر تو و چه لرزه بر تو آمد در لیلة العاشورا که شنیدم
بر لشکر خیمها آمدی و وعظ پدر بزرگوار را شنیدی و دیدی که لشکر آن لاام معصوم بوده و بیعت
آنحضرت را وداع کرده و نکرده میروند آیا چه قدر لرزیدی ای معصومه و در وقتیکه پدر بزرگوار
نعش علی اکبر برادرت را مدارت را بدر خیمه آورده و گذارد رو داخل خیمه شده تو با دختری که
یا ابة ما الحال ذاك تنعی نفسك و تلدیط طرفك این اخی علی ای پدر
بزرگوار چه رسیده است تو را که بنزدیک است که روح مبارکت از جسد مطهرت پرواز
کند و دیده ای خونینت بهر طرف دور میزند برادر برادرم تاج سرم علی اکبر بکجا رفت
پدر بزرگوارت فرمود که قتلوه اللئام چه لرزه بر اندامت آمد که بی اختیار گفتی
وا اخاه و امهجة قلباه و بی اختیار خود را کشتی که از خیمه بر آیی پدر بزرگوارت عقب
گرفت

سرت آمده فرمود که یا سکینة اتقی الله و استعملی الصبر از خداوند بپرهیز
و در مصایب روزگار صبر نما و تو گریان و گریبان در جواب آن مصیبت زده مظلوم گفتی که
یا ابتاه کیف نصبر من قتل اخوها و قتل ابوها ای پدر جان چگونه صبر کند
خواهری که برادرش را کشته باشند چگونه صبر کند دختری که جمعیت بیکس را متفرق کرده باشند

لمؤلفه

ای پدر گوی از غم اکبر چسان تاب آورم ❊ می کشد زبانه الم نه گریان بفرق آورم
بفقر امکان نمی گنجد فغانم ای پدر ❊ من چگونه این درد بیحد را بدل تاب آورم
خون کنم در قطره اینک خوش گوید که [illegible] ❊ گنجد این غم [illegible] و داد و بیداد آورم
ما الم بر کوه چه [illegible] از این برادر که ذره ❊ هر دم بر سر نوحه غم [illegible] آورم
خانه زاد [illegible] علی اکبر عمر آباد است [illegible] ❊ هر چه در عالم نکو [illegible] آورم
میشود قدم نکالان زینب با زغم [illegible] ❊ هر دم [illegible] آزاد آورم
مرغ روحم در قفس [illegible] بیحد پدر ❊ یا [illegible] از صید [illegible] صیاد آورم
مان بشر [illegible] اکبر [illegible] خوانم ❊ کوه کوه غم [illegible] آورم

و چه لرزه بر بدن اطهرت آمد در وقتیکه پدر بزرگوارت فرمود که یا سکینه و یا فاطمه و یا ام کلثوم

دیا زینب علیک منی السلام و تو گریه کنان بنزد پدر رفتی و آنحضرت ترا بسینه
خود چسبانید و اشک از دیده‌ات تو پاک میکرد و تو میفرمود که سیطول بعدی
یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی
فی قلبی بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی زود باشد
بعد از منای نور دیده ای سکینه بدانکه گریهٔ تو دراز و طولانی باشد در فراق من
شهید شوم و دل مرا مسوزان از اشک دیده گان خود تا روح در بدن من هست
فاذا قتلت فانت اولی بالذی تاتینه یا خیرة النسوان
و چون من کشته شوم تو که فرزند عزیز پدر منی سزاوار تری بر گریستن و بدان حال

پدر بزرگوار فرمودی **لمؤلفه**

چون بگریان زود ناله ز بیمار دل ⁂ آه زارم شررش داده ز جگر خوار دل
منعم از گریه مکن ناشده دل خسته بیا ⁂ گوش بر بشنه من تو بشنو زار دل
کو تو گمنزلی اهانت بکو دختر زار ⁂ کنز دگنج بنو در راه ز لیبار دل
مدت وصل گذشت است ازین پس هجر ⁂ گر از نیو اقو صعب کند یار دل
میرود جان عزیزم بصف رزم قتال ⁂ بکه تغیر لغی کنی قافلهٔ سالار دل

دل تورا

دل تورا چنم طلبد که چه کند دختر زار ⁂ خوار و زارم منمانه ز طلبکار دل
نالهٔ ام بر صف حو آرد جان آنچنم رسد ⁂ کاید از پرده دل اشک چو گلنار دل
رفت عباس ای دیگر اگر به اصفرم ⁂ میرود از بزم ای گلغذر مرواری دل
کو کجا آن طایر دل از قفس پایه کنند ⁂ اشیان روح رود از سر بکار دل

بیان حال تیمها و خواهران گفتی

نمیدانم منع کرد طلب حبیب با بیم را ⁂ دل از من دیبا از من اشک کند گیتی از تن
مرا یا زینب ای نیمها در این غزده تم ⁂ رنگ از من جبینی از من فغان آتش از تن
بجا الفاطمی بیک نظر با من این بی‌نشینی ⁂ کفن از من بسته از من گیسوان عزیز از تو
رباب بیا درم بکیدم بسبیله اجلام می شو ⁂ غم از من دردا از من ما گر اشک از تن

چون از بیرون در آنوقت که به پدر بزرگوار عرض کرد سکینه یا ابة ایقنت بالقتل و آنحضرت
فرمود ای نور دیده چگونه تن بمرگ در ندهد کسیکه یاور و معین ندارد پس گریان گفتی
پدر جان ما را بحرم جد خود بر گردان و آنحضرت فرمود که هیهات چه اگر بجا رحمت این
ای نور دیده اگر مرا بحال خود میگذاردند من بخواب میرفتم پس آنحضرت وقتیکه تنگ
آنوقت زنان و خواهران و دختران که آواز گریه و افغان همگی ایشان بلند شد ای ابن الامام

اهل عالم بفدای تو چه آزرده بر دل بیقرارت آمد در وقتیکه خبر شهادت عم بزرگوارت حضرت
عباس را شنیدی و بگوشت رسید که دستهای آنحضرت را قطع نمودند ای نور دیده اخیار
چه آزرده بر اندام مبارکت آمد در وقتیکه در زمین قتلگاه بر روی جسد پدر بزرگوارت
شکوه میکردی و اعراب تورا از روی آن جسد مطهر میکشیدند و تو ناله میکردی و از آن
جسد جدا نمیشدی و آنحضرت بتو وصیت میفرمود که ای سکینه و ای نور دیده بشیعیان من
بگو شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب
او شهید فاندبونی وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی
لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوا
ان یرحمونی الی آخر الابیات الا لعنة الله علی القوم الظالمین و
سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون انا لله وانا الیه راجعون

المجلس الرابع

در بیان اینکه شیعه علی ولی در آخرت نجات یابد اگرچه بکفر سالها بسر برد و شهادت سه نفر از نصاری و یکنفر از شامیان بیحیا و دو نفر از یهودیان در شهر شام در

درود

درود در مجلس و مسجد شام است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

جواهر حمد مخصوص ذات بیمثالی است که از سفلی قابلیت هیکل بشریت فرمود و در آن
هیکل روح جبروت را دمید و کرسی قلب را در آن جسد قرار داد و نفس ناطقه قدسی انسان را
در آن کرسی برقرار نمود و آن نفس را محل نزول طایر عرشی شیان روح گردانید و عرش
روح را کاشانه مثالی نمود که سلطان عقل است فرمود تا اینکه بهم رسد عارف عالی قلی
واقف از کامل مظهر افعال ذات بیمثال جل جلاله عظمته و در نشأه خاصه ذات اجلالی است
که اصل نفس نامیه نباتیه را از طبایع اربع و ماده اورا از لطایف اغذیه نمود و اصل
نفس حیوانیه را از افلاک و مقر او را در قلب فرمود و نفس ناطقه قدسیه را از قوه لاهوتیه
و مواد او را از تاییدات عقلیه گردانید و نفس لاهوتیه را از قوه لاهوتیه جوهره بسیطه
که حی بالذات است و اصل او را از مساوات سرمدی عقل فرمود که بدو او عود و عود وی بشارت
و عود وی بسوی او است و علت کلمته المؤلف

چیست روانی طایر قدسی نشان ❊ انکه او را ساق عرشی است آشیان ❊
انکه او را از مثال سرمدی ❊ آیت آمد از سراج احمدی ❊

گشت این ظلمت سرای تیره کور ⁂ از تجلیات آیت کبری نور

هر جسد کاین روح را شد آشیان ⁂ هر قفس کاین طیر بنمودش مکان

سیر او باشی اگر سازد درنگ ⁂ زیر باد هند و یا ملک فرنگ

باشد آن شی بر بدو خویش او را معاد ⁂ کی رود حب وطن او را ز یاد

مطلبی دارم از این امر نهان ⁂ بشنوانم بر تمامی شیعیان

هر که را شد بدو روح او اصیل ⁂ کامیاب از چشمه سار سلسبیل

آمد اندر این فرای سرنگون ⁂ از دغا و کفر یا ایمان بیرون

او بسوی بدو خود باشد روان ⁂ جمله گان را آشکار او نهان

چیست دانی سلسبیل از نور عین ⁂ اصلها بنت شاه مظلومان حسین

آنکه از نورش جهان عالم شد بنا ⁂ زان عمود این بی ستون گردان بنا

هر که از این مهر آید نشان ⁂ نور این مهر است سیرش در نهان

گر بظاهر بینیش در پیغام و ننگ ⁂ بت پرست اندر کلیسای فرنگ

نور اصلی آرد از کفرش بیرون ⁂ جمله بر پیوند اصلی گردد بیکون

از غواشی ظلمه آید بی حجاب ⁂ چون سحابی کو گذشت از آفتاب

در دمی

در دمی گردد جهانی پر ز نور ⁂ زنده او آید برون از خاک گور

هر که را این نور حق باید دلیل ⁂ او نباید خیر گر بیند خلیل

و جاء احمد نور ارض و نه سمات ⁂ همچنین کند بو جهل کو ظلمت سرات

هر که را در ذات بهبودی نبود ⁂ از جمال احمدش سودی نبود

در کتاب کافی شیخ کلینی بسند خود از مولای ما حضرت امام جعفر صادق ع روایت نموده است که آنحضرت بثابت ابی سعید فرمودند که مالکم و الناس چکار است شما را با عامه عمیا نگاه ندارید لسان خود را از ایشان و نخوانید احدی را بسوی مذهب خود قسم بخدا که اگر اهل آسمانها و اهل زمینها اجتماع کنند بر اینکه بنده را که خدا خواهد هدایت فرماید گمراه کنند قدرت ندارند نگاه ندارید زبانهای خود را و نگوید احدی از شما که فلان برادر من است و البته عم من است و همسایه من است بدرستیکه حقتعالی در وقتیکه اراده فرماید به بنده خیر را روح او را طیب و پاکیزه گرداند پس نمی‌شنود معروفی را مگر اینکه می‌شناسد او را و نمی‌شنود منکری را مگر اینکه او را انکار مینماید پس حقتعالی کلمه را در قلبش میدمد که بآن کلمه جمع مینماید امر او را و تفصیل فرمودند که چون حقتعالی اراده فرماید به بنده خود خیر را امر میفرماید ملکی را که اخذ مینماید آن ملک گردن او را تا اینکه داخل این امر

فرماید کاره باشد یا مطیع و بمعنای این حدیث است حدیث دیگر که فرموده‌اند که حق تعالی
به پیغمبر خود فرموده که انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء
و قال افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین الی ان قال که شنیدم از
پدر بزرگوارم که میفرمود که چون حق تعالی کتابت فرمود بر بنده که داخل این امر شود
میباشد آن بنده سریعتر بسوی این امر از مرغ بسوی آشیانهٔ خود

لمؤلفه

میرسد از این بیان بر ما پیام ÷ قصهٔ کفار اندر شهر شام
دیگر اندر کربلا و ارض ری راه ÷ آنچه از بی مذهبان آمد براه
از یهود شامی و دیگر نصار ÷ جان برای شاه دین کرده نثار
شرح حالشان نمایم برملا ÷ تا شود ظاهر بیاران وفا
قصهٔ کفار شد پرشور و شین ÷ چون فدا کردند جان در راه حسین

مستفاد از روایات معتبره چنانکه از آثار مرویهٔ ائمه هدی و از اخبار وارده
راحت برانداز آنستکه سه نفر از نصاری فرنگ و یک نفر از یزید پرستان بدنام
و ننگ و دو نفر از یهودیان عرصه تنگ در روز عاشورا اهل بیت طاهرین ایشان از غم آلام
و بعد از ورود ایشان آینهٔ طینت اصلیهٔ ایشان که از غواشی کدورات و بار

از زنگ

از زنگ و غبار کفر و حجب و استار ظلمهٔ بت پرستان منکر گویان بود بصیقل انکار سر
سروران عالمین و مواعظ سید الساجدین امام زین العابدین ع پاک گردید از نوم
کدورت و سینهٔ غفلت بیدار از شنیدن آن کلمات و دیدن آن احوال از عترت طاهره
با دل دردناک از حضیض کفر باوج افلاک ایمان رسیده توفیق جان نثاری در راه سرور
شهیدان دریافتند و شربت شهادت نوشیده دم از ظلمات شکوک غواشی تجلیه
بعالم انوار یقینی علیین رسیده ادراک فیض صحبت حضرت ختم المرسلین و ملازمت امام
المتقین امیر المؤمنین ع دریافتند **اول** از این شش نفر بروایت سهل بن ساعدی آن نصرانی است
که سهل میگوید که بعد از ملاقات اسیران آل پیغمبر در دروازهٔ ساعات و ادراک ملازمت
سکینه خاتون و عمل آوردن فرمایشات آن معصومه ع جهان از دادن زر و بیرون بردن
سر از میان زنان بی معین و در رفیق داشتم نصرانی که بجهت زیارت بیت المقدس
می آمد چون سر مطهر سید شهیدان و سرور تشنه کامان و اسیران را دید دیدهٔ بصیرتش
روشن گردید و شنید از آن سر گرامی غلطان که در گردش سنان بتلاوت قرآن مشغول است
و میگوید که و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون

لمؤلفه

چون بگوش خود نصارا این شنید ÷ طایر هوشش ز قید سر پرید

گفت برخوان ذکر عیسی کیستی　　یا چو عیسی از شرف اعظم کیستی
یا چو موسی و خلیل و یا نجی کیست　　یا ز رتبت از همه بالاستی
یا چو احمد یا علی المرتضی کیست　　یا که اندر رتبه وجه اللهستی
گر نه این ذات از چه رو در وی نی　　لیک بی شک خالق یکتاستی
کی بسر بریده میگوید سخن　　این کمی اندر همه دنیاستی
بی شک این بگزیده الله بود　　جان نثار ذات بیهمتاستی

مجملا آن سعادتمند از برکت آن سر مظهر نور هدایت بر دلش تافته کلمه شهادتین گویان
بر زبان از خزینه قلب جاری و بشرف اسلام مشرف [illegible]
از آن کشیده بر آن قوم سنگین دل روسیاه حمله کرد و هشت کس از دیدگان ملاعین را بقتل رسانید
جماعتی از آن اشرار او را بضربی البرار قرار داده لیکن دوسش را گرفتند هنگامه [illegible] ام کلثوم
پرسید که این چه غوغاست سهل میگوید که حکایت را بعرض ام کلثوم رسانیدم گفتم
این حکایت را از من شنید گفت واعجباه النصاری یحتشمون لدین سلامهم
وامة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون اولاده ویسبون
حرمه نصاری تعصب میکشند از برای اسلام کسی نیکه خود را از امت پیغمبر میدانند

اولاد

اولاد او را میکشند و اهل بیت او را اسیر میکنند بر ما ظلم نکردند بلکه بر خود ستم کردند و از آن جماعت
دور از آن نادره مسلمان را گرفتند آخر الامر او را شهید کردند

للمؤلفه

گر در آنجا بودمی ای اهل هوش　　گفتمی با آن نصاری با سروش
ای جوان بر دیده باطن نگر　　از ثری پا تا به سر یکسر بسر
جمله ذرات پی در انقلاب　　در تنور سینه هر دل پی کباب
جامه نیلی عیسی افلاک بین　　از غم نور دو چشم خیر المرسلین
ماه از این داغ سوزان آمده　　چاره هر زار و گریان آمده
گر تو را چشمی بود سوی سما　　دیدی عیسی را بچشم پر بکا
کرده ماوی منزل بیت الصراخ　　دارد از دل ناله با افغان و داغ
که زند بر سینه سنگ مهر و ماه　　گاه پوشد بقعه گردان سیاه
عالم انوار را آرد خروش　　بحر قهاری حق آرد بجوش
از غم آن پاره آن شاه دین　　زانکه نالد تا بروز واپسین
کیست عیسی کو محبت این نور عین　　آنکه از شاه مظلومان حسین
انبیا را شیعه این شاه دان　　از کرم بر روضه اش باز خوان

پاک آمد ذات عیسی از محک ❀ مهر آنشه برد او را بر فلک
گر نبد ذکر حسینش در نهاد ❀ از زمین بر چرخ کی پا مینهاد
همچنین موسی و نوح و هم خلیل ❀ زین محبت کارشان آمد اصیل
هر یکی دیدند در سیر نهان ❀ کربلا و شاه دین و تشنگان
بیکسی از زنان گریان و زار ❀ سر برهنه ناقه عریان سوار
بر سنان دیدند سرها آیه خوان ❀ جانب کوفان و شام از غم روان
نخلهای آل احمد سرنگون ❀ جسمها در قتلگه در بحر خون
جملگی ز انصاف گفتندی لشین ❀ هست قربانی راه حق حسین
ماسوی را هست این صبر و فدا ❀ خاتم آمد این فدا در کربلا
کوه و خیف و منا را این مقام ❀ کی بود ای انبیای نیک نام

دوم از این جمله نقل بروایت شیخ فخر الدین طریحی آنست که شخصی از انصار از جانب ملک روم در نزد یزید آمده بود و حاضر بود در مجلسی که سر مقدس سید الشهدا را حاضر کرده بودند چون نظر آن شخص بر آن سر مطهر افتاد و آنرا بخوار در نزد آن پلید دید شناخت بکبر برآمد و صدا را بلند کرد و القدر گریست که ریش از آب دیده اش تر شد للمؤلفه ع

چون

چون نصاری دید در بزم یزید ❀ آن سر پر نور را بر خود طپید
زار نالید و نمودی سینه چاک ❀ آه و وا کشتی آن بیاک ای کاک
گفت از سوز درون او کباب ❀ ماهی اندر آب و در چرخ آفتاب
گفت این نور دو چشم احمد است ❀ این کجا با ذات سنگر سرمد است
اعظم الاسما است اسم و صفات ❀ ماسوی را مظهر است از بهر ذات
این یهودی کی بمست عیسی میکشد ❀ نوح و موسی را او کی میکشد
ای یزید ای بیحیا بدنام و ننگ ❀ صد هزار از بت پرستان فرنگ
تو مسلمانی و پیغمبر کشی ❀ نور چشم احمد و حیدر کشی

بدان ای یزید که من در حجرهٔ رسول خدا صلعم برسم تجارت بمدینه رفتم از اصحاب پرسیدم که چه چیز آنحضرت را خوش می آید گفتند از بوی خوش دو قاره مشک و قدری عنبر برده پیش تو در خانهٔ ام سلمه شرفیاب خدمت آنحضرت شدم و چشم نظر بر جمال آنسید افکندم اسرار کردم نوری از روی او مشاهده نمودم که دو شاهد محبتش در دلم قرار یافت سلام کردم و هدیه را افکندم حتی گذاردم للمؤلفه

تافت نور گر به مشکوه دل ❀ دل شد اندر مهر آنشه پابگل
از شمیم گیسوانش مهر جان ❀ شد سویدای دلم عنبرفشان

دل که پی گشت نور کبریاست ❊ بزم عرش و محیط نور خداست

در هوا لیس دل چنان پابست شد ❊ کز وصال یار عاشق مست شد

فرمود حبیبت عرض کردم مقصود از آمدنم آن است فرمود که حبیبت گفتم عبد الشمس فرمود من تورا
عبد الوهاب اسم میگذارم اگر تو اسلام را قبول میکنی بهمه روایات قبول میکنم [illegible] کریم
علیکی داده بود در آن حضرت گفتم قبول اسلام کردم بردم برگشتم و اسلام را [illegible] میکند گفتم
با پنج پسر و چهار دختر مسلمان میباشیم بعد از آن روزی که رسول خدا در خانه ام آمده
بودیم که ای عزیزم کی مبارکی بیاید [illegible] در روز دو [illegible] گذاشته

لمؤلفه

جای [illegible] سر بر عالم سر است ❊ ساقی تسنیم حوض کوثر است

زینت کرسی و عرش کبریاست ❊ در مکان و لامکان نور خداست

سید آمد بر جوانان بهشت ❊ شد ز نورش حور و غلمان بهشت

آنکه مصداق است بر ذبح خلیل ❊ مهد جنبانش کرده جبرئیل

بود در جای دو تن آغوش رسول ❊ در رحم از بهر [illegible] بتول

از در حجره داخل شد پیغمبر خدا او را بغل گرفت و فرمود که مرحبا بك یا حبیبی مرحبا خوش آمدی
[illegible] که [illegible] آغوش [illegible] نشست [illegible] مبارکش را [illegible]

دیمش

دیمش فرمود که [illegible] دار ز رحمت خدا [illegible] امید داشت و از دیده کان مبارکش بر زمین

مر کنت ❊ **لمؤلفه** ❊

ریخت انجم بر جمال آفتاب ❊ شد ز اشک دیده باران پر آب

هر که دید آن گال شد بی اختیار ❊ زار نالید چو ابر نوبهار

وصف آن احوال [illegible] در بیان ❊ کی بگنجد در جهان [illegible]

روز دویم صاحب [illegible] با برادرش حسن مجتبی داخل مسجد گردیدند و فرمودند که ای [illegible]
بزرگوار با برادرم حسن کشتی گرفتیم که ببینیم قوت کدام بیشتر است [illegible] عالم علیم
حضرت [illegible] فرمود که [illegible] لایق شما [illegible] خطی بنویسید که هر که نیکوتر نوشت قوتش
افزونتر [illegible] نوشتند و بردند [illegible] حضرت آوردند حکم نفرمود که [illegible] ملال خواطر [illegible]
شود فرمود که انا نبی امی لا اعرف الخط نزد امیر المومنین روید آنجا رفتند
حکم نفرمود [illegible] فرمود [illegible] فاطمه زهرا آوردند [illegible]
با ایشان [illegible] بحجره [illegible] رفتند [illegible] حکایت حال را [illegible] رسانیدند
از علم [illegible] حکم [illegible] و امیر المومنین [illegible] اسلام زادیدم [illegible] صدق
میان [illegible] مسلمان [illegible] حقیقت [illegible] حضرت [illegible]

فرمود که چون احوال را بر سیدة النساء عرض کردند دید که نبی و ولی بجهت ملال ایشان حکم
نفرموده اند متفکر شد و فرمود که ای نور دیده کان من قلاده که در گردن من است هفت دانه
مروارید است نثار سازم میان شما هر کدام بیشتر برداشتید قوت شما زیادتر است نثار فرمود
بر سر ایشان و هر یک سه دانه برداشتند و هر یک نصف آن یک دانه فرمودند که خداوند
جلیل با امین وحی جبرئیل امر فرمود که بخود را رسانیده و به بال خود آن دانه مروارید را
دو نصف نمود که هر یک نصفی را بردارند که مبادا دل یکی از ایشان بشکند و هر یک نصفی
از آن را برداشتند

لمؤلفه

وحی آمد از خداوند جلیل ÷ بر امین وحی یعنی جبرئیل
می شتاب ای حضرت روح الامین ÷ از جناب قدس تا روی زمین
در حضور حضرت خیر البشر ÷ نصف کن با شهپر آن عقد گهر
تا که هر یک نصف آن گیرند باز ÷ مر نگردد خاطر ارباب راز

فانظر یا یزید کیف ان رسول الله لم یرد ان یدخل علی احدهما
الم نظر کن ای یزید که چگونه رسول خدا نخواست که دل ایشان الم رسد بجهت
ترجیح دادن خط یکی از ایشان و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه و همچنین رب

العزت

العزت نخواست که دل ایشان بشکند تا اینکه امر به تنصیف دانه مروارید فرمود که بجهت طیب خاطر
ایشان و تو چنین میکنی که اسرار او را ای بی دین بر روی بازی خواری در مجلس خود حاضر میکنی

لمؤلفه

آن قلوبی را که ذات کبریا ÷ بر ملال شان نفرمودی روا
ای بتر از هر مجوسی و بت پرست ÷ گشته از باده بیداد مست
کرده آن جمله را اهل درد ناک ÷ سوختی دلها ز کینی تا بخاک
بلکه از جور تو بزم لامکان ÷ گشته پر از شور و اندوه و فغان
هیچ کافر هیچ بیدادی نکرد ÷ هیچ نمرودی و شدادی نکرد
کی مجوسی با یهودی این کار کرد ÷ صابیی کی با هم این رفتار کرد
نیست اندر هیچ ملت این عناد ÷ لعنت حق بر تو و دین تو باد

اف لک و لجدیک یا یزید ولد اف بر تو و بر دین تو ای یزید پلید چرا که سر گرامی آن سرور
مطهر را برداشته از امر پلید و مکر لیث و مکیفت چه سینی که از آه بکای از برای آن خداوند
جلیل و در نزد حضرت محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا آورده

سوم

بروایت سید الساجدین زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام که چون سر آنحضرت را
از برای یزید لعین آوردند آن خبیث در آن مجلس شراب نجس میکشید سر منور آنحضرت را آوردند

و در برابر او میگذاردند و آن ملعون شراب میخورد و ته پیالهٔ خود را در پهلوی طشتی که سر مبارک
آنحضرت در آن بود میریخت روزی در مجلس آن لعین شخصی ایلچی ملک روم حاضر بود و از اشراف و
عظمای اهل روم بود پرسید از یزید که این سر کیست گفت ترا با اینها چکار است گفت چون
بمملکت خود برگردم پادشاه ما از هر چه خواهد پرسید میخواهم قصهٔ این سر را نیز دانسته بر او حکایت
نمایم تا او در شادی با تو شریک شود یزید لعین گفت هذا رأس الحسین بن علی بن ابیطالب
گفت مادرش کیست گفت فاطمه دختر رسول الله نصرانی گفت اف لک ولدینک
اف بر تو و بر دین تو باد دین من بهتر از دین تو است بدانکه پدر من از اولاد داود پیغمبر است
و میان من و او پدران بسیار است نصاری مرا تعظیم میکنند و خاک قدم مرا میگیرند از جهة
تبرک بجهة اینکه نسبت من باو منتهی میگردد و انتم تقتلون ابن بنت رسول الله
ما بینه و بینکم الا ام واحدة شما فرزند پیغمبر خود را میکشید و حال آنکه
فاصلهٔ او با پیغمبر یک مادر بیش نیست

لمؤلفه

چون مرا نسبت بداود نبی است ÷ حرمت داود نوری از علی است ÷
حرمت من کی از نصاری بیشتر ÷ دارند از بهر این شرف بیحد و مر ÷
احمد او سرور کل انبیاست ÷ زانکه نور احمدی نور خداست ÷

اوست

اوست اول خلق در بدء وجود ÷ نور او سابق بهر موجود بود ÷
از شعاع نور او شد ماسوی ÷ ماسوی از نور احمد دان بیا ÷
تو کنی اقرار کاین فرزند اوست ÷ نور چشم فاطمه دلبند اوست ÷
خونریزش را دانی مسلمان این چنین ÷ میکشی فرزند احمد را از کین ÷
میکنی اقرار بر پیغمبریش ÷ میکشی فرزند او این نیست کیش ÷
هیچ ملت را این عمل مقبول نیست ÷ ای لعین این کار تو معقول نیست ÷
کی کشد فرزند خیر الانبیاء ÷ جز کسی کو بوده از نسل زنا ÷
این عمل از پاک طینت کی رواست ÷ فاعل این کار اولاد زناست ÷

ایلچی گفت آیا کنیسهٔ حافر را شنیده گفت بگو گفت میان عمان و چین جزیره ایست بقدر
یکسال راه و معموره نیست در آن مگر یک شهر و آن شهر هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است
شهری از آن عظیمتر بر روی زمین نیست و از آن شهر مروارید و کافور و یاقوت را می‌آورند و اشجار آن عود
و عنبر است و آن شهر در دست نصاری است و در آن شهر کنیسه‌های بسیار است عظیمتر از همه
کنیسهٔ حافر است در آن کنیسه حقه ایست از طلا آویخته و اطراف آن حقه را از زینت بسیار زینت داده
از طلا و دیبا و در آن حقه سم الاغی است که بگمان نصاری آن سم الاغی است که عیسی بن مریم

بر آن سوار میشد و در هر سالی گروه بسیار از نصاری بزیارت آن میروند و آنرا ابوسیده و بجای
بخور از آنجا میخواهند و این دار ایشان میباشند ای یزید این چنین تعظیم میکنند بسمی که
گمان دارند که سم الاغ پیغمبر ایشان است و شما فرزند دختر پیغمبر خود را میکشید پس خدا
مبارک نگرداند بر شما و بر دین شما ای یزید ملعون گفت این نصرانی را بکشید که مرا در بلاد
خود مفتضح خواهد کرد انبیه چون آنمرد این را شنید گفت میخواهی مرا بکشی گفت بلی گفت دوش
پیغمبر شما را در خواب دیدم که بمن میفرمود یا نصرانی انت من اهل الجنة من متعجب شدم

لمؤلفه

دوش احمد گشت او دمساز من … بود شی اندر لطیفه همراز من
داد بر من او نوید خلد حور … من تعجب داشتم زین کار دور
من نصرانیم مرا با وی چکار … در برم آن شاه رود ایم در خمار
این چه باشد سرور پیغمبران … میدهد بر من نوید از جنان
من که از آیین او بیگانه ام … از شریعت صفحه‌ها نخوانده ام
سر آن گردید بر من آشکار … ای لعین اسلام کردم اختیار
جان دهم با شوق نام من لیتنی … در ره فرزند مظلوم حسین

دانم

دانم این سر زینت عرش خداست … قاتل او بیشک اولاد زناست

و شهادت میدهم بیگانگی خدا و رسالت محمد مصطفی ص پس برجست بر سر مطهر سید الشهداء را
بر سینه خود چسبانید و آنرا بوسید و میگریست تا آنکه شربت شهادت نوشید العربیة

یرجب قوم جاهر اذ عم انه … لم کوب بعض الانبیاء الذی مضی
ویقتل قوم ابن بنت نبیهم … تأمل با نصاف تری منتهی الشقا

گروهی تعظیم میکنند سمی را که گمان دارند که پیغمبر ایشان بر جای آن سم سوار میشده و گروهی
فرزند دختر پیغمبر خود را بشمشیر آبدار شهید میکنند تامل نما از روی انصاف و ببین منتهای
شقاوت را در این ظالمان چهارم از آن شش نفری که از دار الکفر برگشت اهل بیت سید
الشهداء ع بدار الاسلام آمده و جان نثار راه جانان نمود شیخ تاجر معرفت که در عوالم
العلوم و غیر آن احوال او بدین نهج مسطور است که چون اشقیا شام و اهل بیت بر شتران کوفان
حرم محترم سرور انبیا و دختر آن اکبر فاطمه زهرا را بر در مسجد جامع که جای اسیران بود
نگاه داشتند در آنجا پیری از یزید پرستان بود که نگاه او بمفید گشتیم چون بخ رسید
الی جدایی علی بن الحسین زین العابدین ع افتاد گفت الحمد لله الذی قتلکم
واهلکم وقطع قرن الفتنة حمد میکنم خدا را که شما را کشت و مردم را از فتنه شما خلاص داد

حضرت امام زین العابدین ع بعد از شنیدن این کلام روی مبارک بوی کرد و فرمود که ای شیخ قرآن
خوانده‌ای عرض کرد بلی حضرت فرمود که این آیه را خوانده‌ای که قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی یعنی ای محمد بمردمان بگو که من مزد و اجر از پیغمبری
نمیخواهم مگر دوستی خویشان خود شیخ گفت بلی حضرت فرمود که ماییم ذوی القربی
ماییم خویشان رسول خدا که دوستی ما را واجب ساخته ای شیخ این آیه را خوانده‌ای که و
اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
یعنی آنچه از غنایم بدست آورید خمس آن از خدا و رسول و ذوی القربی است شیخ گفت بلی
فرمود ذوی القربی ماییم که نزدیکتر اقربا رسولیم ای شیخ این آیه را خوانده‌ای که انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت
فرمود ماییم اهل بیت که این آیه اختصاص یافته‌ایم و حق تعالی بعصمت و طهارت ما شهادت
داده پیر چون این سخنان را شنید گریان و از گفته‌های خود پشیمان شد و عرض کرد که ای ابن
رسول الله معذورم دار که شما را نشناختم پس عمامه از سر برداشت و رو بآسمان کرد
و گفت الهی از دشمنان رسول تو بیزارم پس آن کور را بسبب کشتن امام زین العابدین ع افکند
و میغلطید و میگریست و میگفت خدایا با اهل بیت پیغمبر تو بی ادبی کردم مرا عفو

فرما و از تقصیرات من درگذر و اگر توبه مرا قبول کرد جان مرا بستان دعای آن پیر قبول
درگاه احدیت گردید در همان ساعت نعره زد و جان بداد خروش ناله و افغان از آن
ظاهر بر آمد امام زین العابدین ع و سایر اهل بیت بر آن گریستند بروایت مناقب حکایت
شیخ را بیزید لعین گفتند امر کرد ملعون بکشتن او و او را شهید کردند

لمؤلفه

تافت از چرخ ولایت آفتاب ❊ تا لبی کز آب یاری شد کباب
پیر را شد ز التفات مهر دین ❊ سید السجاد زین العابدین
جبر بر مجبور در آن شیخ پیر ❊ فطرة اللهی که بد فی الضمیر
نقش شد پاک شد کوی سما ❊ بر مثال آهن و آهن ربا
بار حب یزیدی قلب پیر ❊ پاک شد زار جای شد مهر منیر
باز درگاه حق کردگار ❊ عفو تقصیرات جان کرد نثار
عفو او هم جان بداد ❊ رست از حب یزید کج نهاد
دار کفر آمد جنان ❊ همچو حر در کربلای گلستان

حتی لفر که در وادی کفر زنده گانی کرده و از برکت گریه در شهیدان بدار
شده توفیق شهادت و جان نثاری دریافته بود در مجلس یزید لعین است

حضرت امام زین العابدین ع بعد از شنیدن این کلام روی مبارک بهم کرد و فرمود که ای شیخ قرآن
خوانده عرض کرد بلی حضرت فرمود که این آیه را خوانده که قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی یعنی ای محمد بگو مردمان که من از شما مزد و اجر از پیغمبری
نمیخواهم مگر دوستی خویشان من گفت شیخ بلی حضرت فرمود که ما هستیم ذوی القربی
ما ایم خویشان رسول خدا که دوستی ما را واجب ساخته شیخ این آیه را خوانده که و
اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
یعنی اگر از غنایم بدست آورید خمس آن از خدا و رسول و ذوی القربی است شیخ گفت بلی حضرت
فرمود ذوی القربی ما ایم که نزدیکتر اقربا رسولیم شیخ این آیه را خوانده که انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا گفت بلی حضرت
فرمود ما ایم اهل بیت که این آیه اختصاص یافته ایم و حق تعالی بعصمت و طهارت شهادت
داده پیر چون این سخنان را شنید گریان و از گفته خود پشیمان شد و عرض کرد که یا ابن
رسول الله مرا معذور دار که شما را نشناختم پس عمامه از سر برداشت و رو باسمان کرد
و گفت الهی از دشمنان رسول تو بیزارم پس خود را بپای مبارک امام زین العابدین ع افکند
و میغلطید و میگریست و میگفت خدایا با اهل بیت پیغمبر تو بی ادبی کردم مرا عفو

فرما

فرما و از تقصیرات من درگذر و اگر توبه مرا قبول کرد جان مرا بستان دعای آن پیر قبول
درگاه احدیت گردیده در همان وقت نعره زد و جان بداد خروش ناله و افغان از اهل بیت
طاهرین بر آمد امام زین العابدین ع و سایر اهل بیت برای آن پیر گریستند بروایت مناقب حکایت
شیخ را بیزید لعین گفتند امر کرد آن ملعون بکشتن او و او را شهید کردند **للمؤلفه**

تافت از چرخ ولایت آفتاب ❊ تابشی کز آتشش هر شد کباب
پیر را شد ز التفات مهر دین ❊ سید السجاد زین العابدین
اختر بد محو بود زان شیخ پیر ❊ فطرة اللهی که بد ما فی الضمیر
زان نظر شد پاک سنگ کوی سما ❊ بر مثال آهن و آهن ربا
زانکه تا از حب یزیدی طالب بر ❊ پاک شد زنگار جانی شد مهر منیر
خواستار از درگاه حق کردگار ❊ عفو تقصیرات جان کردن نثار
حق نموده عفو او هم جان بداد ❊ زانکه از حب یزیدی کج نهاد
در دمی از دار کفر آمد جنان ❊ همچو حر در کربلای گلستان

پنجم از آن کشتی نفر که در دریای کفر زندگانی کرده و از برکت گریستن شهیدان بدار
الایمان مشرف شده توفیق شهادت و جان نثار دریافته بود در مجلس یزید لعین است

دیگر حکایت آن یهودی که در کتب معتبره مذکور است این است که بعد از ورود اسیران و سران
آل محمد صلعم در مجلس یزید لعین واقع شدن جمله واقعات یکی از علمای یهود در آن مجلس حاضر بود
از یزید پرسید که این سر از کیست یزید گفت از بزرگ بنی هاشم است و نام او حسین است
یهودی از پدر و مادرش پرسید گفت پدرش علی ابن ابیطالب علیه السلام است و مادرش
فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلعم است یهودی گفت این نبیره پیغمبر شما است یزید گفت آری یهودی
سر جنبانید و گفت فریاد کنان که وای بر شما که فرزند پیغمبر خود را میکشید ای یزید میانه من
و داود پیغمبر هفتاد پشت واسطه است یهودان مرا حرمت دارند و خاک قدم مرا بوسند و محمد
عربی که پیغمبر شما است دیروز از میان شما رفته و امروز با فرزند او این معامله میکنید
یزید از سخنان او در غضب شد و گفت اگر فرموده پیغمبر نبود که با اهل ذمه رفتار کنید و مرنجانید
ایشان را کسیکه ایشان را برنجاند من در قیامت با او خصم گردم یهودی گفت ای بی بصیرت
پیغمبری که بجهت یهود و نصاری که اهل ذمه باشند با امت خود بجهت رنجانیدن ایشان خصمی
کند آیا بجهت نور دیده خود و فرزند زاده خود که او را بی جرم و گناه کشتی و اهل بیت او را
اسیر نمودی با تو چه خواهد کرد ای لعین جواب سید المرسلین و امیر المؤمنین و سیدة
نساء العالمین را در محشر که با تو خصمی نمایند چه خواهی گفت از این سخنان غضب یزید

افزود

زیاده شد بجلاد امر بقتل آن یهودی نمود یهودی گفت ای بی پیمان از حسین فرزند پیغمبر خدا که
بهتر نیستم او را کشتی بگو تا مرا نیز بکشند و امیدوارم که با جان باختگان در راه محبت او در
محشر چنین بزرگواری محشور و محسوب گردم این بگفت سر انگشت بر روی آن سر داشت و عرض نمود که یا ابا عبد الله
من از جمله دوستان توام گواه باش که من مسلمان شدم اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان علیا
ولی الله امیدوارم که گواه من باشی که در سر کوی وفا و محبت تو کشته گردیدم پس جلادان آن نو مسلمان را
(حاشیه: و کشت)
بدرجه شهادت رسانیدند رحمة الله علیه

للمؤلفه

بر سواد کفر آن مرد یهود ✤ نور شمع شاه دین تابش نمود
زنگ کفر از فطرت ذاتی زدود ✤ آنچه مضمر بود در ظاهر نمود
لطف او از چار سوق کفر کین ✤ شد ببازار سعادت هم قرین
شد مسلمان و غنود از شور شین ✤ جان فدای شاه مظلومان حسین
درد و غم از سر غیب آگاه شد ✤ اوج عنوان از حضیض چاه شد
هر دلی را نور حق گردد دلیل ✤ گر بود نمرود میگردد خلیل

ششم از کشتگان نفری که در راه محبت سرور شهیدان از شهیدان شدند کفر کو چیره و بدر السعادة گشت

ایمان داخل شده در شریعت بهادر نوشیده حکایت یهود است که در محرم کیفیت آن بروایت
عوالم العلوم این است که چون یزید لعین علی بن الحسین زین العابدین را در مجلس آورد بعد از
کلمات ناصواب خطاب یزید بآنحضرت بمنبر برآمد بعد از حمد خدا و نعت رسول خدا و ذکر مناقب و
مفاخر خود اشاره بر واقعات کربلا نمود عالمی از علمای یهود در مجلس حاضر بود چون
گوش می‌کرد کلمات آنحضرت را از یزید پلید پرسید که این پسر کیست یزید گفت علی بن
الحسین است گفت حسین کیست گفت پسر علی بن ابیطالب گفت مادرش کیست گفت فاطمه
دختر محمد گفت سبحان الله هذا ابن نبیکم قتلتموه فی هذه السرعة
لیکن این پسر پیغمبر شما بوده است که باین زودی او را کشتید بد رعایت کردید حرمت پیغمبر
خود را در عترت او بخدا قسم که اگر موسی بن عمران را فرزندی بود از صلب او گمان این است
که ما او را می‌پرستیدیم و مثل خدا او را میدانستیم پیغمبر شما دیروز از میان شما رفت
امروز فرزند او را کشتید بد امتی بوده‌اید شما

للمؤلفه

گر بدین بود کلیم آنچه پسر ÷ هر یهود دادی در راه او جان و سر
بلکه او را چون خداوند درود ÷ سجده میکردند یکسر آن یهود
دی برفت احمد نکو کی برفت ÷ کشته اید امروز فرزندش بکین

این چه آیات

این چه آئین است و چه آئین و حدود ÷ ای بتر از هر نصاری و یهود
نی مجوسی و نی هندی این کار کرد ÷ بت‌پرستی این کفر کی اظهار کرد
لیکن یزید ولد الزنا امر کرد بقتل آن مرد عالم یهودی برخاست گفت خواهید مرا بکشید و خواهید
نکشید خواهید دانستن الکتاب را دیده پیغمبر شما در تورات دیده‌ام که کسیکه ذریه پیغمبر را بکشد تا ابد
لعنت خدا بر او و نسل او است تا زنده است و چون بمیرد در آتش جهنم است وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون انا لله وانا الیه راجعون

للمؤلفه

خاتم وقت یا رب آمد نیم شب ÷ تا کسی که همچنان از حق طلب
کو رسانند صاحب ساز از غیب ÷ پاک فرماید جهان را از عیب
ظلم و کفر اینک همه دنیا گرفت ÷ نا روائی جای احمد جا گرفت
در کجا سینه دلها چون نمک ÷ آتش شد کی بیرون از مردمک
دادرسی نبود دیگر عالم کسی ÷ از کرم یا رب بفریادم رسی
گر بماند عمر چندی بعد ازین ÷ کن مجاور در جوار شاه دین
باشم آنکه تا کی حق ظاهر شود ÷ شاید آنکه قاتل کین ظاهر شود
دارم امید ار گر افتد دیده کان ÷ بر جمالش دیده صاحب زمان

ارزویم این دنیکو آرزوست ؛ ناگهان بینم جمال روی دوست
در رکابش جان دهم رنگین کفن ؛ حشر آیم چون شهیدان کربلا
شیعه آمین در درود حمد خوان ؛ از ره اخلاص بهشتی شو ما

؛ المجلس الخامس در بیان ؛
اینکه چهارتن از اسیران آل محمد را در شام نشان کتب ایشان نمودند ان بستان ؛

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

در شاهوار یکه در اصداف حقایق استتار ظهور محمود و در ضمایر افعال ذرات کون مندرج در غیوب مستور است حمد علام الغیوب است که عارج معراج ذات لیلة اسری و سالکین بزم لامکانش را در کلام معجز نظام منزه و صفت تعلقات و اندک فهم فال عج وقلیل من عبادی الشکور و بقوت آبدار رکن در حجاب سالکم گویدار جنان و طایر تیز پر آیت الکبری را آشیان شکر ستار العیوب است که گنجانش در بوتق بلاد عاشقانی را در خلوص ابتلا کرده مبتلا فرموده و صفشان را در بیان بقلیل ماهم بر عالمیان اظهار نمود و کسانی را که اهل بیت گنج خوانده در مجلس مشرکان تمنای کنیزی خواستن ارتکاب

از بهترین

از بهترین بیت پرستان متمنی نموده

لمؤلفه

چیست دانی زین معما راز من ؛ از کی آید دیگر آواز من
باخبر آمد دیگر چون بیاستر آن ؛ کوه افغانم ببازار جنون
طایر روحم دیگر در شام شد ؛ سیل اشکم ارغوانی فام شد
مجلسی دیدم بطهری ای خیال ؛ میر آن مجلس یزید بدفعال
بر مجلس خاص و عام شامیان ؛ اندر آن مجمع زنان مجمع سران
لیک زنهانی لباس معجری ؛ بسته بر یکی لیسان ان کافری
بعضی از سرو برهنه بعضی دیگر ؛ بود در آن بزم اندر ظلمت زیر
جواز انگشتر گان بی تمیز ؛ می نمودند زآن زنان خواهی کنیز
لیکن گم نام کهان بهر سوال ؛ از زنان و از سران وان فعال
در جوابم گفت فانی کای عزیز ؛ نیستی اگر گمرای با تمیز
این زنان از تربیه پیغمبر ند ؛ طفلکانان از تراک حیدر ند
این سران از اهل بیت مصطفی است ؛ پور و جفا د علی المرتضی است
آن سری کو گفت مسند لیقین ؛ هست از سلاله مظلوم حسین

آن زنی کو سینه میکوبد بزار	هست زینب خواهر آن نامدار
طفلکی کو کرده غش در پای سر	او سکینه باشد از داغ پدر
آنکه در غل بنشسته اندر انین	هست او سجاد زین العابدین
آنکه خون از گوشش او باشد روان	او عروس قاسم است آن نکته دان
آنکه کرده معجر روز آستین	دختری دان از حسین آن شاه دین
آنکه چون دیوانگان نالد بزار	هست لیلا مادر اکبر بیقرار
آنکه بخراشد جبین خویشتن	بهر اصغر دارد او صورت حزان
او رباب و بر سکینه مادر است	نالد بر اصغر و بر جعفر است
آنکه با عباس گوید بیقرار	ام کلثوم است نالد او بزار
بار دیگر کردم از قائل سؤال	بر لسان حال ای ظرف مقال
اینگروه بیشمار از خاص و عام	از چه ملت باشند اندر شهر شام
گفت اینها امت پیغمبرند	اهل اسلامند و دین حیدرند
حیرتم افزود پس بار دگر	اهل ملت گشته اند خیر البشر
پور احمد میکشند یاران او	این چه دین و ملت است و گفتگو

اهل بیت

اهل بیت احمد و در بزم شام	یک کنند خواهش کنیز و یک غلام
اندرین افکار بودم در جنون	بود دل در بحر حیرت سرنگون
خواطرم آمد ز کافی این خبر	از مسیدکن حال بر روح آن اخر
منتقل اینکه این قوم زبون	نیستند مسلم بدان از ذوفنون
جمله نشناسند لیکن در لباس	مشتبه گردیده بر اشباه ناس
بت پرستانند بیرنگ آنگروه	بشنو از من تا شوی آگه از او

در کتاب کافی مسند از علی بن جعفر مرویست که مولای ما ابا الحسن فرمودند که لیس کل من قال بولایتنا فهو مؤمنا ولکن جعلوا انسا للمؤمنین یعنی هر کسیکه اظهار ولایت ما نماید اینکه مؤمن باشد فی الحقیقه لکن جمعی اینها زمره الانس از برای مؤمنین قرار گرفت و مولای ما حضرت صادق با ابی بصیر فرمودند اگر بیابم سه نفر از مؤمنین که کتمان کنند حدیث مرا حلال نیست که کتمان نمایم حدیث را و مولای ما عبد الصالح بسماعه بن مهران فرمودند که بنی امیه و بنی عباس ایمن در فرشهای نرم خوابیدند و مرا از خوف کفر آوردند و اگر بپرستیکم در دنیا بود در آن خدا پرستی نبود مگر بکنیز که عبادت حقیقی نمودد و اگر غیر او بیند حقیقی اضافه فرمایند یکنفر میفرمود آنجا که حقیقی میفرماید

ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا و لم یک من المشرکین یعنی بتحقیق که
خداوند خواست بر اینمنوال که گذشت یعنی الی اداد در ابراهیم و اسحق یعنی سه نفر شدند قسم
بخدا اگر مؤمن قلیل و اندک است و بعد از شکر اهل کفر بسیار زیرا که یعنی فرمود که میدانی جبر [illegible]
انسانی مخلوق شدند و اظهار اسلام میکنند عرض کردم که نمیدانم خداوند مرا فدا [illegible]
کرداند فرمود بجهت آنکه رفتن [illegible] که در اهل کفر را بایست خالی نمائید و اکرام شوید [illegible]
و امثال این روایات بسیار است مثل اینکه فرمودند که زن مؤمنه از مرد مؤمن کمتر است و مرد
مؤمن از کبریت احمر کمتر است یعنی فرمودند که آیا کسی از شما کبریت احمر را دیده عرض کردند که
خیر مؤلف گوید بعد از اطلاع بر آیات و روایات ظاهر شد بر من که اگر
میخواهیم از انسان صورتان و دیو سیرتان بنا باید که بعد از آگاهی نیز از اهل اسلام و ایمان
دانیم تا پای امتحان میان بیاید این مطلب ظاهر نمیشود زنان اهل بیت و دختران آل محمد [illegible]
از کربلا تا شام در شهرها و قریه‌ها اسلام اهل اسلام بردند هیچکس را حمیت دینی نبود بلکه اهل
بکفر میل کرده [illegible] ان اظهار کفر و نفاق ظاهر بود که از ایشان بروز میکرد حتی
چند نفر از صحابه حضرت رسول که در مجلس عبید الله زیاد و یزید بودند و کاری نکردند که
اثر اسلام از ایشان ظاهر شود مگر [illegible] نفر [illegible] تا مرگ اظهار
اسلام

اسلام کرده در راره محبت سرور شهیدان از شربت شهادت نوشیدند **لمؤلفه**

هست این مطلب بسی دور و دراز ‡ مطلبی نبود که سازم فاش راز

مجمل مستفاد از روایات آنست که چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت اطهار ع
در مجلس یزید پلید غدار از جماعتی که حضور را از اهل اسلام میدانستند اگر کثیف
نابکار تمنای کنیزی نمودند بعضی از ایشان بعد از اطلاع [illegible] گردیدند و بلعن آن ملعون پرداختند
و بعضی دیگر بغضب الهی مبتلا شدند **اول** از آن چهار نفر بروایت عوالم العلوم از شیخ
صدوق که فاطمه دختر امیر المؤمنین ع بود که [illegible] در مجلس [illegible]
قرار [illegible] احوال [illegible] مرتب [illegible] **لمؤلفه**

چون به تخت خود گرفت آن سگ قرار ‡ دید کار خوار و زار آن اشکبار
جملگی را بسته در یک ریسمان ‡ جمع ایران فرنگ و زنگبار
از سرور [illegible] لعین را رو داد ‡ رنگ [illegible] سیلاب سرشکش در کنار
[illegible] کرده رحم ‡ اهل مجلس آن گروه نابکار

یک مرد سرخ از اهل شام بر خواست و بیزید گفت که یا امیر المشرکین هب لی هذه الجاریه
این جاریه را بمن ببخش [illegible] بود [illegible] آمدم

بکمان کوهم که می تواند آن لعین مرا بکشد فاخلفت بثیاب اختی و هی اکبر منی و اعقل
و بدامان اختیر وام چسبیدم و آن روزی بزرگتر و عاقل تر بود

للمؤلفه

بگرفتم از ترسی ÷ دامان یاران ÷ نالیدم همچون ÷ ابر بهاران
پیچید در دست ÷ دامان زینب ÷ سیل سر شکم ÷ مانند باران
گفتم بخواهر ÷ بنگر بحالم ÷ کی می توان دید ÷ این روزگاران
باهم علی گو ÷ ببینند اسیرم ÷ در شام محنت ÷ از شر یزیدان
اف بر تو گردون ÷ کی بیمروت ÷ کردی عزیزان ÷ خوار و ذلیلان
ارکان توحید ÷ اهل وفا را ÷ کردی اسیر ÷ این بی کسانرا
جرمم نمانده ÷ دیگر خدایا ÷ تا کی توان دید ÷ این ظلم و طغیان

پس خواهرم فرمود که کذبت دروغ گفتی و تحقیق لعنت خواستید این قضا از برای تو و از برای
یزید لعین جایز نیست پس یزید لعین غضبناک شد گفت دروغ میگوئی اگر بخواهم میتوانم نمود
خواهرم فرمود که نه والله ایشان را برای تو نیست مگر آنکه از ملت ما بیرون روی و بغیر دین ما دینی
اختیار کنی یزید لعین غضبناک شد و گفت این نوع سخنان بمن میگوئی جز این نیست که پدر
و برادر تو از دین و ملت بیرون رفتند خواهرم فرمود که بدین خدا و دین پدر و برادر

من

من هدایت یافتید تو و جد و پدر تو یزید لعین گفت کذبت یا عدوة الله دروغ گفتی ای
دشمن خدا

للمؤلفه

سینه ام پر آه و دل آمد خروشی ÷ بشنوید ای یاوران اهل هوشی
اهل بیتی را که خوانده کردگار ÷ اهل بیت خویشتن در اقتدار
حبشان از حب خود خوانده قدیم ÷ بغضشان از بغض خود خوانده کریم
نور ایشان نزد او بر خویش آخت ÷ هر که ایشانرا حبیب حق شناخت
بین ایشان شوم را بین که عنود ÷ میکند اظهار کفر و کین و جحود
جمله را نسبت بیاران حسین ÷ دشمنی حق رب العالمین

پس خواهرم فرمود که امیر است و هرزه میگوید از روی ظلم و سلطنت بخود مغرور است فاظلم و سکت علیه
کر کرها الملعون حیا کرد و ساکت شد پس شامی لعین اعاده کلام خود نمود و یزید با ملعون گفته
گفت اعزب وهب الله لک حتفا قاضیا دور شو ای لعین خداوند ترا مرگ دهاد
و در قوم ازآن چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت که در مجلس یزید خواهش کنیز کردند
بروایت منتخب المراثی سکینه دختر سید الشهدا ع بود که در مجلس یزید مرد از اهل شام
بعد از تو منزلان یزید طلبید گفت هب لی هذه الجاریة من الغنیمة فیکون خادمة عندی

بخشی این جابر را از غنیمت بمن که خدمتکار من نماید آن لعین هم قصد نمود که بعضی مکین را

پس ام کلثوم خواهرم کلثوم چسبیدم و گفتم با عمه آیا میشود که نسل رسول اکرم کنیز اولاد زنا کار

نمایان حال المعصومه سکینه لمؤلفه

ای عمه دلشکسته غمگین اشکبار ❊ بشنو کلام این سگ غدار نابکار

من بضعه حسینم و احفاد مصطفی ❊ از نسل شیر داور این نیلگون سما

من زاده بیت عصمتم و مرتضی علی ❊ کی میشود کنیز شوم اهل این شقی

این کفر و ره جور نمود که ای کنیزا ❊ بنگر بحال بضعه زهرا و مرتضی

من آنکسم که نواده شاه شب ❊ بلند دیده کان مرا از زنجک ب

میگفت این سکینه و از آه و من روان ❊ با شدت سوز آه و ای دیده کان

ای عمه آی و منکر قوم بی تمیز ❊ بنمای ازین یزید جدا خواهی کنیز

اف بر تو ای سپهر چه بیداد میکنی ❊ بیداد کرده خصم تو امداد میکنی

در این دیار کفر ندارم داد رس ❊ ای عمه از کرم تو نما این بی کس

پس ام کلثوم رو بان لعین نمود فرمود که اسکت یا لکع الرجال قطع الله لسانک

واعمی عینیک وایبس یدیک وجعل النار مثواک ساکت شو ای لعین

والعمی تری

واعمی تری ای مردمان خداوند زبان تو را لال چشمهایت را کور دستهایت را خشک گرداند

و آتش را منزل و ماوای تو گرداند بدرستیکه اولاد پیغمبران خدمتکار اولاد زنا کاران نمیشوند

راوی میگوید که قسم بخدا که هنوز کلام آن معصومه تمام نشده بود که زبان آن لعین لال و دیده هاش

کور و دستهایش خشک گردید پس آن معصومه فرمود که الحمد لله الذی عجل لک العقوبة فی

الدنیا قبل الآخرة حمد میکنم خداوندی را که تعجیل فرمود عقوبت تو در دنیا قبل از

آخرت فهذا جزاء من یتعرض بحرم رسول الله ص پس اینست جزای آنکه

متعرض حرم رسول خدا میکرد در سیم از آن چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت اطهار سو

که در مجلس یزید لعین بی ایمان خواهش کنیزی نمودند ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع است و

کیفیت آن نحویکه در طوفان البکاء مذکور است این است که یزید بن المعاویه علیهما اللعنة

والهاویه در روز سیوم بعد ظهر امر کرد بصحبت آن ملعون شاد میشود و در آن روز اهل مجلس آن بی ایمان

گردید سرهای چند بر نیزها و سرهای دیگر بر پشت مهار آنکه در طرف دیگر مشاهده نمودند در جانب حرم

زنهای چند بی چادر و معجر و از موی سر خود و دستهای ساتر رو و جبین نموده اند لکن و از

از مشاهده آن سرها و حرم هزاران در گلستان پر شور و نوا و چون عندلیبان در فصل بهاران

در ناله و غوغا مشاهده نمودند که آن پلید بی اختیار از آن زنان کنیزی نمائی و

بر سر زیران و خونابه دل از چشمه سار چشم بر جبین و دامان ریزان سیل اشک شان
بر گرد خاک و آه آتشناک شان بر کره افلاک و لهاشان از زجر راحت مصیبت کشی تخم درد
از سرشک گلنار چون روی و چون ناز پرتو ضیاء مهر جبین شان مهر گردون خجل از
بدر جمالشان ماه آسمانی منفعل و از موهای پریشان و گیسوان عنبر افشان ان بزم
یزید یالنجم صحرای تتار رشک میبرد و مانند بحر متموج از عنبر لبریز گشته لیکن همه آن
زنان بیکس از درشتی و بیکس آواز با حسینی گویا شنید ظهیر بعد از ملاحظه آنهمه درد
آن زنها که مانند کبوتران پر و بال شکسته سر در زیر بال هم برده بحالتی انکه آن اسیران
دلتنگ آن اسیران روم و تتار و فرنگ صورت متموج از موج خیالش بر آیینه ضمیرش مصور
گشته زبان بسؤال گشاده گروه ضلال کشود و تمنای کنیز خواستی ام کلثوم نمود زینب
لعین از جملت آن سؤال الال بود ظهیر اجابت فهمیده دست دراز کرد که بازوی
بگیرد ان معصومه اسیر از حرکت بیجای ظهیر چون طیر در دام صیاد اسیر ناله و صفیر آورد
و رو بمدینه جد الانام فرمود بلسان حال فرمود **للمؤلف**

ای کعبه بنا بستی این نه سپهر ⁂ ای فرزندان از رخت این ماه و مهر
ای شده در قرب دو عرش بریا ⁂ اعلام امر از رب العالمین

دیده

دیده بسوی اهل بیت خود کن ⁂ پایان بنام غم تمامی مبتلا
می نگر کاین ناکسان بی تمیز ⁂ دختران را تمنای کنیز
مرنمایند از یزید بیحیا ⁂ زینب را خادمی در این فزا
چاره فرمای رسول عالمین ⁂ بهر اطفال اسیران حسین

بلی ای مبارک ظهیر کم فرمود دگر ابرو شامی

تو را از حال اسیران دهر نیست خبر ⁂ مزن شراره آتش بر این کباب جگر
که ما اسیر فرنگان و زنگبار و تتار ⁂ نزاع این سخن تو بجا بود دشوار
برو تفحص احوال ما غریبان کن ⁂ بر پای که ما چه کنیم چه باید آن کن
مبر تو نام کنیزی که این بود دشوار ⁂ بر تفحص تعاله محمد مختار

ظهیر چون این مکالمه ام کلثوم را شنید و این نزاع عربی زبان دید متعجب شده بکانت کشید
آن جدی بنوری زین العابدین علی بن الحسین بکشتند [illegible] که من شما را بکمال
کاران اسیر فرنگیه تتار و یا اسیران روم میدید یا زنگبار لیکن تکلم شما با بلاغت میماند ای
نور دیده مرا باجابت سؤالی چند بلسان حال جواب داد و افی بیان فرما حضرت فرمود
که بپرسی آنچه خواهی ظهیر عرض کرد که او کلام [illegible] که شما از کفار و بت پرستی چنانکه و ملا میبند حضرت

فرمود که ای ظهیر که فیضان ضیاء اسلام را شمس حقیقت مائیم بعد اسلام از ذات تو عود کند

نبوی یا است و رکن ثانی اسلام اقرار رسالت جد ماست و مائیم ارکان توحید خداوند

و تراجم و ذات تو مثال و معدن علم و کار حکمت ذات بلا اعتبار و مائیم بیان کامل توحید

و تمامیت اسلام و تکمیل آن اقرار بر ولایت جدم امیر المؤمنین است چنانچه حق

تعالی فرموده که الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت

لکم الاسلام دینا ظهیر عرض کرد که این مهر آسمان حیا کیست [illegible]

من کابان او حرکت کرد فرمود که عمه من زاده دختر حیدر کرار است ظهیر عرض کرد که

این بانوی سرادق عصمت و عفت سپهر وقار و طهارت کیست فرمود که عمه دیگر من است

حضرت [illegible] قائم مقام جمال عذرا حضرت زینب خاتون بضعه مصطفی فاطمه خیره

النساء است ظهیر عرض کرد که این سر بر طشت زر که مانند مهر انور است از کیست فرمود

که این سر از پدر من حسین مظلوم است که بر کتف رسول خدا سوار میشد و آنحضرت

از جای آنکه سر او و چهره او آورد و [illegible] او را جبرئیل با آسمان برد که ملائکه

با و تبرک جستند مجملاً ظهیر حرم اسرای آل محمد را شناخت عمامه را بر زمین زد

و طپانچه بر جبین زد و از مجلس بیرون رفت و آن دستی را که بنور چشم ام کلثوم علیها السلام

دراز

دراز کرده بود قطع نمود و بدست دیگر آن دست بریده را گرفت و داخل مجلس شد و عرض کرد که

ای امیر سپهر عصمت و بانوی سرادقات عفت [illegible] التوبة التوبة مرا ببخشی

شمار آشنا [illegible] که بنور چشم شما از سوء ادب دراز کرده بودم او را قطع نمودم پس آن بانوی

بزرگوار بر یزید لعنت بسیار و طعن بی شمار بر آن نابکار غدار کرد و دست بریده را بنزد یزید

لعین انداخت و از مجلس آن پلید بیرون رفت و دیگر اثر از ظهیر پیدا نشد و سیعلم الذین

ظلموا ای منقلب ینقلبون **و چهارم** از چهار نفر از زنان و دختران اهل بیت

طاهرین را که در مجلس یزید لعین تمنای کنیزی نمودند فاطمه دختر سید الشهداء ارواحنا و روح

العالمین له الفداء بود و کیفیت آن بروایت شیخ مفید علیه الرحمه این است [illegible]

که بعد از ورود مجلس یزید لعین و رفتن آن شکسته بال بر اهل بیت طاهرین مرد سرخ روی

از اهل شام از آن خبیث نافرجام تمنای کنیزی من نمود و من دختر صاحب الهموم شنیده

این سخن بر خود لرزیدم و جامه عمه ام را گرفتم [illegible] فاطمه نوعروس گفت **للمؤلفه**

عمر جان [illegible] فسوسی ∴ من [illegible] چرا کشتی عروسی

یکی فلک [illegible] بر سرم ∴ [illegible]

یکی [illegible] سوار ∴ [illegible]

مو پریشان موکنان مویه کنان   کرده‌ام از کوفه تا شام غم روان
بی بجود اینها که قومی بی تمیز   مینمایندم طلب بهر کنیز
هیچ توان دیدن بکی این ماجرا   از هیولا صورتم ناید جدا
آخر از ذریهٔ پیغمبرم   پارهٔ جسم بتول و حیدرم
من کجا و این سخن کو عار ننگ   نیستم من از اسیران فرنگ
نیست برایم یکدم صبر و قرار   روحم از تن گشته خواهد فرار

یا عمتی اوتمت و استخدم ای عمه یتیم شدم بس نبود آیا حالا باید کنیز گردم عمه ام
بشامی فرمود که دروغ گفتی و اینها هرگز نخواهند شد اگر چه تو را هلاک کنند نه تو میتوانی
مرا کنیز ای ملعون و نه یزید لعین یزید گفت دروغ گفتی اگر خواهم میتوانم عمه ام
فرمود نمیتوانی مگر از ملت ما بیرون روی و دینی غیر از دین ما بجوئی آن لعین بسیار در
غضب شد و ناسزای چند بر زبان نحس جاری شد زینب خاتون فرمود که بدین خدا و
دین پدر و برادرم هدایت یافته تو و پدرت و جدت اگر مسلمان هستید پس فرمود
که تو امیری و ناسزا میگوئی از روی ظلم و غضب میکنی بجهت سلطنت یزید لعین شرم کرده
ساکت شد آن شامی مرتبهٔ ثانی اظهار کرد آن ملعون گفت ای دختر تو خدا تو را مرگ دهد و مرو را بهشت

لیتری

پس یزید کار شامی گفت کیست این جاریه یزید گفت هذه فاطمة بنت الحسین
و تلک زینب بنت علی بن ابیطالب؏ این فاطمه دختر حسین است و این زینب خاتون
دختر امیر المؤمنین است شامی گفت حسینی که پسر فاطمه و علی است گفت بلی شامی گفت خدا تورا
لعنت کند ای یزید عترت پیغمبر را میکشی و زنهای ایشان را اسیر میکنی والله ما توهمت الا
انهم سبی الروم گمان میکردم که اینها اسیران روم و فرنگند

لمؤلفه

گمان من که اسیران ز روم و تاتارند   که در کمند بلای یزید گرفتارند
کسی بعترت پیغمبر این جفا نکند   باهل بیت نبی این روش خطا نکند
یقین که نسل زنائی تو ای زنازاده   برای نار جهنم شده است آماده

یزید ملعون گفت تو را نیز بایشان ملحق میکنم پس مرد شامی آن گوش ملعون تازه ایمان نمود
خامه جگر سوختی از قصه سیاه   شور فکندی بهمه کن فکان
دست بیار رب بکشا بر دعا   کن طلب از خالق خود مدعا
کاخر عمرت کند از زائران   گرد بلایت بنماید مکان
باشی در آن روضه عرش اشتباه   بهر خطاهای گذشت عذرخواه
چندی در آن خاک شوی نوحه خوان   سر نهی آنجا که سپاری روان

جان دروان را بنمائی لشین ❁ فدیه راه شه خوبان حسین
یا احدا خوشی بعوم آرزو ❁ نیست درین آرزوم گفتگو
چیست ازین خوشترا یا مهربان ❁ روی تو بینم بسپارم روان
شیعه با این دل من شاد کن ❁ حمد و درود بر نبی از آن یاد کن

❁ انا لله وانا الیه راجعون ❁

❁ المجلس السادس ❁

در بیان اینکه سر سرور شهیدان و جسد مطهر سید مظلومان بعد از شهادت در ده موضع بسخن در آمده و تکلم فرموده و تفصیل آن در ده مقام ذکر میکرد ان شاء الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سرداران ارباب ادبکاری و سرکردهای وادی سالکان در عالم ادکار حمد خداوند است
که از ... مولاه امر خود را بمحک اختبار بلا و تمحیص خلاص ابتلا امتحان فرموده و نقطه
مدار انوار در عالم اکوار و مقامات ... اطوار شکر نبی مجتبی است که اسرار عالم غیوب
وادعه صدور اولیاء و خو گردان ... و بی اعتباری عالم دنیا در زلال ... این غدار

بکرفتار



بکفار را برخامی عالم سکان محفل کوفه و شام عموما اعطا فرمود حجت کبری گرسردار عالمین و
قوام نعمه خافقین سید الشهدا آقا ابا عبدالله الحسین روحی و روح العالمین له الفداست
❁ آشکار او هویدا فرمود ❁ **لمولفه** ❁

خامه را دیگر چه ارباب جنون ❁ از غوانی شد مداد رنگ خون
بر سرم دیگر هوای سر فتاد ❁ لخت دل را خکر و آذر فتاد
طایر روحم به بام و کوفه شد ❁ دیده ام بر آنکه سر اختر فتاد
دیدم اندر نی تلاوت میکرد سری ❁ هوشم از سر رفت آن پر فتاد
گاه دیدم بر سر شجر آویخته ❁ دیگرش در منزل الطاف زر فتاد
بر در دروازه گاهی نصب بود ❁ گاه در دیر نصاری بر فتاد
در همه احوال بودش ذکر حق ❁ بر زبانش هوشم از سر فتاد
آه گر آرم از دل پر درد و خون است ❁ ناله ام بر طارم اختر فتاد
گر دم از دردهای آن سر این سخن ❁ کبریت آن سر ناله بر هر سر فتاد
قاتلی گفتا کزین دل سوخته ❁ این سر از سرداران افسر فتاد
این سر است از نور بخش مشرقین ❁ جان عالم شاه مظلومان حسین

بت پرستان از تن ش بر بریده اند ❊ کرده از ظلم ستم نوک سنین

از زمین کربلا تا شهر شام ❊ کهف خوانده گاه وگاهی آیتین

که کفار را مسلمان میکند ❊ گاه خوانده آیها با شور شین

گاه بر حال اسیران بنگرد ❊ سیل خون بارد ز غم از هر دو عین

کشته راه خدای اکبرست ❊ هست حرز او زیب آن نور عین

شرح آن احوال را آرم بیان ❊ بهر یاران عزیزان حسین

قال الله تع فی سورة آل عمران ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا

بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما اتیهم الله من فضله ویستبشرون

بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون یستبشرون

بنعمة من الله وفضل وان الله لا یضیع اجر المؤمنین الایة **مؤلف کوید**

که مستفاد از روایات چنانکه از اخبار معتبر ظاهر و آثار راحت پیدا است انکه

جسد و سر مبارک سید الشهدا بعد از شهادت ده مرتبه تکلم فرموده باین تفصیل که

دو مرتبه در قتلگاه و پنج مرتبه در کوفه و یکمرتبه در راه شام و دو مرتبه در شام بمواعظ

شافیه و تلاوت قرآن لب گشوده **اول** مرتبه از مراتب عشره تکلم جسد آن بزرگوار است

در زمان



در زمان قتلگاه بنور دیده خود سکینه خاتون و کیفیت آن بروایت سید بن طاوس رحمة الله

این است که علیا جناب سکینه خاتون چون بدن مطهر پدر را بی سر در خاک و خون آغشته دید

دوان دوان آمد و خود را بر روی آن بدن شریف انداخت و آنقدر گریست که غش کرد سکینه

خاتون میفرماید که در عالم غش شنیدم که پدر بزرگوارم میگوید که شیعتی ما ان شربتم

ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ای

شیعیان من هر گاه آب خوشگوار بنوشید مرا یاد کنید و هر گاه غریبی را یا شهیدی را ببینید

بر غریبی و شهادت من ندبه و نوحه کنید وانا السبط الذی من غیر جرم

قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمدا سحقونی ای من فرزند پیغمبر

شمایم که مرا بی جرم و گناه کشتند و بعد از کشتن بدن مرا پامال اسبان کردند

لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی لطفلی

فابوا ان یرحمونی کاش در روز عاشورا حاضر بودید و میدیدید که چگونه

استغاثه میکنم و شربت آبی از برای طفل میطلبم و ایشان ترحم نکنند مرا و بجای آب

نمیدهند و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین بالزور وصابه هلت

ارکان الحجون و در عوض آب تیر بر حلقوم طفل من زدند و داد از این مصیبت که ارکان

هدایت امنهدم کهو ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین فالعنوهم
ما استطعتم شیعتی من کل حین و آن بر آن گروه که قلب رسول خدا را مجروح کردند
پی لعنت کنید ایشان را هرچه می توانید در همه اوقات چون آن بوی آمد بر صورت کسی سر
میزد و موی نحور را میکند پس جماعتی از اعراب دین با طراف آن طفل اجتماع نمودند و او
ان سر آن بدن پاره پاره شریف مطهر کشیدند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
دوم از مراتب عشره که سر آن بزرگوار تکلم فرمود در زمین قتلگاه بر رسول خدا صلعم بود
و کیفیت آن بر روایت عوالم العلوم بر سبیل اجمال آن است که بعد از شهادت آن قطب
فلک الافلاک امامت جمال لعین بطمع بند زیر جامه قیمتی که با آنحضرت بود آن لعین
وارد قتلگاه شد و آن را در بر آنحضرت دید و دید که بهار کیجا بر آن زده اند
شروع بگشودن آن نمود چون بگره آخرین رسید آنحضرت دست راست خود را بر روی
آن گذارد آن لعین نتوانست دست آنحضرت را از روی آن بند بردارد پاره
شمشیری جست و آن دست مبارک را قطع نمود عزم گشودن کرد آن مظلوم دست
چپ را بر روی آن بند گذارد آن لعین شقاوت آیین دست چپ آنحضرت را نیز
قطع نمود که در آن حال ضجیج ملائکه سموات و غلغله سکان آسمانها و زمین و حجابات

بلند

بلند شد و رسول خدا صلعم و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی نازل شدند آن لعین
نحو را در میان کشتگان پنهان نمود رسول خدا صلعم فرمودند که یا ابناه یا حسین
فداک جدک و ابوک و امک و اخوک آن لعین میگوید که نگاه دیدم
حضرت امام حسین را نشسته و سر مبارک بر بدن مطهر قرار گرفته و لبیک گویان
سلام بر جد و پدر و مادر نمود پس گریست فرمود که یا جداه قتلوا والله
رجالنا یا جداه سلبوا والله نساءنا یا جداه نهبوا والله رحالنا
یا جداه یعز والله ان تری حالنا و ما فعل الکفار بنا پس بسیار گریه
ایشان نشستند و شروع بگریستن نمودند پس فاطمه زهرا از ایشان طلبید که ناحیه
نحو را که فرزند حسین را رنگین نماید حضرت رسول صلعم او را اذن داده فرمود
که ما نیز چنین خواهیم کرد پس فاطمه ناحیه نحو را خضاب نمود و رسول خدا صلعم و امیر
المؤمنین و امام حسن نیز گلو و سینه و دستهای نحو را مرتعش نمودند آن امام مظلوم
خضاب کردند پس رسول خدا صلعم فرمودند فدیتک یا حسین یعز والله علی
ان اراک مقطوع الرأس مرمل الجبین دامی النحر مکبوبا علی قفاک
و خاکهای صحرا بر بدن تو ریخته باشند و تو کشته شده و باد دستهای قطع شده در این صحرا

افتاده گفت یا بنی من قطع یدک الیمنی و ثنی بالیسری لیس بارز انظر کوم
بسخن در آمد و حکایت را ذکر نمود و فرمود که حال تو را در میان کشتگان پنهان
نمودم جز رسول خدا که کلام سید الشهدا را شنید گریست گریستن شدید بر حوال
و بمیان کشتگان آمد تا نزدیک وی رسید و فرمود که مالی و مالک یا جمال
تقطع یدین طال ما قبلها جبرئیل و ملائکة الله اجمعین
و تبارکت بهما اهل السموات و الارضین آیا اکثر کفار با وکم بودند که
نکرد تو را خدا روی تو را در دنیا و آخرت سیاه کنند و دست یا پای تو را قطع نماید و
بگردانند تو را در جرگه کسانیکه بخون ما آلوده شده اند الحدیث

لمؤلفه

صبح دانید ای گروه شیعیان ∴ این کرامت دست باشد از جهان
باشد آن دستی که بوسیدی الٰهی ∴ جبرئیل از مهر آن گردیده کان
گاه بودی گردن خیر البشر ∴ او حمایل خاتم پیغمبران
گاه بر زهرا بدی آغوش دوش ∴ گاه بر دست امیر مؤمنان
باشد آن دستی که بد قایم مقام ∴ بهر بیعت بر خلاف کن فکان
بود آن دست نبی در هم و تی ∴ بی کم و بی کاستی بهر آسمان

درکفا

در سخا و جود بود این دستها ∴ بسط اندر خلق پیدا و نهان
او ید مبسوط حق بودی بخلق ∴ بی شک از من بشنو ای ره شناسان
انکه بودی کور این معنی نیافت ∴ قطع کرد او دست خلاق جهان
دست باری چون منزه آمده ∴ از شبیه او ز آلات جهان
دست آنکه شد را او دست خدای خوانده ∴ در کلام و در زیارات و بیان

سوم از مراتب عشره که سر مبارک تکلم نمود در کوفه بود و کیفیت آن بروایت مهیج الاحزان
این است که سلمة بن کهیل میگوید که دیدم سر را از مظلومان را که بر نیزه کرده بودند و از آن سر
مطهر تلاوت قرآن می نمود و چون گوش دادم این آیه را تلاوت میفرمود که فسیکفیکهم
الله و هو السمیع العلیم چهارم از مراتب عشره که آن سر مطهر تلاوت قرآن نمود در
در کوفه آن این است که شیخ مفید علیه الرحمه از زید بن ارقم روایت نموده است که آن سر مبارک را
در کوفه بر نیزه کرده بودند و در کوچهای کوفه میگردانیدند چون بنزدیکی غرفه من آوردند
شنیدم که این آیه را میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا
من آیاتنا عجبا چون این آیه را شنیدم موهای بدنم راست شد و گفتم یا ابن رسول الله
سر مبارک تو را بر نیزه زدن و در کوچهای کوفه گردانیدن عجب ترست از قصه اصحاب کهف و رقیم پنجم

از مراتب عشره که سر مبارک تکلم نموده است در کوفان بروایت ابن شهرآشوب از ابی مخنف
از شعبی که چون آن سر مطهر را آویختند بر ریسمان پشمی در کوفان تنحنحی فرمود در آن ریسمان
آویخته و شروع کرد بقرائت سوره مبارکه کهف خواند تا باین آیه رسید که انهم فتیة
آمنوا بربهم وزدناهم هدی اهل کوفان و آن سنگین دلان می‌شنیدند و نیفزود
این آیت که آن برایشان جز ضلالت و گمراهی ششم از مراتب عشره که سر مبارک در کوفان
تلاوت قرآن نمود آنست که در عوالم مذکور است که در آثار رسیده که آن سر مطهر را
بر درختی در کوفان آویختند این آیه را از آن سر مقدس شنیدند که وسیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون در مهیج الاحزان است که قبل از این آیه که فلا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون را خوانده بود فرمود وسیعلم
الذین هفتم از مراتب عشره تکلم آن سر مطهر است با ابن وکیده در مهیج الاحزان مرویست
از بعضی از کتب معتبره از حارث بن وکیده مرویست که گفت من از کسانی بودم که سر
مقدس را بر داشته بودیم شنیدم من که سوره کهف را تلاوت می‌نمود در شک افتادم
و در تحیر فرو رفتم از یک جهت می‌شنوم صدای مبارک او نغمه او را و از یک جهت تعقل میکنم
که سر بی بدن چگونه تکلم مینماید که ناگاه دیدم که بمن فرمود که یا بن وکیده اما

علمت

علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق آیا نمیدانی که ما معاشر
ائمه زنده میباشیم همیشه و مرگ ما را فانی نمی‌نماید چون این را شنیدم تعجب من زیادتر شد
در دل گفتم که نباید گذاشت که این سر مطهر در دست این لعینان بدکردار بوده باشند که باو این استخفاف
روا دارند پس در دل گفتم که این سر را می‌دزدم از ایشان ناگاه شنیدم که فرمود یا ابن وکیده
لیس لک الی ذلک سبیل ای پسر وکیده باین فکری که کرده‌ای نخواهی رسید و
از برای تو میسر نخواهد شد ریختن ایشان خون مرا اعظم است در نزد خدا از کردن این که
سر من بگذار تا هرچه میخواهند بکنند زود باشد که بدانند فسوف یعلمون اذ الاغلال فی
اعناقهم والسلاسل یسحبون

لمؤلفه

کرده‌ام ای سر براه حق قتیل ⁂ بیشتر از ذبح جد خود خلیل
یوم قرب کردم برای شیعیان ⁂ عهد اسمعیل را بی قال و قیل
تا نمایم در صف یوم النشور ⁂ شیعه را از کوثر و از سلسبیل
جمله را سیراب سازم از عطا ⁂ از رحیق و از عیون زنجبیل
خون حلقم بسر سنگ اهل بیت ⁂ گر نریزد جهنم فرات و رود نیل
کی ادا میشد بعهدم یوم قرب ⁂ کی شدی امر شفاعت را دلیل

سر که قربان شد براه کردگار ⁂ آنچه خواهند آن گروه بی دلیل
کو نمایند از جفا ها و ستم ⁂ بر سرم این قوم گمراه و ذلیل
میرسد روز جزا این گروه ⁂ اجر کارشان چو عجل بر نخیل

ششم از مراتب عشره که سر مقدس آنحضرت تکلم فرموده در اثنای راه شام در دیر راهب نصاری بود و کیفیت آن بروایت قطب راوندی از سلیمان بن مهران در حدیث طویلی که ملخص آن در تکلم سر مبارک این است که ملعونی که از پنجاه نفر متوجه شوند که آن سر مبارک بود در اثنای راه شام میگویند که بدیر راهب از نصاری رسیدیم بعد از اطلاع راهب از کیفیت شهادت آنحضرت لعنت نمود بر سپاه نابکار یزید و گفت و الله لو کان لعیسی بن مریم ابن لحملناه علی احداقنا یعنی اگر از برای عیسی بن مریم فرزندی بوده او را بر دیدهای خود می نشاندیم لیکن شما فرزند پیغمبر خود را بکشید پس گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم راهب گفت ای دشمنان خدا کجا است که این فرزند را شهید کنند خون از آسمان در مصیبت او میبارد این بشنود مگر که پیغمبر شما پیغمبری نیست پس گفت واعجباه من امة قتلت ابن بنت نبیها و ابن وصیه مجملاً ده هزار دینار که باو وارث رسیده بود به بزرگ لشکر داده سر مطهر را یک شب گرفت

و لعموره نمود داخل نمود از نور آن سر مطهر راهب روشن شده ناگاه آوازی داد که خوشا بحال تو ای راهب و کسیکه حرمت این بزرگوار را داند راهب آن سر را شست و بعطریات معطر ساخت و بر حریری گذارد و نظر میکرد بر دندانهای شریف آنحضرت افتاد و خود را بگریه بر روی آن سر افکند و می بوسید و میگفت یعز علی یا ابا عبد الله ان لا اکون اول قتیل بین یدیک پس عرض کرد پروردگارا بحق عیسی که امر فرما که این سر مقدس با من سخن گوید ناگاه آن سر مطهر بسخن درآمده فرمود که ای راهب چه میخواهی عرض کرد که تو کیستی ای پسر مطهر فرمود که انا المظلوم انا المغموم انا الشهید و انا الغریب و انا المقتول راهب عرض کرد که ایها الراس المبارک زدنی بیانا ای سر مبارک از این زیاده بفرما پس آن سر مطهر فرمود که انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی انا بن فاطمة الزهراء انا الشهید بکربلا راهب از این سخنان خروش برآورده روی خود را بر روی مبارک آنحضرت گذارد و طلب شفاعت نمود آن سر مطهر فرمود که بدین جدم مشرف شو تا شفاعت تو نمایم در یوم القیمة راهب بشرف اسلام درآمده و تا صباح مشغول ناله بود چون صبح شد سر را از او خواستند پسر سعد راهب را طلبید و سفارش آن سر مطهر را بآن خبیث بدکردار نمود که بخلاف احترام او رفتار نکند ابن سعد قبول نمود لکن وفا نکرد و راهب

از دیر برآمده سر لعین را که گذاشت در کوهها و بیابانها مشغول بنی که خدا بود تا آخر
آنکه فایز گردید ابن سعد لعین بعد از رسیدن بدمشق آن ده هزار درهم را طلبید
دید که همه سفال شده و بر یک روی آن نوشته فلا تحسبن الله غافلا عما
یعمل الظالمون و بر جانب دیگر نوشته و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون پس ابن سعد ملعون انا لله و انا الیه راجعون گفت و گفت
خسران دنیا و آخرت را برای خود حاصل کردیم نهم از مراتب عشره که سر مطهر تکلم فرموده در شام
و کیفیت آن در احوال نصرانی که با سهل ساعدی وارد شام شد که آن نصرانی تلاوت قرآن را
از آن سر مطهر استماع نمود که آیهٔ فلا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
تلاوت مینماید قبول اسلام نمود و با آن قوم نا کار جهاد نمود و شهید شد و بیان آن در مجلسی گذشت
دهم از مراتب عشره که سر مقدس تکلم نموده در شام غم انجام بروایت قطب راوندی که از منهال
عمرو روایت کرده است که گفت بخدا قسم که در دمشق سر مبارک سید الشهدا را دیدم که بر نیزه
کرده بودند و در پیش او مردی سورهٔ کهف میخواند چون بآن آیه رسید که ام حسبت ان
اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا آن سر مقدس بقدرت خدای اکبر
فصیح گفت که اعجب من اصحاب الکهف قتلی و حملی گشتن من و سر من را بر نیزه زدن

عجب‌تر

عجب‌تر از قصهٔ اصحاب کهف و رقیم است و آنکه گفتی تو ازین امر غریب عجیب است لمؤلفه

آنکه قبل از عالم ایجاد بود ⁂ همدم و همراز قیوم ودود
آنکه بد محرم باسرار ابد ⁂ وصف ذاتش قل هو الله احد
آنکه بر تخت ولایت بد مکین ⁂ پیش از این افلاک آنی عرش برین
آنکه بد در بزم یار اندر صلوة ⁂ نه مکان بود و زمان و نه جهات
آنکه قبل از دهر سرمد بود بود ⁂ نه هیولا رایت نه صورت بجو
آنکه از رب کرد نورش اختیار ⁂ بود عرش قلب او ماوای یار

کما ورد فی حدیث القدسی ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المؤمن

از شعاع نور آن عالیجناب ⁂ گشت پیدا سرمدیت حجاب
یکسر ادنی قوای محمد و کر ⁂ یکبار عز و انوار ضیا
ز التفات او بپا روحانیان ⁂ پرتو از نور او کروبیان
آنکه اندر لامکانش جای بود ⁂ پیش از آن کاین بحر امکان در کجو
بر فرازی ستاوه ماوی کند ⁂ عرش و کرسی و فلک برپا کند
یا کند ایجاد دریای حجاب ⁂ دایره آید افلاک و مه آفتاب

ذات مظهر روانت مر ذات از او ÷ در لباس آمد بران بی گفتگو

هستی هر هست از انوار اوست ÷ نور هر سو بجو از آثار اوست

کیست آن مبدأ الخلق عالمین ÷ مظهر اسرار حق یعنی حسین

در دو منزل مظهر او را بدان ÷ کربلا یک طور شیعیان

کما رواه ابن قولویه فی کامل الزیارة مسندا عن النبی قال رسول الله یقبر ابنی فی ارض یقال لها کربلا وهی البقعة التی کان علیها قبة الاسلام التی نجا الله علیها المؤمنین الذین امنوا مع نوح فی الطوفان و در حدیث مقداد ابن اسود کنند رسول خدا فرمودند که یا مقداد فان الحسین فی بواطن المؤمنین لمحبة مکنونة و حضرت صادق فرمودند که نحن دعوة ابرهیم وفی الزیارة وجعل افئدة من الناس تهوی الیه **لمؤلفه**

کی روا باشد که اولاد زنا ÷ از ره کین و ستمها و جفا

از قفا او را جدا سازند ز تن ÷ از ستم سازند او را بر سنان

شام و کوفه اش بگردانند باز ÷ او برب العالمین اندر نیاز

بشنو از من که تو را باشد شعور ÷ انچه میگویم بلا عیب و قصور

بود

بود آن سر افسر این زنده گان ÷ ام سبیع و در نظاره دیده گان

بود لبهایش بذکر کردگار ÷ دیده اش بینا بدی با اختیار

دیده اش میدید آن جور و ستم ÷ انچه میکردند بر اهل حرم

از ستمها و جفا آن مشرکین ÷ از اذیتها که آن قوم لعین

انچه در کوفه و در راه شام شد ÷ جمله را دید انچه آن ایام شد

انچه میگفتند آن قوم مجوس ÷ می‌شنید آن سر بلا ریب و فسوس

انچه آمد بر گروه طاهرین ÷ آمدی بر آن سر جان آفرین

آن زه نی را که در بطحی رسید ÷ در مدینه ناله صغرا شنید

خواهران را دید اندوه زار ÷ ناله کردند برناقه عریان سوار

دختران را دید در شیون قرین ÷ اشکبار و دیده گریان و حزین

دید زنها سینه زنان در شهر شام ÷ مو کنان مویه کنان اندر کلام

خامه را اینجا سوختی یارب بگو ÷ باش تا حق علا در گفتگو

یار با بر حق این سر کو گرست ÷ بر تمام عالم است افسرست

دیر شد وقت زیارت ای کریم ÷ زایرم سازی بآن عرش رحیم

این جبین و دیده کان پر گناه ❊ سایم آن درگاه و بیشم عذرخواه
سازیم در آن دیار ای کردگار ❊ از مجاورهای آن عالی تبار
اندر آن تربت بکن این جسم زار ❊ خاک فرمائی مرا در آن مزار
حشر فرمائی چو شاه زنجبیل ❊ دیگرم از کوثر و از سلسبیل
باشم اندر پای وعظ آن امام ❊ در صف گویندهای ابی السلام
شیعه آمینی طمع دارم بگو ❊ حمد و اخلاص تو خوان بی گفتگو
حق نماید شیعیان را این نصیب ❊ او عطا فرما شود حق حبیب

❊ المجلس السابع ❊

در بیان اینکه هشت نفر از اهل بیت سید الشهدا که هشتم جابر است در صحرای کربلا و در زمین قتلگاه و در دمشق و در روم و در کربلا در اربعین غش نموده اند که غش کننده گان هشت نفرند ❊

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

مدهوشان از شراب طهور خمخانه معرفت را خمار شکن حمد حضرت عیب الغیوب است که خاقان

کورا

کور الکلامی بلا یا اختیار نمود و غواصان لجه بحار توحید را کشتی نجات شکر علام الغیوب است که سالکان معراج بزم حضور را بیت الاقبال جان نشانی و ترک لذات ابتهاج را فتان فرمود قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین ❊

لمؤلفه

کیست آن مست ز می جام الست ❊ انکه از جاه و جهان یکباره مست
انکه در تبلیغ امر کردگار ❊ هیچ اندر عزم وی ناید شکست
انکه از فرزند و جان و از عیال ❊ در دمی در راه حق افشاند دست
تا نداری از جهان آمد بگوش ❊ ما سوی را دید در آن عزم پست
عالم تجرید را بی پرده دید ❊ گفت دادم بر قضا اینکه هست
از قیود دار چو عالم دست شست ❊ از می وحدت شده یکباره مست
کیست این عاشق ز جمع عالمین ❊ غیر سر خیل شه خوبان حسین
انکه اندر راه حق کردی نثار ❊ مال و جان و یاوران با نور عین
آه از آن دم که با قاسم وداع ❊ می نمود و غش نمود آن نور عین

آه از آن وقتیکه دید عباس را ❊ هر دو دستش جدا از منکبین

بر کمر دستی گرفته غش نمود ❊ گفت کو یار و معینم ای اخی

خواطرم آمد دیگر ای دوستان ❊ فاطمه آن دختر پاک حسین

آن زمانی را که شد مجروح گوش ❊ غش نمود از کثرت اندوه شین

آه آتش بر زینب زد سه جا ❊ خواطرم آمد درود غم از ضعیفی

یکی رود کربلا و آن دیگر ❊ لیلة العاشور غش کردن زینبی

دیگر اندر اربعین شاه دین ❊ روز دیگر غش نمودن پیش حسین

دیگر از کلثوم دیدن تو لجاج ❊ غش نمودن ناله آن رفاقتین

از سکینه در زمان قتلگاه ❊ غش نمودن حجم لوزم نیرین

دیگر از طفل صغیر آن شهید ❊ دیدن سر او جدا دادن زینب

دیگر از جابر که یوم الاربعین ❊ غش نمودن از غم داغ حسین

مستفاد از روایات چنانکه از و اخبار بعضی پیدا از راحت بدانکه از آن هشت نفر

از فاطمه محنت کربلا و مسافران بزم دنی و سالکان قافله بی یار او دنی معراج

عرش رحمت از کربلا از تراکم امواج الهموم در طوفان بلایا و غموم غش نموده اند

دیگر نفر

دیگر نفر نیز از زائران آن تربت سید الثقلین و جان اول از آن هشت نفر زینب خواتون

دختر امیر المومنین علیه السلام بود و المخصوص در اکثر وقت از فرط غم و کثرت الم و اندوه تام غش نمود

اول از آن سه وقت در روز دهم آن از فرط حزن غشناک بود به روایت مشتحن چون آن ارض

بر آنکه قافله محنت کربلا رسیدند اسب آنحضرت ایستاد هرچند حرکت داد آنحضرت او را قدم

از قدم بر نداشت اسب عوض کرد آن دیگر نیز بر آن منوال حرکت نمود آنحضرت آن ولایت

فرمود که یا قوم ما یقال لهذه الارض عرض کردند که نینوا میگویند فرمود که هل

لها اسم غیر هذا عرض کردند بلی شاطی الفرات مینامند فرمود که هل لها اسم

غیر هذا عرض کردند بلی کربلا مینامند فرمود که هذه والله کرب و بلا ههنا

والله تقتل الرجال و ههنا والله ترمل النسوان و تذبح الاطفال

و ههنا والله تهتک الحریم لمولفه

این زمین با شر کرب و بلاست ❊ قسمت اندر این کرب و بلاست

کشته میگردند در این یاوران ❊ بیوه میگردند این جمع زنان

طفلهای خورد سال ما شهید ❊ میشوند از ظلم بیداد یزید

بی حریم اندر این گردند خوار ❊ سر برهنه ناقه عریان سوار

خیمگاه ماز نندن آتش زرکین ❁ بت پرستان مجوسان لعین ❁
بر سنانها جملهٔ سرها سر شود ❁ پایمال مرکبان پیکر شود ❁

پس فرمود ای اصحاب کرام فرود آئید فهیهنا محل قبورنا وهیهنا والله محشرنا ومنشرنا جد بزرگوارم رسول خدا اینچه مرا باین قوم عظما وعده داده وخلافی در وعدهٔ آنحضرت نیست پس پای مبارک از رکاب خالی فرمود بروایت شیخ مفید آن روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سنهٔ شصت ویک بود در روایت منتخب آنحضرت برآنجا که پای اسب لنک غمناک نشست وشمشیر خود را اصلاح مینمود ومیفرمود که یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من طالب وصاحب قتیل والدهر لا یقنع بالبدیل وکل حی سالک سبیل ومنتهی الامر الی الجلیل واین ابیات را مکرر فرمود تا اینکه معصومهٔ کبری حضرت زینب خاتون این ابیات را شنید پس برخواسته ودامنش بر زمین کشیده میدوید تا بنزد آن سرور رسید وگفت یا اخی یا قرة عینی لیت الموت اعدمنی الحیوة یا خلیفة الماضین وثمال الباقین هذا کلام من ایقن بالموت وا ثکلاه الیوم مات جدی محمد المصطفی وابی علی المرتضی وامی فاطمة الزهرآء واخی الحسن الرضا حضرت فرمود

کرا گواهر

کرا گواهر گرامی حلم وصبر تورا شیطان لعین نبرد بعزائی که قضای خداوند عز وجل شده صبر نما فان اهل السمآء والارض یموتون وکل شیء هالک الا وجهه ابی خیر منی واخی خیر منی ولکل مسلم برسول الله اسوة آنحضرت دوباره عرض کرد که یا اخی تقتل وانا انظر الیک پس غصه در گلوی او کره شده اشک از دیده کائی

ازین گوید بیان حال آنحضرت ❁ لمؤلفه ❁

نو گشته میشوی ودیدهام تورا نگران است ❁ مصیبت تو بجان جز از این بر کران است ❁
چگونه جامه تن چاک بهره اشکر اشم ❁ پس از تو کار من اندوه ودرد وافغان است ❁
اسالت شیء بی من روزگار بر چیده ❁ چگونه خون نزود از دیده کامم الکان است ❁

ای برادر جان مارا بگذار بجای تو برگردان حضرت فرمود که یا اختاه لو ترک القطا لنام آنحضرت عرض کرد که یا اخی والله لا فرحت بعدک ابدا پس لطمه برصورت خود زد وگریبان را چاک نمود از کثرت اندوه بر زمین افتاد پس آنحضرت باو فرمود که یا اختاه بحقی علیک انه انا ان قتلت فلا تشقی علی جیبا ولا تخمشی وجها ولا تدعین بالویل والثبور ثم حملها حتی ادخلها الخیمة لمؤلفه

بود زینب در جوارش همدمی ❁ همچو در معراج خیر المرسلین ❁

هر دمی بر روی فکندی بی‌گمان ❊ دید احمد عبا را بی‌گمان

روز آن شه برتر از معراج بود ❊ عرش حق از نور او در موج بود

دید زهرا و علی و مصطفی ❊ از جمال نور پاک مجتبی

چون شنید آن شه ز زینب این کلام ❊ غش از آن نمود از تن داد جان

بی تو چون بتوان نمودن زندگی ❊ نیست این رسم وفا و بندگی

جان بی‌جانان چه کار آید مرا ❊ بر که سازم در حیاتی من فدا

و اما مرتبهٔ دوم که آن معصومهٔ زار با دیدهٔ اشکبار در خاک افتاده که بی‌هوشی نمود در لیلة العاشور بود و کیفیت آن به روایت شیخ مفید علیه الرحمه از مولای ما علی بن الحسین علیهما السلام است که حضرت سجاد فرمودند که در شب عاشورا عمه‌ام زینب خاتون در نزد من بود و پدر بزرگوارم با جوین آزاد کردهٔ ابی ذر غفاری در خیمه بودند و پدرم اصلاح شمشیر خود مشغول بود و این ابیات را بر زبان جاری بود که یا دهر اف لک من خلیل تا آخر ابیات حقیقت مه مکرر فرمود تا اینکه من فهمیدم و دانستم که بلا نازل شده گریه در گلویم گره شد و از گریستن حفظ نمودم و اما عمه‌ام زینب خاتون چون این کلمات را شنید و از شان زنان است جزع و رقت قلب نصیب آن است تحمل نشد از برخواست و دامنش بر زمین کشیده

بی‌چادر

بی‌چادر و مقنعه خود را به آنحضرت رسانید و گفت وا ثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة و ابی علی و اخی الحسن یا خلیفة الماضی و ثمال الباقی پدرم نظر بسوی آن معصومه کرده اشک در دیدهٔ مبارکش بگردید و فرمود که ای خواهر گرامی لا یذهبن حلمک الشیطان و دیده گان پدرم پر از اشک شد و فرمود که اگر قطا را بحال خود گذارند آرام میگیرد و میخوابد عمه‌ام عرض کرد که یا ویلتاه آیا بناچار تن به مرگ در داده‌ای برادر جان من این بیشتر دل مرا میسوزاند و بر من گران تر است پس لطمه بر روی مبارک زد و جامه را بر چاک نمود و غش کرده بر زمین افتاد پس پدرم گریان بسوی او آمده آب بر روی او افشاندند و فرمود که یا اختاه اتقی الله و تعزی بعزاء الله واعلمی ان اهل الارض یموتون واهل السماء لا یبقون وان کل شیء هالک الا وجهه تعالی الذی خلق الخلق بقدرته ویبعث الخلق ویعودون الیه وهو فرد وحده جد بزرگوارم بهتر از من بود و پدر عالی مقدارم و مادر عالی تبارم و برادر نامدارم از من بهتر بودند و همگی مسلمین و مرا است پیروی رسول الله و همگی ایشان دار فنا را وداع فرمودند و بعد از این کلمات آن معصومهٔ زار را تسلی فرمود پس فرمود که ای خواهر بدرستیکه من ترا قسم میدهم و قسم مرا حنث مکن بعد از من

در عزای من گریبان چاک منما و در روی مبارک مخراشی و صلای واویلا بلند مکن پس آنگه
دلفکار شکیبا را آورد و در نزد من نشانید

لمؤلفه

دید زینب چون جمال آنجناب * دید در چرخ ولایت آفتاب
آنچه اندر پرده بد بی پرده دید * طیر روحش ز آشیان تن پرید
یکطرف دید آن جمال جاودان * وجه باقی خداوند جهان
در مقام اندکاک از قید تن * سایر بزم وصال ذو المنن
یکطرف دید آن سگان شامیان * بت پرستی چند از کوفانیان
سایر اندر بحر ظلمت بیدرنگ * همچو یهود و بت پرستان فرنگ
در تحیر ز اختلاف این و آن * جامه را زد چاک و غش فرمود از آن
چون توان شد قد آن گوهر پاک * ماند در تن خواهی نمودانه هلاک
زان کبوتر بخو در زین عالم عبور * کنده بند عنصر افکند دور
شاهدی فرمود کای سر عدد * بایدت چندی شدن اندر جسد
طفلکان خرد بر دروازه نیاز * برسانیشان بقسمی در حجاز
بی پناه هند اندر این دشت بلا * باشی ما در پی شان ای مبتلا

نکتهای

نکتهای چند باشد بعد از این * در جسد مهمان و آن اسرار بی
انتهای سیر من در کربلاست * غایت معراج تو شام بلاست
وعدهٔ دیدار را در شام داد * خواهر دلخسته را آرام داد

مرتبهٔ سوم که زینب خاتون غش نمود یوم الاربعین بود و کیفیت آن در مهیج الاحزان
چنان مذکور است که چون آن مخصوصه بر سر قبر برادر بزرگوار رسید جامه را چاک زده و با آواز
حزین فریاد برکشید که واآخاه واحسیناه واحبیب رسول الله یا ابن مکة
ومنی یا ابن فاطمة الزهراء یا ابن علی المرتضی پس بر زمین افتاد و غش نمود
ملاحظه کن که بود دوم از هشت نفر غش نمودگان در الغرض محبت و بلا جناب سید الشهدا ارواح
نور روحی و روح العالمین له الفدا که حضرت در دو مقام غش نمودند مقام اول چون
حضرت قاسم عزم شهادت نمود و عم بزرگوار بجهت تحصیل رخصت آمده و آن نوجوان بکلی بلوغ
نرسیده بود بسیار خوش رو و در صبیح منظر بود حتی آنکه وارد شده است که کان
وجهه کفلقة قمر گویا اینکه روی آن ماند روشنی ماهتاب مثل خورشید و چون
سید الشهدا دید که آن نور دیده کمر بند شهادت بسته و جان سپاری را بر خاسته
آنحضرت قاسم را در بغل گرفت و چندان گریستند حتی غشی علیهما هر دو بر زمین افتادند

انقدر گریستند که مره غشی کردند و بعد از زمانی که بهوش آمدند حضرت قاسم اذن
جنگ از عم بزرگوار خواست و دست و پای آنحضرت را می بوسید و آنحضرت فرمود که
یا ولدی اتمشی برجلك الی الموت آن نور دیده عرض کرد که کیف یا عم
وانت بین الاعداء وحیدا غریبا **للمؤلف**

دید نور مجتبی را آن جناب ؛ از جمال قاسم و گشتی کباب
سیل اشکش زان روان بی اختیار ؛ ریخت بر دامن چو سیلاب بهار
طایر روحش ز شاخ تن پرید ؛ دیده از دیدار این عالم برید
دید قاسم از جمال شاه هدی ؛ آنچه احمد دید در عرش برین
بی حجاب آن چهره ماه شاه دید ؛ روحش از آن در شتاب از تن پرید
ماه در معراج بود اندر شبی ؛ شه حسین میدید او دیدش حسین

مقام دوم وقتی بود که آنمهر فلک الافلاک ولایت بر بالین برادر گرامی حضرت عباس
آمد و آنحضرت را بدن پاره پاره و دستهای قطع شده ملاحظه فرمود شیخ فخر الدین طریحی
میگوید که چون برادر خود را بآنحال دید فرمود واخاه واعباساه وامهجة قلباه
برآورد و میفرمود که دشوار است بر من فراق تو ای برادر ای برادر کاش جان داده بکنم
آورد

۱۴۴

آورد و اورا بر در خیمه گذاشت و انقدر گریست که از بسیاری گریه غشی کرد ملائکه گویند

للمؤلف

داغ برادر شکست کمر بیکسان ؛ سیلاب خون ز رو بر عمر میکنید روان
از اشک رشک شاه تعلق با بحر جناب ؛ بحر گشته دیده در فوق زین نکرد تاب
غش کرد و رو نمود بر عالم شمال ؛ تا چند او برادر دلخسته بی ملال

مقام سوم از زحمت تیغ غشی نمودگان حضرت قاسم بود در حین وداع نمودن با عم گرام خود
که در غش کردن آنحضرت گذشت **چهارم** از زحمت تیغ غشی نمودگان آن داور است
ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع بود در وقت دیدن ذو الجناح و کیفیت روایت صاحب مکتب
و ابن بابویه و ابو مخنف و صاحب منتخب اجمالا این است که بعد از شهادت آن قطب فلک
ناموس و آمدن ذو الجناح بقتلگاه و نحر از زین دیدن کاکل و پیشانی در حین نحر آن گنج نور
دین رنگین نمودن و امر ابن سعد بر فتن آن و خیل نفر اهلاک کردن بلکه بزدند آن
در زبان الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها گویان
و دست بر داشتن ابن سعد از آن و بوسیدن آنحیوان انگشتر مهر و پای او همه
مع ذلك یصهل و یبکی بکاء الثکلاء شنیدن فرزندان مرده یکی گریه

بکا بن خیمه های حرم روان گویند جناب زینب خاتون با سکینه خاتون فرمود که آواز اسب برادرم
می آید اخرجی الیه واستقبلیه سکینه خاتون از برای استقبال معجر از سر افکنده
بیرون آمد چون نظرش بر آن اسب افتاد دید که یال و کاکلش غرق خون گشته و زین بر اسب [illegible]
معجر از سر کشید و فریاد واقتیلاه وا ابتاه الحسین برآورده فرمود

العربیه

مات الفخار ومات الجود والکرم ؛ واغبرت الارض والآفاق والحرم
واغلق الله ابواب السماء فلا ؛ ترقى لکم دعوة تجلى بها الظلم
یا اخت قومی انظری هذا الجواد اتى ؛ یخبرنا ان ابن خیر الخلق مخترم
مات الحسین فیا لهفا لمصرعه ؛ وصار یعلو ضیاء الامة الظلم
یا موت هل من فدا یا موت هل من عوض ؛ الله در حبی من الکفار ینتقم
یا امة السوء لا سقیا لربعکم ؛ یا امة عجبت من فعلها الامم

پس زینب خاتون این کلمات که شنید آواز ناله [illegible] از خیمه بیرون آمد و این اشعار را خواند

شرفت بالرزء فاخ فجعت به ؛ وکنت من قبل اعجب کل فرد وجابر
فالوهم احسبه شیئا فاندبه ؛ لولا التحمل ضاعت فیه افکاری
قد کنت املا الا استر بها ؛ لولا القضاء الذی فی حکمه جاری

جاء

جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه ؛ الا بوجه حسین مدرك الثار
ما للجواد لحاه الله من فرس ؛ الا یجندل دون الضیغم الضاری
یا نفس صبرا على الدنیا ومحنتها ؛ هذا الحسین قتیل بالعرى عاری

اهل حرم زنان عسکر امام از خیمه ها بیرون ریختند و همگی جامه ها را چاک زدند و خاک بر سر ریختند
و طپانچه بر رخسارها زدند و ام کلثوم دست خود را بر پیشانی خود گذارده و فریاد وا محمداه
وا جداه وا نبیاه وا اباالقاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه
وا حسناه وا حسیناه برآورده گفت هذا حسین بالعرى صریع بکربلا
مجزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء [illegible] المعصم
عاری شده و هرچه گشته بر زمین افتاده و اسب [illegible] خاک [illegible]
بر زمین کوبید که روحش از جسم مفارقت کرد

للمؤلفه

خواهرش چون زن آل محمد گشت ؛ لرزه افتاد زمین [illegible] و آسمان
گشت نیلی چهره این چرخ پیر ؛ پر غبار [illegible] شد کرهٔ [illegible] کبیر
نالهٔ از هر ذره بر پا شده ؛ [illegible] غلغل و غوغا شده
خون از این جور چرخ آمد بر زمین ؛ از زمین [illegible] تا عرش برین

خواست طوفان از بکار انقلاب ∴ ور بهم ذرات و چهر آفتاب
گر نبودی بخت دنیا و دین ∴ سید السجاد زین العابدین
می شدی آبا چون امهات ∴ در عدم فی الحال بی ابهات بیت
جبرئیل آمد ز غم افغان کنان ∴ خاک بر سر ریخت چون دیوانگان
الغرض احوال زینب چون بدی ∴ سینه اش پر خون و دل چون بکری
بر لقای آن بنوای دل کباب ∴ سوخت چون در چرخ چارم آفتاب
او بپای احوال یا رب چون کند ∴ خون چنین بسکینی طفلان چون کند
خامه چون اینجا شد تو را آخر مداد ∴ نقش زد فریاد افغان و داد

پنجم از رشته نخ غم کان فاطمه صغری دختر سید الشهدا است و کیفیت آن بروایت
عوالم العلوم و بحار الانوار این است که آن معصومه میگوید که بعد از شهادت اصحاب و یاران
من بر در خیمه ایستاده بودم و نظر بر اجساد پاره پاره شهدا مینمودم و می دیدم که اسبان
مخالفان بر آن اجساد مطهره تاخته میشوند و در این فکر بودم که بر زنان حرم چه خواهد
شد آیا یقتلوننا ام یاسروننا ناگاه لعین ازرقی سرخ موئی را دیدم که بر زنان آمده
و بکعب نیزه آنها را اذیت مینمود و برهنه میکرد و ایشان بیکدیگر پناه میبردند و ناله

واجلداه

واجداه و ابتاه واقلة ناصراه و احسناه و احسیناه میکشیدند و میگفتند اما
من مجیر یجیرنا اما من ذائد یذود عنا آیا فریادرسی هست که مارا از اذیت این ظالم
نجات دهد آیا مسلمانی هست که دفع شر این لعین از ما نماید فاطمه میگوید که پایم از حرکت و استخوان
تنم بلرزه و پرواز درآمد و قصد پناه جستن بعمه ام ام کلثوم نمودم که آن لعین بجانب من
روانه شد رو بجوانب نهادم و اذا بکعب الرمح بین کتفی ناگاه دیدم کعب نیزه آن لعین
بمیان کتفم آمد بر رو افتادم آن ملعون گوشواره از گوشم ربود و گوشم را درید و خون از روی
جاری گردید و معجر از سرم بر داشت بنحوی که آفتاب بر سرم تابید و بیهوش گردیدم و چون
غش که مرا بود بر زمین افتادم چون بهوش آمدم عمه ام را دیدم که در بالین من نشسته گریه میکرد و میگوید
ای نور دیده برخیز برویم ببینیم بر خواهران و برادران چه رسید گفتم برخواستم
و گفتم یا عمتاه هل من خرقة استر بها رأسی عن اعین النظار آیا کهنه
ای دارید که سرم را از نامحرمان بپوشم فقالت یا بنتاه و عمتك مثلك پس نظر کردم بعمه
عمه ام بودم فرأیت رأسها مکشوفة و متنها قد اسود من الضرب
بدیدم که حضرت فاطمه زهرا را [illegible] بود و [illegible] از زدن [illegible] سیاه شده بود چون [illegible]
[illegible] بر [illegible] دیدیم که [illegible] خیمه بود [illegible]

لمؤلفه

فاطمه چون دیده کان بگشود زار ∴ دید سر داماد عمه اشکبار

با فغان میگو برای نور چشم علی ∴ بی خبر گشتیم ز اطفال حسینی

خبر تا ببینیم طفلان چگون شدند ∴ هر یکی بر سمتی از هامون شدند

گفتم ای عمه ندارم مخبری ∴ تا بپرسم درد و سود پیکری

آخر این نامحرمان عرصه تنگ ∴ بدترند از بت پرستان فرنگ

در جوابم گفت با چشم پر آب ∴ عمه جان چون تو است آنعلی جناب

چون نظر کردم بر آن مهر جهان ∴ سر برهنه دیدم او را ناگهان

بود اعضایش چو گلهای نیل رنگ ∴ از جفای شامی بی‌نام و ننگ

هر دو پا گاهی چو شمع خون فشان ∴ بر سوی چو شمع شدیم از غم روان

پس دیدیم علی بن الحسین ع را که برو در افتاده و از شدت گرسنگی و ضعف تشنگی و بیماری طاقت نشستن نداشت و گفت ای عمه بگریید و با یکدیگر بر او میگریستیم **شعر** از هست نفوز غمی تیرکان سکینه بنت الحسین ع بود که در قتلگاه غشی نمود بر روی جسد پدر بزرگوار وان اشعار سابق را از جسد پدر بزرگوار شنید که اول آنها این است که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی و خبر کرد و تکلم رأس مبارک در مقامات عشره گذشت

تم

ایضاً از هست نفوز غمی تیرکان طفلی است که سید الشهدا ع است که معروف به رقیه است در شام قرآن نور دیده است و تعقیب دارد که زیارتگاه مؤمنان است و کیفیت آن بروایت منتخب و غیر آن این است که طفلی سه ساله از برای سید مظلومان سید الشهدا ع بود و بعد از شهادت پدر را ندید بر آن طفل وحشت غالب نمود و چون پدر را طلب میکرد میگفتند آن زمان دل سوخته که فردا می آید و آن مظلوم نوبت با او بود تا آنکه شبی از شبها پدر را در عالم خواب دید و چون بیدار شد آهی کرد و آن مظلوم افغانی عالم گیر شد زنان اهل بیت همگی بیدار شدند و از او سبب گریه و ناله را پرسیدند آن طفل خرد سال گفت ائتونی بوالدی و قرة عینی و هر چند آن نور دیده را تسلی میدادند گریه و اندوه اش زیاده تر میشد تا آنکه از امواج کار حزن خود دریاهای اندوه اهل بیت به هیجان آورد و همگی ایشان ناله و آه و افغان بلند نمودند و لطمه بر روها زدند و خاک بر سرها ریختند و گیسوها کشیدند و مویها پریشان نمودند چون فریاد و افغان آن غریبان گوش آن مشرک پلید یزید لعین آواز ناله و گریه ایشان را شنید پرسید چه واقع شده گفتند این طفل خرد سال پدر خود را در خواب دیده و چون بیدار شده پدر را می‌طلبد این ناله و خروش از آن طفل و زنان اهل بیت است ظالم چون این سخن چون یزید لعین این را شنید امر کرد که سر پدر بزرگوارش را ببرید نزد آن طفل بگذارید شاید

از دیدن سر پدر تسلی نیابد پس آن سر را در ابندیلی ریعقوب پیچیده در پیش روی آن مخدره
گذاشتند پرده را از روی آن سر مبارک برداشت و گفت این سر کیست گفتند که
این سر پدر بزرگوار تو است پس آن سر مطهر را برداشت و او را بخاطر ساخته این کلمات
جگرگداز را بحسرت بر انداز را ادا نمود که یا ابتاه من ذا الذی خضبک بدمائک
یا ابتاه من ذا الذی قطع ودجیک یا ابتاه من ذا الذی ایتمنی علی صغر سنی
یا ابتاه من بقی بعدک نرجوه یا ابتاه من للیتیمة حتی تکبر یا ابتاه
من للنساء الحاسرات یا ابتاه من للارامل المسبیات یا ابتاه
من للعیون الباکیات یا ابتاه من للضایعات الغریبات یا ابتاه
لیتنی کنت لک الفداء یا ابتاه لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا یا ابتاه لیتنی
وسدت الثری ولا اری شیبک مخضبا بالدماء لسان حال المعصومه

محرومه ستم رسیده این نکات **لمؤلفه**

ای پدر ای حجت حق کردگار ❀ از چه از خون گشته ترو رو عذار ❀
ای پدر ای سر قرآن مجید ❀ این عروق گردنت را کی برید ❀
ای تو ای اسرار کهف و رقیم ❀ کی نمودی خورد سالانم یتیم ❀

ای یتیما

ای یتیما ما و ارامل را پناه ❀ بی تو امیدم که بار و زم سیاه ❀
کی یتیمان تو را یاری کنند ❀ بر زنان بیوه غمخواری کنند ❀
کیست یاور بر زنان حاسرات ❀ کیست تسکین عیون باکیات ❀
کیست یار بیکسان دربدر ❀ کیست بهر طفلهای بی پدر ❀
کاش میکردم فدایت روح و جان ❀ کور بودم کاش من از دیدگان ❀
کاش پنهان بود جسم در تراب ❀ تا نمیدیدم سرت از خون خضاب ❀
زین سخنها گفت آن علیا جناب ❀ کز اندر سینه ها دلها کباب ❀

پس آن طفل خورد سال لبهای خود را بر لبهای مبارک آن سر مطهر گذارده و گریست که گریستن شدید
تا اینکه غش نموده و مدهوش افتاد چون اهل بیت آن را حرکت دادند دیدند که بدرود زندگی
ملحق شده پس آن مخدره که کان عزا آن اطهار را تجدید نمودند گوئی که برپا شد که هرگز
از اهل دمشق حاضر بود گریان گردید و دیده نشد مگر مرد گریان و زن گریه کننده
تتمه
از داشت لغو غش نمود که آن جابر بن عبدالله انصاری است در کیفیت آن این است بروایت
اعمشی از عطیه عوفی که گفت با جابر بن عبدالله انصاری بزیارت سید الشهداء حضرت
امام حسین بیرون رفتیم چون وارد کربلا شدیم جابر آمد بکنار فرات و غسل کرد و جامه را از ازار نمود

و جامه تو بگیر زار دا نمود و بخواله سعد خوشبو کرد و روانه بجانب قبر مقدس شد و مشغول ذکر
خدا بود تا اینکه نزدیک قبر رسید گفت دست مرا بقبر رسان چون دست او را بقبر گذاشتم
خود را بر روی قبر انداخت و غش کرد و بیهوش بر زمین افتاد قدری آب بر روی او پاشیدم
چون بهوش آمد سه مرتبه گفت یا حسین یا حسین یا حسین ای گفت حبیب لا یجیب حبیبه
محبوب است که جواب حبیبش را نمیگوید و انی لک بالجواب و قد شحطت اوداجک
علی اثباجک و فرق بین بدنک و راسک چگونه جواب گویی و حال آنکه
بخون تو غلطیده رگهای گردن شریفت را بریده اند و تو را بخون رنگین کرده اند
و میان سر و بدنت جدائی افتاده است ای آنحضرت را زیارت نمود و بزیارت کرد و کسب زیارت نمود و برگشت

لمؤلفه

حال جابر ای بدری با شور و شین ❊ تا چه بودی حال یاران حسین
بیکسانی چند از شام خراب ❊ آمده بر قبر آن عالیجناب
هر یکی با سیل اشک و آه و زار ❊ ناله گر چون گلستان آید هزار
خون دل از دیده دامان تر کنند ❊ خاک غم بر گیسو و سر میکنند
گشت از شور فغانشان تا زمین ❊ در بهر ای غم چه روز واپسین

یاربا

یاربا بر حق شاه تشنگان ❊ بر حق آن بیکسان خسته دلان
زائرم سازی بر آن درگاه پاک ❊ با دل پر درد و روحی دردناک
هم مجاور سازیم در آن زمین ❊ بعد مردن با شهیدانم دفین
این دعای کهنه ام کن مستجاب ❊ حق آن یاران آن عالیجناب
شیعیان را ساز زوار ای کریم ❊ حق آن درگاه جنات النعیم
مستمع آمین بگو سعدی بخوان ❊ حق تو لبیک السلام از زائران

انا لله و انا الیه راجعون

المجلس الثامن

در بیان شهادت فرزند رشید سید الشهدا روحی و روح العالمین له الفداء جناب علی اکبر شبیه خیر المرسلین در یوم العاشور و ما وقع بینه و بین ابیه صلوات الله وسلامه علیهما و علی شیعتهما

لمؤلفه

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

بحمد خدا میکنم تر زبان ❊ بشکرش نمایم معطر دهان

پس از حمد و شکر و نعت رسول * شوم نغمه پرداز زوج بتول
بزرگوار و شبلین و احفاد او * ثناخوان شوم در هم گفتگو
امیدم که این جان و روح روان * شود فدیهٔ آل احمد و آل آن
مرا جان و تن جز فدای حسین * نباید بکار و ابا خافقین
در این قول بشنید ایام گواه * همین است در محشرم عذرخواه
مرا طوطی طبع پرواز شد * ز عنصر بمیخانه همراز شد
هوای گلستان کرب و بلا * هزاران سخن سنج شد در نوا
بیاد علی اکبر آمد بشین * چو بلبل که در گلستان حسینی
نواخوان شد این طبع خنیاگر ساز * چو گر زهره چرخ حیران بساز
بیا بشنو از عندلیب حزین * نوای حجازی بصوت حسینی
عراق و صفاهان کند پر ز شین * بعشاق بار دغم با حسینی
بیا ساقیا باز می کن بجام * حریفان میخانه هی تشنه کام
از این خم که میخانه زان شد بپا * لبالب بده آن می جان فزا
ز جمع حریفان که در کرد وی * طواف خم نوش کرد جدا

پس ازان

پس از این می ناب سیراب نیست * در این بحر یک قطره شاداب نیست
مگر آن دُر بحر فرد قدیم * که خوانندش از خداوند دُر یتیم
غلامی که می چیست و ساقی کدام * حریفان کیانند از آن تشنه کام
می آن مهر تابان شمس ازل * که تابید در سدره گویای دل
بمیخانهٔ بزم توحید یار * حریفان هم انبیا در کنار
همه در کنار محبت طواف * بره نیم ره کرده جمعی عواف
همان دُر که زین بحر سیراب شد * بدل سیر از این می مینا شد
همانا که او است دُر یتیم * بمیخانهٔ فرد حق قدیم
کسی کو سر خم شتابان دوید * بمیخانهٔ کربلا شد شهید
خلیل ار چه با پور شد در منا * ولی شد مقرر برایش فدا
بکشتی که از نوح شد آزمای * شد از کشتی ما بسر سوی نجم قرآن
نگر پور و باب ای خلیل و پسر * علی اکبر و شاه دین سر بسر
به بین پور چون عزم یاری کنند * ببین پدر جان نثاری کنند
چنین از روایات اخبار شد * محقق ز مجموع اخبار شد

که در یوم عاشور در کربلا   نمودند یاران شه جان فدا
چو از یاوران شه دین کسی   نماندش بجز اهل بیت نبی
کسی کو ز نسل خلیل حرم   نخستین نهاد در میدان قدم
بدان نور آن شاه بی غمگسار   علی اکبر آن نور احمد شعار
بعزم شهادت میان بسته تنگ   بگفتا نباشد مجال درنگ
چو فرمود علی اکبر آهنگ رزم   بقصدی که باید ترا زین بعزم
بگو در گفت مائیم در هیچ کار   نگیریم سبقت بر پروردگار
که تا امر حق بر سویدای دل   نتابد نباشد هوائی بدل
درین عزم باید شدن استوار   چو اذن آیدم از خداوندگار
چو اذن شه دین درین فرض دید   پی اذن بر سوی آن شه دوید
شتابان چنان سوی آن شاه رفت   تو گفتی که احمد بمعراج رفت
چه محرمی که از قوم او روی تافت   بر از خداوند سینا شتافت
و یا چون مسیحی کز آن شد جهان   سوی امر یزدان شتابان
و یا چون خلیل از قیود دیار   شد از رسته گلزار آتش بیار

چو نوحی

چو نوحی که در کشتی آیات دید   بدید اکبر از دور شاه شهید
چو اکبر بوصل شه دین رسید   بدید آنچه احمد بقوسین دید
جمالی که در طور شد جلوه گر   جهان پور دید از جمال پدر
اگر دیده کشتی جهان آفرین   بگفتی جهان آفرین ست این
بدی کز پس پرده شد جلوه گر   باحمد بدیدار گر شد در نظر
پسر را چو سلطان شاه در بر کشید   جهان رفت بر محور اکبر کشید
کمی از نکو بر رخش اذن داد   ز گریه سر سیل خون بر گشاد
بفرمود کای ابن سعد لعین   عدو جلال جهان آفرین
چه نمرود کردی بپا دار جنگ   ایا بدتر از بت پرست فرنگ
خدا نسل شوم ترا از جهان   برانداز دای بدتر از مرتدان
فکندی ز دنیا تو نسل نبی   ایا بدتر از هر مجوسی شقی
بسی آنکه بیداد ار نمود در روی   پدر در قفا و پسر کشته لوی
که ای خالق نور عرش برین   نگر بر حبیبت درین دشت کین
که در عهد میثاق ایام زن   چه سان در وفایم ایا دادگر

تو از رحمت بیکران کریم ❊ وفای عطا میکنی ای رحیم
بگفت این و کرد اکبر نو روان ❊ برزم از قضا دیده اشک نگران
بجنبش سر شیخ خاک اندره بیخت ❊ سر شکی چو انجم بخورشید ریخت
علی اکبر آمد بمیدان کین ❊ چو مهر جلال جهان آفرین
چو احمد بگفتار فرمود رو ❊ بحمد خدا کرد بس گفتگو
بسی آنکه پی وعظ لبها گشود ❊ نصایح بر آن بت پرستان نمود
چو بر آن سیه طینتان پلید ❊ بیان کرد احکام رب مجید
نکرد کس بر آنقوم آن وعظ سود ❊ چو نور اثر در ایشان نبود
چو اندار آنقوم مأیوس شد ❊ ز فرموده خود در افسوس شد
چو حیدر کشید از کمر تیغ کین ❊ تزلزل فکندش بسیار در دین
ز هر سوی از کشته او پشته ساخت ❊ دل ابن سعد لعین را گداخت
بامداد آن لشکر دل سیاه ❊ چو از عطش رو نهادی بشاه
ز فرط قتال و هجوم عطش ❊ بشه رو بکرد یا ابا العطش
چو آمد ز میدان بسوی خیمگاه ❊ فکندش چو دیده بدیدار شاه

همان نور

همان نور کاحمد ز روی دید ❊ بدیدار اکبر ازو چو شاه شهید
بلی آیت کبرای خدا ❊ بری ظاهر از آن همه کربلا
همان پور کاحمد بدوشش کشید ❊ کرو بیکی خاتم در یوم عید
بمعراج از فرق چو گشتی سوار ❊ بمعراج پی برده دیده آشکار
اگر اکبر او ستر احمد نبود ❊ چرا شاه آیت بر اکبر گشود
همانا که او معنی احمد است ❊ بستر بلا آیت احمد است
بدیدار آنچه موسی بسینای طور ❊ یکی ز هزاران هزار از ظهور
تجلی بدیدش بدشت بلا ❊ علی اکبر از روی آن رهنما
مسیح آنچه در چرخ چارم بدید ❊ بدیدار اکبر از روی شاه شهید
چو دیده بروی پدر کرد باز ❊ نماندش دیگر او بس پرده راز
شه دین هم از چهره پور دید ❊ همانا که نادید بگفت و شنید
از آن رمز خاتم در آمد میان ❊ که او تو آنی رفت حق شد عیان
هر آنکس که با پرده او یار دید ❊ بجز پرده دلدار را غیار دید
چو پوشیده اندر حجاب آخرین ❊ به تعبیر که خاتم دگر نگین

از آن کرد زانگشت خاتم برون ⁂ بشد دین و با دیده پر ز خون
که پور است او پرده بود پدر ⁂ کنم من فدای ره داوگر
که دیگر حجابی نباشد زبین ⁂ تو ای معنی ور فرع گردد زبین
فنا چون قدم داشتم آرزو ⁂ گذشتم ز پور و رزد دیدار او
از آن مهر کردش دهان پسر ⁂ که دیگر مبر پور نام پدر
تو آخر حجابی نمودم نثار ⁂ که بی پرده چشم فتد روی یار
پسر چون پدر از پی پرده دید ⁂ جمالی ز کثرت مجو میدان او دید
که ما عاشقان جمالیم و جان ⁂ بجز فدیه بهر چه خواهیم آن
که بر عاشقان صف کرب بلا ⁂ نباشد علایق بر این روا
فراموش باید نمودن پدر ⁂ پدر هم نیارد بخاطر پسر
صف عشقباز است دشت بلا ⁂ در این مرده باشد نه کوه منا
منا صورتی بود عشق مجاز ⁂ بجو کربلا معنی اهل راز
در این جلوه گر آیت داور است ⁂ پدر کی شناسد که این اکبر است
خلیل و پسر صورت معنی این ⁂ بر این عاشقان جهان آفرین

که پور

که پور و پدر چون نمایند جان ⁂ نماز ره راستای عاشقان
دوم باره آن نور عرش مجید ⁂ به میدان به عزم شهادت دوید
برافکند از چهره خود نقاب ⁂ تجلی شد بچرخ فلک آفتاب
نهان در فلک شد بکارم سپهر ⁂ برخ چار پرده بیفکند مهر
جهان از جمالش پر از نور شد ⁂ سراسر جهان وادی طور شد
در این رمز چون بر گشایم لب ⁂ که اشراق ارض است از نور رب
سپاه عدو از یسار و یمین ⁂ بگفتند با ابن سعد لعین
چه دریاست بر کوی ای کان گوهر است ⁂ که در حسن مانند پیغمبر است
شنیدم که آن بد سرشت پلید ⁂ چه در روز که چهره آن مهر دید
بسر عقلی چو کشتی نگونسار شد ⁂ بچشمش جهان تیره و تار شد
بگفتا که این وارث حیدر است ⁂ حسین علی را علی اکبر است
پی آن مهر بر قوم انذار کرد ⁂ نصیحت بر آن ناکسان اظهار کرد
چو دیدش ندارد بر آن قوم سود ⁂ نصیحت بیکدم حرب را برگشود
به قلب جناح و یمین و یسار ⁂ ببارید آتش چه از ذوالفقار

صف کفر و کین را چنان بردرید * که از چرخ الله اکبر شنید
چو دیدند آن قوم آن کارزار * بگفتند کاین حیدر و ذوالفقار
چنان شورشی افتاد در آن سپاه * که از گرد گردید عالم سیاه
شنیدم که پس ابن سعد لعین * بگفتا بکوفی و شامی چنین
که اطراف آن پور گیرید تنگ * که نبود شما را برابر او تاب جنگ
ز هر سو بروی تیرباران کنید * تنش خاک سر کوی میدان کنید
شدند آن گروه از یمین و یسار * بآن مه ز هر طرف تیر بار
ز بس زخم کاری بجسمش رسید * که از کار افتاد بر خود طپید
چو از مرکب افتاد آن نور پاک * ندا کرد بابا جعلت فداک
بیا پور دریاب ای باب زار * که شد جسم و جانم براهت نثار
چو شه آن ندا را از اکبر شنید * سراسیمه بر سوی میدان دوید
رسانید خود را ببالین او * سرشک از بصر ریخت مانند جو
بیاده سرش را بدامن نهاد * ز چشمش بسی سیل خون برگشاد
حمید لعین میکند این بیان * که از چرخ شد هم روان اختران

سراسیمه

سراسیمه بر سوی میدان شدند * ببالین اکبر شتابان شدند
زنی پیش رو چهره چون آفتاب * پریشان بسر مو فکنده نقاب
بواویلا بر سینه و سر زدی * بفریاد الله و اکبر زدی
بگفتم که این کز ستم در تب است * بگفتند کاین عمه اش زینب است
زن دیگری قامتش چون کمان * بگفتند لیلاست این خونفشان
شه دین زنان را بآن نعش پاک * بخیمه رسانید پس دردناک
پس آنکه بخیمه شد آن آفتاب * سکینه پدر دید چشم پرآب
بگفتا چرا ای نژاد خلیل * که چشمت فرات است و هم رود نیل
چه شد عم و عمزاده ای سرورم * چه شد نور چشمان من اکبرم
چو بسمل شه تشنه بر خود طپید * بگفتا که اکبر شد از کین شهید
سکینه چو از باب بشنید این * بسر مو پریشان بآه حزین
بفریاد گفتا پدر چون کنم * درم جامه را رو بهامون کنم
شه دین بسی بس نصیحت نمود * ز چشمش بسی سیل خون بر گشود
سکینه چنین گفت اندر جواب * پدر جان چه سازم که گم صبر و تاب

تو خود گو کسی کو برادر شهید ❋ پدر در بیابان فرید و وحید

هزاران هزارش بود سو عدو ❋ چسان صبر آرم در این گفتگو

بنو مود و عشق گرد و بیتاب شد ❋ بدریای غم آنکه در تاب شد

علی خامه ات از چه خونبار شد ❋ بیاران جهان تیره و تار شد

عنان گیر پر شد ز آه جهان ❋ سیه شد زمین و رخ آسمان

بیار زبان ترک و اشکبار ❋ نما رو بدرگاه پروردگار

که از لطف خود سازدت در جهان ❋ حسابت ز زوار از زایران

پی آنکه سازد گدا و رشبین ❋ بگرد بلای شه دین حسین

بحزن غم و درد اندوه و خاک ❋ در آن خاک پنهان نماید کاک

نماید در عقبی تو را همنشین ❋ بنزد شه دین بجنت قرین

چه نیکوست این آرزو ای گدا ❋ نما از کرم حاجتم را روا

بگو شیوه آیین و حمد نکوان ❋ شود ثبت نام تو از زایران

❋ انا لله وانا الیه راجعون ❋

المجلس التاسع در بیان اینکه در هشت موضع بر سر داد

شهیدان

شهیدان از کربلا تا کوفان و از کوفان تا شام و از شام الی مدینه سید انام دشوار گذشت و ذکر تفاصیل آن مقامات است ❋

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

اساس محکم بنیان سکان کشور حضور و بنیان محکم اساس تماشائیان بزم سرور از رشحات
حلاوت شکر گزارت حرکات التفات محبوب از کار حقایق دلبان ارباب محبت بعالم کل از کل
مقام قرب روان است آواز دلنواز هوش پرداز مجذوبان ناظران زلف سخن سنان محبوب ططنطنه
شکر شاکران متحیران سوای بزم شهود دست که از سویدای قلوب سالکان بهر بنیان خانه نوازنده
السماع واصلان ظلال محبوب روان است دلباختگان ساحت کبریا را که مترنمند بکلمات لنا
مع الله حالات فیها نحن هو وهو نحن و نحن نحن وهو هو در میدان
افق مبین افشان گوی سر چوگان متحیران بزم فنای عز و عظمت لکی نشر ربنا
عرفنا الله و بنا عبد الله و لولانا لم یعرف الله و لم یعبد الله آواز دلنواز
چوب خیزران اعدای که در بزم اختبار بلا بایر دندان دلبان آشنا گردد خوشتر از
نواهای دلبان عندلیبان است مؤلف

باز نوای ناله موسیقار شد | عندلیبم از قفس بیدار شد
باخبر ای یاوران اهل هُش | از سویدای دلم آمد سروش
عندلیب دل شنید آمد فغان | الحذر ای بی‌خبران از عاشقان
باز سودای حسینی زد سرم | قهقهه سر خیمه زد در کشورم
آنچه بگذشت از ستم وز ظلم کین | بر سر مهر افسر سلطان دین
از زمین کربلایش تا حجاز | خاطرم آمد ادای ارباب راز
سیل اشکم چون مدادم گشته خون | آید از چشمه‌سار سر برون
چون نهالی زین ستم خاکم بسر | چون بسوزم زآه عالم سربسر
چون زند دو آه نخل ما سیاه | این تنور از طاق چهر مهر و ماه
چون لسان زنم در حضور شیخ و شاب | در تنور سینه لخت دل کباب
خواهی ار دانی که حق دارم چنین | افکنم آتش در این ویران زمین
گوش ده تا سازمت آگه ببین | آنچه شد بر پادشاه دین حسین

مستفاد از روایات جلیله که از اخبار صحیحه پرداز رحمت بر انداز این کتاب کربلای مصطفی تا کوفه و شام الی مدینه سید الانام در حشمت موضع سر سرور شهیدان و محور مرکز دایره

قزای

قزای مکان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام دشوار گذشت بنحوی که اثر الم آن در دلهای مؤمنین گو بیرای بخارج عارفین الی یوم والیسین باقی است اول از هشت موضع در منزل خولی لعین است بروایت محمد بن ابی طالب در یوم العاشور سر مقدس سید الشهدا را بخولی بن یزید و حمید بن مسلم کربی بکوفه فرستادند و بروایت صاحب مناقب و ابن نما چون خولی ملعون بکوفه رسید شب تار شده بود و در دار الاماره که بسر زیاد در را بسته دید بمنزل خود رفت و آن سر مقدس را در زیر تنوری پنهان کرد و آن لعین را دو زن بود یکی حضرمیه و دیگری اسدیه و زن حضرمیه که او را انوار میگفتند از دوستان آل محمد بود و آن لعین بمنزل حضرمیه در آمد زن از او پرسید که چه خبر داری گفت جئتک بالذهب طلا از برای تو آورده‌ام اینک سر حسین بن علی علیه السلام است که آورده‌ام آن زن گفت ویلک مردم بیرون میروند طلا و نقره میآورند تو میروی سر فرزند پیغمبر خدا را می‌آوری بخدا قسم که من با سر تو در یک جایی جمع نخواهد شد مرا از پی برخواسته از خانه بیرون آمد لکن آن لعین بر زن اسدیه ملعونه بسر برد و زن حضرمیه میگوید نظر کردم بر آن موضعی که آن سر مطهر را گذاشته بود دیدم که نوری از آن ساطع بود و با آسمان متصل کشیده شد و مرغهای سفید چند دیدم که در اطراف آن مکان می‌پریدند و نزد آن سر می‌آمدند لمؤلفه

از تنور خولی آمد تا تنور چرخ چار ⁂ نور ماه و مهر لیلی در پی چراغ آه انداز قطار
بر گذشت از چرخ چارم و سر ز دو عرش برین ⁂ در مجال او بر او دانش تقوی عز کردگار
از خود پرسیدم این سر از چه آید زین تنور ⁂ گفت ای غافل ز ظلم خولی غدر روزگار
گفتم و جز این مراد از این تنور از کین زمان ⁂ نور وجه الله است کو تابیده بر این تیره حصار
آنچه می بینی ز طور او ازو گردیده نور ⁂ در طواف آن سر که جان قدسیان آنجا آه و زار
است آنجا که به سجود ختمی قدسیان ⁂ در وفا بر ال بشر در یوم فرد آن شهریار
خسرو او ابحر رسالت بدر فخر المرسلین ⁂ اینچنین اهل بیت او را کرد عدوان روزگار

و در بعضی از کتب حکایت آمده که بعد از شیخ زدن و بر آوردن آن سر را از تنور که بر دیوار دادن و بوسیدن و در آستین و شکایت کردن مذکور است مجملا زن خولی آن سر را برداشته و بر سینه خود چسبانید و آنقدر بر سر و روی خود زد که مدهوش گردید چون بهوش آمد بر بالین خولی ملعون آمد و گفت ای لعین سر فرزند پیغمبر خداست که در اینجا گذاشته بودی و سر حرمت خوابیده بر خیز و ببین که از زمین تا آسمان پر از غلغله و فغان است و ملائکه ملکوت بر زیارت آن سر آمده اند خدا ترا لعنت کند این بگفت و از خانه آن لعین بیرون رفت دوم از مواضع که گذاشته اند در مجلس ابن زیاد لعین بود که سر از تنور که

دشوار

دشوار گذشت و کیفیت آن این است که شیخ مفید رحمه الله ذکر نموده است که چون سر مقدس سید الشهدا را بمجلس ابن زیاد لعین آوردند و در برابر آن لعین گذاردند فجعل ینظر الیه و یتبسم آن ولد الزنا ناظر آن سر مقدس میکرد و تبسم مینمود و چوبی که در دست داشت بر لب و دندان شریفش میزد بروایت ابن نما از انس بن مالک منقول است انه کان یحسن الثغر حسین خوش لب و دندان بود پس گفتم که بلند اقدام بسیار عمل قبیح و زشتی را مرتکب شده لقد رایت رسول الله یقبل موضع قضیبک من تو دیده ام پیغمبر خدا را که این لب و دندانی را که تو چوب میزنی می بوسید پس زید بن ارقم گفت ارفع قضیبک عن هاتین الشفتین چوب را از این لبهای مطهر بردار قسم بخدائی که شریک ندارد آنقدر این لبها را پیغمبر خدا بوسیده که احصی ندارد پس صدا را بگریه بلند کرد ابن زیاد لعین گفت خدا ترا بگریاند آیا گریه میکنی که خدا فتح داده اگر پیر و خرف نشده بودی گردنت را میزدم زید بن ارقم گفت که حدیثی از برایت بگویم از این سخت تر دیدم روزی رسول خدا حسن را بر زانوی راست و حسین را بر زانوی چپ نشانیده و دست بر سر ایشان میکشید و میگفت که اللهم انی استودعک ایاهما و صالح المؤمنین خدایا من این دو را بتو میسپارم و شایستگان از مؤمنین را پس زیاد

نیکو محافظت نمودی امانت پیغمبر شما را **للمؤلفه**

آن لب و دندان که بوسیدی رسول / که مکیدی مرتضی و گه بتول

گاه جبرئیل و کروبیل ملک / گاه اسرافیل و میکال فلک

حاملان عرش و کرسی گاه گاه / اهل ستر و سدره و طوبی گاه

بوسه دادی بود کسب نور از آن / همچو ماه از مهر اندر آسمان

آن لعین از چوب زد بیداد کین / چوب زد بر آن لبان نازنین

چون ننالم از جفای چرخ پیر / چون نگردد آه من گردون مسیر

چون نگردد جگر دل لبریز خون / ناید از نیل و فرات سر بیرون

این جگر دیگر چرا خوناب نی / بر دل هر سینه دیگر تاب نی

ای فلک ویران شوی تا کی مدار / بر جفاکاران کنی ننگ و عار

یعنی این بیداد هم بر پا ستی / راست گویم چرخ گشتی بیجا بنی

مجلس پس زید ارقم از یمین آن ملعون برخواست و صدا از گریه بلند کرد و میگفت ای معاشر عرب بعد از امروز همه شما ذلیل شدید بعد از آنکه ملوک بودید وای بر شما فرزند فاطمه زهرا را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید که نیکان شما را

شما را بکشد و بدان شما را به بندگی گیرد و در افروختن آتش شدید دور باد از رحمت خدا کسیکه به این راضی شد و بدین حال از مجلس آن نحس لعین بیرون رفت سوم از مواضع همچنان که بر سر مقدس آن مرکز دایره ایجاد دشوار گذشت ایضا در مجلس ابن زیاد کفر نهاد بود و کیفیت آن این است که در مخزن البکاء از بحر المناقب که از کتب علامه عمیاء است مرویست از هشام بن محمد که میگوید که چون سر انور آنحضرت را ایجاد در دار زن در ابن زیاد بدبنیاد گذارند زن گاه هند ملعونه در آنمجلس حاضر بود به ابن زیاد لعین گفت که قم فضع قدمك على فم عدوك ای برخیز و بگذار قدم نحس خود را بر دهان دشمن خود پس آن ملعون منطقه دایره وجود و جفا و ولد الزنای پشم و حیا برخواست و قدم خبیث مردود خود را بر دهان آن برگزیده حضرت معبود گذارد و روی نحس پلید خود را بزید ارقم نمود و گفت که کیف تری یعنی چگونه می بینی اینه عمل را فقال و الله لقد رایت رسول الله واضعا فاه حیث وضعت قدمك یعنی زید گفت بخدا قسم دیدم رسول خدا صلعم را که لب گذاشت دهان مبارک خود را در موضعیکه تو قدم خود را گذاشته ای پس آن ملعون خجل گشت **للمؤلفه**

ای ستمگر ای مجوسی بت پرست / ای زمینای ضلال کفر مست

هیچ دانی در چه کاری ای لعین / ای عدو ذات رب العالمین

برکی بنهاده پای مجوسی ٭ کو رها با دیده‌ات اندر فسوسی
بوده این لبها که داری زیر پا ٭ بوسه‌گاه مرتضی و مصطفی
ای فلک کردی این بیداد کین ٭ پایه کفرست بر عرش برین
سرنگون گردی وه‌لی از مدار ٭ تا بکی داری عزیزان خوار و زار
زین ستم ای یاوران اهل دین ٭ چون نگریم چشم و گریان سم جبین
زین جفا و جور و ظلم بیحساب ٭ چشم نگردد این دل زارم کباب

چهارم از مواضع ستمکاره که بر سر آن مهر فلک الافلاک امام دین گذشت انقیاد در مجلس ابن
زیاد لعین در دار حجام لعین و کیفیت آن بروایت محمد بن البکار از شیر الملوک
از مقتل عبد الله وراق این است که چون سر مقدس آن سرور نقدیس را در مجلس ابن زیاد
بیسیرت ابلیس کردار دید چون شمر لعین ولد الزنا آن سر مطهر را از قفا بریده بود بعضی از پوست
و گوشت آن گردن بود چون نظر آن بی‌حیا بر آن گوشت و پوست افکند گفت ای حجام آن گوشت
و حجام امر نمود که تحقق بعض این گوشت و پوست آن گردن را قطع نماید سر منور
مدور گردان فقطع واخرج لغادیه ونخاعه وما حوله من اللحم
پس آن حجام لعین که بروایت ابی مخنف اسم او عمرو بن حارث بود آن گوشتهای که در میان
حلک

حلک و صفحه عنق بود بریده کنار آن سر منور را برآورد و در همان ساعت دستهای آن حجام خشک
گردید و اگر بر آن دستها افتاد و آن را تمام نمود و ابن زیاد لعین بعد از تقویر امر نمود که آن
سر منور را از مشک و کافور و عنبر پر کنید و چون این حرکت مذموم از حجام بر خورشید دید ابن زیاد
لعین گفت که ایها الامیر تو نیز آن روز سیدی نسبت باین سر فضیحت بما القیت منه
پس این گوشتهای زیادتی را که حجام از این سر انور بریده است فقال ما تصنع
به ابن زیاد لعین گفت میخواهم چه کار کنی این زیادتیها را قال اواریه
میخواهم آنها را دفن نمایم آن لعین گفت خذه بر دار آنها را فجمعه فی مطرف خز
وحمله الی داره فغسله وطیبه وکفنه ودفنه فی داره بعد از آن
زیادتیها را جمع نمود و در جامه خز پیچید و بر دو بخانه خود و آنها را غسل داد و معطر ساخت
و کفن کرد و بخاک سپرد و در خانه خود لسان حال مؤلف است لمؤلفه

چو آن لعین سیه روزکار نمود بنداشت ٭ سر امام زمان را ز اجر بر پای نهاد داشت
سری که جا بر افلاک بی بنداشت ٭ چه بود آنکه سپردی بزیر تیغ گذاشت
از آن عمل عمل روزگار برگردید ٭ که کفر بود چرخ را نگاشت
بود دیار امیر بحب ٭ خلیفه ها زابو مرّه در ... داشت

نماند هیچ دلی در تنور سینهٔ زار … که داغ از ستم آن لعین که خوندا است
بسیر عالم باطن بیا تو شیوه بهی … بخواه شرح دلی چرخ جور پیشه کرات
فلان غم توای زینب ستم دیده … چه داغ‌ها بدل است این ستم شعارگذاشت

پنجم از مواضع هستکانه که بر سر انور سید جلالت دستوار گذشت حکایت عجوزه شامیه است
و کیفیت آن بروایت مخزن البکاء مار سهیل عبد اینست که چون اسیران در کربلا آل محمد را
نزدیک دار الاماره یزید لعین رسانیدند پنج زن در غرفه از عمارت یزید ملعون
نشسته بودند و در میان آن زنان زن پیر قد خمیده ملعونه بود که التقریب هشتاد سال
از عمر نحسش گذشته بود چون سر مبارک حضرت امام حسین را بمقابل آن غرفه رسانیدند نظر آن
عجوزه ملعونه بان سر مقدس افتاد فوثبت و اخذت حجرا فضربت به راس
الحسین پس آن ملعونه برخواست و سنگی را برداشت و بر سر منور آن نور الانوار زد
چون حضرت امام زین العابدین این حال را مشاهده نمود و اعم پروری بدرد آمد
و فرمود که اللهم عجل بهلاکها و هلاک من معها یعنی پروردگارا بزودی
هلاک کن این عجوزه ملعونه را با آن زنانی که با او در عناد با آل محمد هم اعتقاد می‌باشند
سهیل میگوید که هنوز نفرین آنحضرت تمام نشده بود که آن غرفه سرنگون گشته و آن زنان

هلاک

هلاک و بعذاب درد ناک واصل شدند و خلق بسیار از ملاعنه شام در زیر آن غرفه بجهنم
بئس القرار الجحیم همه و بیرو واصل گردیدند

لمؤلفه

دیده را خونبار کن زین ظلم کین … بر سر فرزند خیر المرسلین
ساز از این جور بر تن جامه چاک … ریز زین ماتم بفرق خویش خاک
موپریشان رو خراشان سینه کوب … زار و بی‌دیده کشی اعمال ذنوب
در قفس مینال چون مرغ اسیر … آه و افغانی نما گردون مسیر
دیده دل باز کن ای هوشیار … در تزلزل بین جهان روزگار
از تزلزل سرمدی ویرانه دیر … بین کجون آلوده اند ره دور سیر
زنبور باچار ماردر خروش … جمله هستند کرده از تو گوش
چون بعی در زاری آمد متصل … مهر از ذرات نبود منفصل
چون خرشت نی فغان و زاریست … کی مثال آن از خشیت عاریست
اگر به اصل شجر آید ز جو … میرسد بر عرش بر او دراق او
اهتی عالم بود چون زانکه جناب … تا توئی آن بود در انقلاب
گر ترا میلی است بالی این بیان … رو حدیث جابر جعفی بخوان

قال الامام لجابر یا جابر اول ما خلق الله نور نبیک و خلق
منه کل خیر **ششم** از مواضع شکایتها که بر سر مقدس آن بدر سماء احسان دشوار
گذشت در مجلس یزید لعین بود در رفتار آن لعین برای سر شریف و کیفیت آن بروایت سید بن
طاوس رحمه الله این است که چون اسیران آل محمد را داخل مجلس آن لعین نمودند امر کرد که زنان و دختران را
در پشت سر او نشانیدند که نظر ایشان بر سر مطهر سید الشهداء نیفتد و آن سر شریف را در طبقی
گذارده در برابر روی آن شقی آوردند ناگاه سید الساجدین را نظر بر آن سر منور افتاد و سیلاب
اشک خونین از دیدگان حق بینش جاری گردید بعد از آن هرگز کله گوسفند نخوردند
و مرویست که چون نظر اهل بیت بر آن سر شریف افتاد خروش برآوردند و شیون برکشیدند
و ناله وا مظلوماه برآوردند سکینه خاتون فرمود که ای یزید اینست هذا ای خوشحالی میکنی
از ابن نما میگوید که زینب خاتون دختر امیر المؤمنین را چشم نظر بر سر بریده
برادر گرامی افتاد دست زد و جامه را چاک کرد و بآواز حزین دردناکی که دلها را بلرزانید
میکرد ناله بر کشید که یا حسیناه و یا حبیب قلب رسول الله یا ابن مکة
و منی یا ابن فاطمة الزهراء و سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی
بخدا قسم که اهل مجلس آن لعین بگریه در آمدند زنی از بنی هاشم در خانه یزید لعین بود

چون

چون از ناله اهل بیت یافت که زنان هاشمیات را در مجلس پسر معاویه علیه الهاویه آورده اند
و دانست که سر منور سید الشهداء را حاضر کرده اند صدا را بلند بر بلند کرد و میگفت که وا حبیباه
یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل والیتامی یا قتیل
اولاد الادعیاء ای حبیب دل افگار و ای بزرگ اهل بیت عزیز محمد مصطفی که
بیوه زنان و یتیمان ای شهید کشته اولاد زنا از نوحه آن هاشمیه تمام اهل مجلس آن لعین بگریه
در آمدند و آن شقی ازلی ولد الزنا چوبی از خیزران طلبید و آن را گرفته بر لب و دندان
آن سید عالمیان میزد و میگفت که رحمک الله یا حسین لقد کنت حسن
الضحک خدا او را رحمت کند که خوش لب و دندانی بود و کفر غیرت حضرت ابو برزه
اسلمی گفت و یحک یا یزید اتنکت بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة
وای بر تو ای یزید آیا چوب بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه میزنی شهادت میدهم
که دیدم پیغمبر را که لب و دندان او و برادرش را میبوسید و میفرمود که انتما سیدا
شباب اهل الجنة شما اید سید جوانان بهشت خدا بکشد کشنده گان شما را
و لعنت کند کشنده گان شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را آن ملعون از غضب
امر کرد تا او را از مجلس بیرون کشیدند

للمؤلف

بود آن سر ذات اقدس را حجاب ❁ در فراز ما سوی اقدس آفتاب
بود آن سر مبدا کون و مکان ❁ جمله ذرات قشر و او لباب
بود آن سر نقطه ایجاد خلق ❁ در نهان و آشکار اندر کتاب
زانکه در ما تحت بلی عیان ❁ جمله ذرات در انقلاب
بلی از هول غم آن سر مدتا ثری ❁ در تنور سینه‌ها دلها کباب
کی روا باشد خدایا اینچنین ❁ کز یزید بیحیای بی کتاب
گو زند از خیزران بر آن لبان ❁ کو بدی افزون ز نور ماهتاب
چون گذشتی بر اسیران حسین ❁ یا ربا بر آن جفای بی حساب
چون نگردد خون دل دیوانه‌ام ❁ ناید از این دیده کانم سیل آب

ششم از مواضع اشکانه ذکر بر آن سر مقدس که شراب گذارند در مجلس یزید لعین بود حکایت شراب خوردن و کیفیت آن بروایت ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام که چون سر مطهر سید الشهدا را بمجلس یزید لعین آوردند مجلس شراب آراست و بجز لعب مشغول بخوردن شراب گردید چون فارغ شد از خوردن شراب امر کرد که آن سر مقدس را در طشتی گذارده در پایین تخت او گذاردند و بساط شطرنج را بر آن گسترانیدند و مشغول شطرنج بازی گردید

وحسین ع

وحسین ع و جده و پدر او را یاد میکرد و استهزا بایشان مینمود و هرگاه که بر حریف غالب میشد سه جرعه فقاع زهر مار میکرد و ته مانده آنرا در کنار طشت بر زمین میریخت فیا سیماء جرعی هذه الامور علی مثل الحسین فلیبکی فلیعبد مودی ابن آل رسول و ثغرکان یرشفه تلقه بقضیب کف مخمور آیا این ظلمها بر مثل حسین ع روا است ای مسلمانان از همه بکش و بمیج در آ آیا کجاست پیغمبر خدا که تا بر بلند سر فرزند او را که در مجلس شراب جا فرو کرده و بر بوسگاه او شراب خواران چوب ستم میزنند **لمؤلفه**
چشم ننوزم زین ستم ای دوستان ❁ چشم بنبارم خون زار بر دیده کان
چشم توان دید این جفا ز کافری ❁ بر سر سردار خوبان جهان
آهم آتشبار چون ناید برون ❁ از تنور سینه‌ام ای یاوران
چشم ننوزد آه آتشناک من ❁ از ثری تا اوج سپهر آسمان
ای فلک اف بر تو بر کوی این چکار ❁ بزم خمر و در آن شاه تشنگان
چشم نسازم چاک تن جامه را ❁ از چه مگر ازین شم چنین راز نهان
می‌سزد زین غم بنالم تا ابد ❁ زار گریم تا برآید دیده کان
ای حسین تشنه لب جانم فداک ❁ بر شهادت کان بود جسم و جان

چون اشك آن فيض بر جانم نصيب ÷ عالم از غم تا مرا باشد روان ÷

ششم از مواضع هشتگانه ذكر بر سر مقدس آن سرور ذي شوار گذشت از مدينه است كه مروان بن الحكم بود
بران سر منور وكيفيت آن بروايت عوالم العلوم از ابن نما اين است كه چون يزيد لعين مخزر بن
حريث بن مسعود كلبي را با مردي از بهري كه ايشان از فضلاي اهل شام بودند خبر شهادت
سيد الشهداء عم را بمدينه رسول الله صلعم بردند كه اين خبر را در مدينه بلند نمودند زينب
خواتون دختر عقيل موي خود را بسر پريشان نمود و باستين خود سر خود را پوشانيد و گريان
بيرون آمد و گفت ماذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم و
انتم اخر الامم بعترتي و عيالي بعد مفتقدي منهم اسارى و منهم
ضرجوا بدم ما كان هذا جزائي اذ نصحت لكم ان تخلفوني
بسوء في ذوي رحمي و از زهري خبر مرويست كه در نزد اسلم بودم كه ناگاه
فرياد كرد از زنان كه سيد ما حسين عم كشته گرديد پس اسلم گفت فعلوها ملأ الله
قبورهم نارا كردند اين ستم را خدا قبرهاى ايشان را پر از آتش كند و در عوالم از تاريخ
بلاذري نقل نموده است كه چون سر منور سيد الشهداء حسين بن علي عم را داخل مدينه رسول
نمودند داعيه و ناله از هر جانبي بلند شد مروان بن الحكم لعنهما آنگاه گفت عجب از كار محمد صلعم

ازبدن

از بدن دور گرديد او تا در مكانى قسمت استقرار يافت پس چوب برداشته و بر روى منور سيد الشهداء
ميزد و ميگفت يا حبذا بردك في اليدين ولونك الاحمر في الخدين
كانه بات بمجدين شفيت منك النفس يا حسين شايد منظور اللعين
از اين ابيات اين باشد كه مرحبا بر دستي كه شربت مرگ را بتو چشانيد و سرخي روي
مبارك تو در خدين تو نمودار است مثل گلي كه در ميان دو گل سرخ خوابيده باشد نفس مرا
شفا يافت از كشته شدن تو يا حسين

لمؤلفه

آن سري كو مظهر الله بود ÷ نور چشمان رسول الله بود ÷
در حيوة و در ممات آن نور عين ÷ از همه اسرار حق آگاه بود ÷
يوم ذر در بارگاه كبريا ÷ اين شهادت را هم او دلخواه بود ÷
چون ز نان بود نه اسرار ني ÷ زانكه بهر سر تا بجا ز همراه بود ÷
چون هدايت بود منظور حسين ÷ سر از آن در واعظ كه هر جايگاه بود ÷
منبري گاه گردي اختيار ÷ گاه زير چوب اندر آه بود ÷
زين عمل ميشد عيان كوته نظر ÷ گر نه عهد ازلي مستور راه بود ÷

مؤلف گويد كه اي زائران آيا بر خواهر خسته جان مظلوم حضرت زينب خاتون در آن هنگام منازل كه

با سر مطهر امام سفر نمود چه گذشت که آن سر را قرآن خوان بر نوک نیزهٔ عدوان از کربلا تا کوفه
و از کوفه تا شام و از شام تا حجاز و مدینه تشییع امام مینمودند گاهی در طشت زر و گاهی
در زیر تیغ حجام و گاهی در زیر چوب خیزران و گاهی در زیر چوب مروان میدید چگونه آن
دارد که طلب آن حال با این کلمات مترنم گردد لمؤلفه

کشد گردون مرا بشکسته محمل ٭ بدنبال سر آن منزل بمنزل
مرا هرگز نمی آید بخاطر ٭ شنیدن این چنین ناقه بگل
ز کوفه سوی شام آیم بدین سان ٭ دلم بد زین خیال مرگ غافل
لبی از مرگ هم یار و عزیزان ٭ نه دارد آه درد یار حاصل
دلی نتوان ز کوی یار گذشتن ٭ ز ابلی فتاده ام ابر سر دل
پریشان گیسوان بر سر نمایم ٭ ز سیل اشک سازم راه را گل
نمایم ز آتش آه جگر سوز ٭ کباب اندر تنور سینه این دل
بدل هر چند بنمایم تسلی ٭ نیابد کشتی صبرم بساحل
ز داغ غمت جمله عالم در خروش است ٭ نه مجنون دارد آرامی نه عاقل
همه ذرات عالم غرقه در خون ٭ نه تنها مرغ دل گردیده بسمل

دو عالم

دو عالم از غمت در خون نشسته ٭ مریض این بحر امکان است و رسل
نیابد این دل زارم شفائی ٭ مگر شیعی کنند بردار منزل
علی میکن دعا بهر فرج نیز ٭ مشو از این دعا یک لحظه غافل
غلام عنان گیر از این ذکر غم ٭ بره جهان ز گنجینهٔ ماتم و غم
دست بیار بگشا بر دعا ٭ کی طلب از رحمت حق مدعا
ای احد از ذات حق حسین ٭ ساز مرا زایر آن نور عین
ساز مجاور بسی از آن دفین ٭ ساز در آن روضهٔ عرش برین
با دل پر خون و دو چشم پر آب ٭ همدم آن حضرت عالی جناب
جملهٔ احباب حسین را رسان ٭ بر سوی آن روضهٔ طوبی نشان
شیعه با این سخن آغاز کن ٭ حمد و درودی بره راز کن

انا لله و انا الیه راجعون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

المجلس العاشر در بیان اینکه آتش که از روی کفر و طغیان
برای اهل ایمان و ایقان افروختند چهار است نار نمرودی
بجهة خلیل الرحمن و نار فرعونی بجهة زوجه خربیل

ونار عمر خطاب در باب فاطمهٔ زهرا ع و نار عمر ثانی در خیمهای
سید الشهدا ع

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

نار جهان سوزی که از آتشکدهٔ جبال جبلهٔ سالکان جز در و نیران عالم افروزی که از روشنی
فروآمد و فوارهٔ افئدهٔ عارفان بر ساحت افق مبین بر بزد حمد خداوندی که شبستان
لبان عارجین معارج معالی را به انوار مجامد چراغان نمود و خلوتکدهٔ بیوت قلوب الصفیا
وحیای و شکر نور اقتباس فرمود قال الله تعالی نار الله الموقدة التی تطلع علی
الافئدة و انوار صلوات زاکیات و اضواء تحیات نامیات نثار زوار اقدام شاه
با وقار عظمت اقتدار سید لولاک و عماد کار ادقات افلاک نور عالمین سید مرسلین محمد
مصطفی خاتم النبیین باد و بر روح آن سرور که رحمة الله للمؤمنین و
عذاب الله علی الکافرین اعنی ولی ولاة و سید السادات و منبع السعادات
امام المتقین امیر المؤمنین ع و بر ائمهٔ طاهرین از ذریهٔ پاک که منتهی الی کنند
و هادی خلایق و قایم مقام حضرت خالقند صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین من الان
الی یوم الدین و رحمت رحمن رحیم بر ارواح قادره و اجسام مقدسهٔ مومنین باد که

درراه

درراه حق بجهاد نفس اماره بالسوء پروا خرشند و در کارزار عالم سوز ضرب کشتیها انداختند و در از تیهای
کفار و شمشیرهای شرار در حصن حصار صبر و اصطبار و افتنان و اختبار ز ورق جسد را از طلاطم
و امواج کارزار بلا به ساحل سعادت لنگر نیفکندند بلکه در قبهٔ فلک از بحر علیم الانتهای اگر
غرابهای اجساد را بشرع توکل راندند و طایر قدسی نشان طوطی آشیان روح را به بدر
وسیلهٔ بمعراج درجات قرب رسانیدند لمولفه

شد دیگر نار جحیم شعله ور ❊ وز شرار آن سوخت استار جگر ❊
نار بحر طبع طوفان آمده ❊ بحر طوفان زا الطوفان آمده ❊
بر سموات خیالم شعله ور ❊ گشته نیرانی که سوزد بال و پر ❊
طایر روح اندر این نیران کباب ❊ چون تنور چرخ و قرص آفتاب ❊
بت پرستان نار کو افروختند ❊ یار با بهر چه نیران سوختند ❊
نار نمرودی چو ارشد شعله ناک ❊ بر خلیل خلت ابراهیم پاک ❊
زوجه خرسیل آن علیا جناب ❊ در تنور نار فرعونی کباب ❊
از چه میسوزد عمر باب رسول ❊ مینماید قتل زهرای بتول ❊
از چه افروزد عمر در کربلا ❊ آتشی بیداد و نار ابتلا ❊

از چه رو سوزد خدا آن بی دلیل ** خیمهٔ در بانش بوده جبرئیل
خیمه کو قبلهٔ اهل ولاست ** کو فتی از بت پرستی کی رواست
کعبه بد آن خیمه بهر عالمین ** زانکه بد آن خیمهٔ پاک حسین
هر که بر این کعبه ننمودی نماز ** نیست آن مقبول رب بی نیاز
این سخن نبود مجاز ای حق شناسان ** شاهدی است کعبه بهر قدسیانی
نیست وجه است عابد را اساسی ** شاهدی وجه الله آمد بیقیاسی
در عبادت روی بر وجه خداست ** این عبادت را خدا از بنده خواست
هست مقصود ز عالم ذات پاک ** از نماز و سجده بنموده کناک
خیمه کو بد قوام کن فکان ** معبد روحانیان و قدسیان
از چه ره آن بت پرست بی کتاب ** سوخت این خیمه نمود عالم کباب
مات شد آن فتنه این مجمل بیان ** ساز مشروح بهر شیعیان
در بیان خرگه شه افغان کنم ** جمله را خونین دل و گریان کنم
خامه اندر شرح احوال حسین ** آتش افروزم تمامی عالمین

مستفاد از روایات جا بجا و از اخبار و هشتی بر دار این است که آتشی که از روی کفر

وطغیان

وطغیان برای اهل ایقان و ایمان به حق افروخته شده چهار است اول از نیران العجم
که از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان افروخته شد نار نمرود و نمرودیان بود که بجهة خلیل
الرحمن افروخته و کیفیت آن واقعه ها بطریقی که مستفاد از اخبار و آثار مروی است از آنکه
اظهار میکرد که بعد از تکمیل خلیل الرحمن ع و رفتن نمرود و نمرودیان بعید گاه و
شکستن آن کفرة اصنام و بتهای ایشان را و مخاصم نمودن با ایشان آن اتفاق نمودند
متابعان نمرود که جزای ابراهیم ع و عقوبت آن این است که او را با آتش بسوزانیم و ابتدای
این قول زنیتون فارسی نمود و تفصیلش او را بر بالای قریه برد و تا تمام نمیمیرد
نمرود لعین حکم کرد که تا حظیره در کوه بزرگی بود بنا کردند مقدار چهار فرسخ
تا چهار فرسخ و ارتفاع آن را صد گز از آجر پخته بنا نمودند و قریب یکماه هیمه جمع
کردند و آن حظیره را پر کردند و روغن فراوان بر آن هیزم ریختند و آتش نمرودی
بر آن زدند و حرارت آن نار بمرتبه بود که مرغ از یک فرسخ راه نمی توانست عبور کند

لمؤلفه

کشت دریائی ز آتش موجناک ** کفتی خورشید آن شد تابناک
کر فلک تا این سپهر نیل رنگ ** طره هر شعله کردی در رنگ

بسکه بود در جوش آن دریای نار ❊ سوخت چون بال مگس در بحر نار

بسکه آن دریای نار آمد خروش ❊ چار عنصر [illegible] فلک آمد بجوش

خواستم که آن تربت سبیل ❊ نور داد نار گشتی بر خلیل

ماند حیران کی توانند این کنند ❊ چاره جستم او را در آتش افکنند

مجمل نمرودیان حیران که چگونه خلیل الرحمن را در آن آتش سوزان افکنند ابلیس ملعون بصورت پیری آدم بر آمده و بر کفاران ایشان تعلیم منجنیق نمود که در جهنم دیده بود که دور خیابان زلازل منجنیق میگذارند و در آتش می اندازند پس آن بت پرستان منجنیق را ساختند و چهار صد بند و ریسمان در حلقهٔ منجنیق افکندند و چهار ده مردی یکی را کشند و خلیل الرحمن حضرت ابراهیم را در آن نهادند و چون خواستند که در آتش اندازند فریاد و خروش از فرشتگان برخواست و زمین و آسمان و دیگر از مخلوقات در این حالت بگریه و زاری و خروش آمدند

لمؤلفه

این عمل چون زد از نمرودیان ❊ غلغل افتاد در زمین و آسمان

کرسی و عرش و حجابات برین ❊ جمله املاک تا گرد و بیان

با تمامی حور فردوس برین ❊ باو صالیحهای خلد عنبرین

در خروش

در خروش و گریه و زاری شدند ❊ زرد رنگ خوبان چهره گلناری شدند

هر کسی کشتی ز اهل سما ❊ ناله کرد چون محرمان کربلا

از غم بگزیده نسل خلیل ❊ اشک ریزان چون فرات و رود نیل

یعنی آنکه بوح صندوق منا ❊ سر نگارد است مذبوح القفا

آنکه امکان از غمش در شور و شین ❊ نور حق سرور مظلومان حسین

آنکه اندر ره تمنش بکر بستی ❊ انجم پوشیده لباس کبستی

در مکان و در فراز لامکان ❊ از ثری تا بارگاه قدسیان

جمله اندر ماتمش در شیون شدند ❊ نوحه خوانان گاه و در گاه می‌کنند

مجمل ملائکه عرض کردند که بار خدایا در شرق و غرب عالم همین یکی بنده است که ذات بیچون را بوحدانیت می‌پرستد مراد دشمن و رمزش تا او را بعدد گاری [illegible] خطاب مستطاب از بارگاه صمدیت و خلاق عالم در رسید که بنزدیک خلیل من گشته اید اگر از شما مدد می‌جوید یاری و امداد او نمائید اول [illegible] آمده بر خلیل الرحمن سلام کرد

لمؤلفه

حضرت ابراهیم فرمود ❊

کیست که پرسد ز حال بیکسان ❊ رحم دارد بر بیچاره گان

براسیر بت‌پرستان لعین ⁂ می‌نماید التفات دلنشین

چو کسیکه بر مسکینان و بیچارگان سلام مسکینی کرد که ملکی استم که موکلم بر باد که آمده‌ام
که تو را یاری نمایم اگر اذن فرمائی لشکر باد را امر نمایم که جمیع آن آتش را برداشته
و در خانهای نمرودیان افکنند و همه ایشان را بسوزانند خلیل الرحمن ع در جواب فرمود

کر پناه چو من جز ملک متعال ⁂ **لمؤلفه** ⁂

درد و درمان همه از دوست ⁂ که کنم جز آنچه خواطر خواه اوست
در بلایم لذایذ همه جنان ⁂ آنچه باشند اهل جنت از جنان
آنچه او خواهد همان خواهم نه غیر ⁂ گر بسوزد گر نوازد بهر سیر
نیست ره در خلوت سرایم غیر یار ⁂ نیست باکم از حرارتهای نار
گفته بند عنصری را قدر نیست ⁂ بر رضای دوست میخواهم زیست
وصل جانان از جهانم خوشتر است ⁂ لامکان از حصل مکانم بهتر است

دوم ملک السحاب آمد بعد از سلام بعرض خلیل الرحمن ع رسانید که ملک موکل سحابم
ابرها در فرمان منند اگر اذن فرمائی امر نمایم که تا قطرات باران بر نیران نمرودیان
افشانند و نایره این نار سوزان را فرونشانند خلیل الرحمن علیه السلام

فرمود

فرمود ⁂ **لمؤلفه** ⁂

مرا ابد دوست نهانی نیاز و راز است ⁂ درین نیاز مرا التفات یار راز است
که نیست محرم این راز غیر حضرت دوست ⁂ مرا بغیر چکار است هر چه هست از اوست

من کجا رو آورم حضرت دوست گذاشته هم چشم امید از این و آن بر دارم سوم ملک الجبال آمد
و بعد از سلام عرض کرد که ای پدر ملت و صاحب کشتی نجات اگر اذن فرمائی کوههای بابل را
بر سر نمرودیان فرود آرم حضرت خلیل الرحمن ع فرمود **لمؤلفه**

مرا جز دوست سروکار با کسی نیست ⁂ درین ویرانه دیرم دادرسی نیست
مرا جز خواهش دلدار منظور ⁂ نباشد دیده‌ام آتش طور
اگر او با من است این نار زور است ⁂ خلیلم هست بستان بزم طور است

نمیخواهم کسی جز رحمت حضرت ذوالجلال کسی را در مهم خود خلیقی باشد مجملاً چون خلیل الرحمن ع
از منجنیق جدا شد جبرئیل امین نازل شد بعد از سلام عرض کرد که یا ابراهیم الک
حاجة فرمود نعم لکن مرا بتو حاجتی نیست عرض کرد که حاجت داری فرمود در رب العالمین
عرض کرد که حاجت خود را بخواه فرمود که علمه بحالی کفی عن سؤالی **لمؤلفه**

نیست مرا حاجتی بر غیر دوست ⁂ آنچه فرماید همانم آرزوست

علم وی بر حال من از سؤال ⁂ هست کافی از تمنای مقال

پس انگشتری جبرئیل باو داد که بر آن نقش بود که لا اله الا الله محمد رسول الله
استندت امری الی الله الجأت ظهری الی الله تعالی و فوضت امری الی الله
و خلیل الرحمن ع بسورهٔ اخلاص خدا را خواند یا الله الصمد یا من لم یلد و لم
یولد و لم یکن له کفوا احد نجنی من النار برحمتک پس از مصدر جلال
عظمت خطاب قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم بنار نمرود نازل
گردید یعنی فرمودیم بنار که سرد و سلامت شو بر ابراهیم ع ابن عباس گوید که اگر ذکر
سلاما نبودی از شدت سرما بفسردی و چون خلیل الرحمن بدان نیران رسید
مرغی که عندلیبش گویند دید که آب میکشد و بر آتش میریزد و چون خلیل الرحمن ع
فرود آمد حق تعالی فی الحال چشمهٔ آبی پدید آورد و جبرئیل با آنحضرت بر تخت نشست
و آن اشجار سوخته ریشه‌ها بر زمین فرو برده سبز گردیدند و از چهار جانب آن
تخت بنفشه و ریاحین بدمید و آن عندلیب را اسم اعظم آگاهی میداد تا ابراهیم
دعا نمود حق تعالی او را از نظر خود ابعد آموخت و در بهاران خداوند را بهزار نغم او
یاد نماید پس خواهی نخواهی تا سال دیگر و بدین جهت عندلیب را هزار دستان نامیدند

پس نمرود

پس نمرود بر مناره برفت تفتیش حال ابراهیم ع بر آمد دید که در میان آتش بر تخت نشسته و در خیابان
بروی سایه افکنده و بنفشه و ریاحین و سبزه در اطراف تخت میبرد و در یخ از برنج نکو خورد
و امر نمود به منجنیق سنگها بروی افکندند سنگها بر ابراهیم نرسید تمام ابر بهاران باران
بارید و آتش را فرو نشاند نمرود فریاد کرد که چه نیکو خدائیست خداوند تو
یا ابراهیم ده هزار ده هزار گاو قربانی کنم از برای خدای تو میدهم که چنین کرامتی کو تو را داد
بمن نیز عطا فرماید ابراهیم ع فرمود خدای من عطای بها نمیدهد تا زمانی که ز بر
نمرود گفت که ای نمرود بدانکه آتش فرشته ایست که هر کرا خواهد عذاب کند و هر کرا
نخواهد تماید چون از ضعفا قبول قول او را بر آن کونید در آنحال ذره از آتش آمد
و در چشم نمرود نشست او را چون سوختن و غوغا گویند و رشته از جامهٔ او سوخت
بدان آیت دختر نمرود بشرف اسلام فایز گردید و نمرود قصد هلاک دختر نمود بری
دختر را از بوده بکنار کوه قاف افکنند و تا قیامت در آن مکان بعبادت حق مشغول است
و خلیل الرحمن ع بعد از چهل روز از آن خطیره بیرون آمد نظم

از تحمل دولت هر که قربان گردد ⁂ شک نیست که بار تا بر جان گردد
در آتش اگر قدم نهد از سر صدق ⁂ آن آتش سوزنده گلستان گردد

دوم از نیران اربعه که از روی کفر و طغیان برای اهل ایمان و ایقان افروخته
شد نار فرعون لعین بود که افروخت بجهة سوختن زن خربیل و اطفال آن
مؤمنهٔ صالحه و تفصیل احوال او بروایت ثعلبی این است که خربیل مردی بود
نجار از اصحاب فرعون و همانکس بود که تابوت از برای مادر موسی تراشید و بعضی
گفته اند که خزینه دار فرعون بود در مدت صد سال ایمان خود را کتمان میکرد تا روز
که حضرت موسی بر ساحران غالب شد در آن روز ایمان خود را ظاهر نمود و با ساحران
کشته شد و زن خربیل مشاطهٔ دختران فرعون بود و مؤمنه بود روزی شانه
از دستش افتاد گفت بسم الله دختر فرعون گفت پدرم را میگوئی آن زن گفت
نه بلکه کسی را میگویم که پروردگار من و تو و پدر تو است دختر گفت بگویم این را
به پدرم زن خربیل گفت بگو چون دختر القصه را به فرعون نقل کرد فرعون آن
زن را با فرزندانش طلبید و گفت پروردگار تو کیست آن زن گفت پروردگار من و تو
خداوند عالمیان است بلسان حال آن مؤمنه است **لمؤلفه**

انکه او قایم بذات و ممکنات ❊ جملگی از فعل او اندر ثبات ❊
انکه هر موجود از امرش بپاست ❊ امر وی جاری بکل ماسوی است ❊

انکه

انکه از ما و جبروت سرمدی ❊ داده جان بر اهل مطیع و مرتدی ❊
انکه این مینا سپهر نیلگون ❊ کرده برپا بی عمود و بی ستون ❊
انکه کرده انبیا را او دلیل ❊ کرده گلشن نار را بهر خلیل ❊
انکه موسی را بداد بیضا عطا ❊ کرد و بنمودش عصایش اژدها ❊
انکه مد و جزر فرموده سبیل ❊ آتشی ظاهر شود در رود نیل ❊
اوست رب ما و تو و بر عالمین ❊ قادر و قدوس رب العالمین ❊

پس فرعون لعین امر نمود که تنوری از مس گرم کردند و آتشی در آن تنور افروختند و آن زن
مؤمنه و فرزندانش را طلبید که بسوزانند زن گفت مرا ارادهٔ است فرعون اطلاع یافت گفت
کدام است گفت دارم که چون مرا با فرزندانم بسوزانی امر نمائی که استخوانهای ما را جمع نمایند
و در زمین دفن کنند فرعون گفت چون تو بر ما حقی داری چنین خواهم کرد پس امر نمود که
یکیک فرزندانش او را با آتش سوزان انداختند و در پیش روی آن زن مؤمنه و چون
فرزند آخر که شیرخواره بود انداختند در آن تنور افروخته آن طفل شیرخواره بامر پروردگار
بسخن درآمد و گفت ای مادر صبر کن بر ستمهای فرعون که تو بر حقی **لمؤلفه**

شد فغان از سینهٔ آن زن بلند ❊ انچنان کافغان بگردون فکند ❊

چو اندر خلد شد گریان او ❊ هر ملک اندر فلک بریان او
ناله از هر ذره بر خواستی ❊ چرخ بزم از عزا آراستی

پس فرعون لعین امر نمود که آن زن پاک دین را نیز با آن تنور افکندند و بنار طغیان
آن اجساد طیبه را سوختند سوم از نیران اربعه که از روی طغیان بر ارباب ایمان
و ایقان افروخته شده آتشی است که عمر لعین بر در خانهٔ سیدهٔ نساء عالمین
افروخت مجمل کلام در بیان این مرام آنست که بعد از وفات سید المرسلین ص عمر لعین
با جماعتی از مشرکین در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند و بیعت بیدینی بر خلافت
عجل سامری گرفتند و ابوبکر لعین مرة بعد اولی و کرة بعد اخری بسوی امیر المؤمنین ع
فرستاد که بجهة بیعت گرفتن از آنحضرت و آن سید اوصیا ابا فرمودند از آنکه
چون آن ملعون از بیعت کردن آنحضرت باختیار مأیوس گردید عمر لعین را با جمعی
اشرار مشرکین چون قنفذ و خالد بن ولید باحضار آنحضرت فرستاد آن اشقیا
چون بباب جنت عزت و سعادت و حریم رفعت و جلالت یعنی در خانهٔ اهل بیت رسالت ص
رسیدند و آغاز بی شرمی نمودند و فریاد بر در خانهٔ اهل بیت عصمت و طهارت
بلند کردند و پیچهای را از حد بردند عمر ملعون پا بر در خانه زد و فریاد کرد که

ای پسر

ای پسر ابوطالب در را بگشا و آنحضرت ع مراتب صبر نمودند و متعرض ایشان نشدند تا آنکه
بتول عذرا فاطمهٔ زهرا س بشتاب بعقب در آمد و از درد و الم عصابه بر سر
بسته بود و چشمهای نقرینی بسیار گریه کرده بود بسبب مصیبت حضرت رسالت ص فرمود که
ای عمر از ما چه میخواهی و چرا ما را در مصیبت ضجه وا نمیگذاری عمر لعین گفت در را بگشا
والا آتش بر در خانهٔ شما می اندازم و شما را میسوزانم آن معصومه فرمود که عمر از خدا
نمی ترسی میخواهی که با زحمت در خانهٔ من در آئی آن لعین آمد این خانهٔ اهل بیت
رسالت و بیت کرام عزت و جلالت است از این حرم محترم شرم دار و اینقدر جور

❊ و ستم روا مدار شاه حال آن معصومه گفته المؤلف ❊

خانهٔ کو را خداوند جهان ❊ گفته بر خیل گروه قدسیان
پی نگذارند بی اذن بتول ❊ تا نگردد خاطرش در گرد ملول
هان تو میخواهی با پشم و ننگ ❊ بدتر از کفار تاتار و فرنگ
آتش افروزی بسوزی این حرم ❊ با تمام اهل بیت محترم
غافلی کاین خانهٔ پیغمبر است ❊ این حرم عرش خدا را اکبر است
این بود بیت الحرام کبریا ❊ افضل است از کعبه و خیف و منا

اشرف است این خانه از عرش جلیل ‖ خادم این خانه باشد جبرئیل

خجل گردید این و بزم لامکان ‖ آستان بوسند در این خاکدان

حور و غلمان خادم این بارگاه ‖ بوده و هستند از این امر آگاه

قدسیان در در دل اینجا یافتند ‖ عزت و در سوی سدره تافتند

ما لوی سر سوده بر این آستان ‖ از چه غافل گشته زین داستان

از چه می سوزی بگو این بارگاه ‖ ای لعین بت پرست رو سیاه

پس آن ملعون بی دین و آن دشمن خدا و رسول از این سخنان حضرت زهرا آه هیچ پروا نکرد و نمرود سان ابرام طلبید و در خانهٔ حضرت که آل مجید را بسوخت و در را گشود حضرت سیدة النساء فریاد بر آورد که یا ابتاه یا رسول الله و آن بت پرست ملعون سو از داخل شدن آن حرم کعبهٔ مقصود مانع شد و آن لعین ممتنع نگردید و سر غلاف شمشیر خود را بر پهلوی آن نازنین حور اکرد زد و آن مظلومه باز فریاد بر آورد و آن ستمگر لعین باز تازیانه بلند کرد و بر دست مبارک آن سیدة النساء عالمین زد و آن معصومه فریاد میکرد که یا ابتاه حال اهل بیت خود را ببین و در روایت دیگر طپانچه بر صورت آن معصومه زد که در زیر نقاب گوشوارهٔ آن مکرمه خورد شد و صورت مبارکش مجروح گردید

لسان

لسان حال آن معصومه است که در مقام شکایت می فرماید للمؤلف رحمه

این حرم کو افضل از سینا استی ‖ بت پرستان را چرا ماوا استی

طور بنموده ضیا زین اقتباس ‖ از چه فرعون را در اینجا جاستی

رفت موسی زین سرای مشک بیز ‖ سامری گوساله را آراستی

از تمنای حق خلیل الله رفت ‖ از چه ره نمرود یا برجاستی

هیچ بر خواطر نمی آرد عمر ‖ کاین ستمکش حضرت زهراستی

در صف حور جنان این غم نصیب ‖ بضعهٔ محرم با و ادنی استی

نور این دل خسته اندر لامکان ‖ از همه انوار او بالاستی

او ضیا بخش آمد از انوار غیب ‖ ماه نوی چون روشنی در خواستی

بازوم بشکسته بنگر ای پدر ‖ کار بی آزرمی دنیاستی

پهلوم پاین خورد مجروح جبین ‖ غالبا ام از کاخ دل بر خواستی

بت پرستان خانه ام را سوختند ‖ خانه ای کز سدره او اعلی استی

مجمل

پس امیر المومنین به آن بت پرست لعین را گرفته بلند نموده بر زمین زد و منبر ور کرد آن لعین را مجروح نمود خواست که او را بکشد از وصایای

سید المرسلین چهار انگور آورده و دست از آن لعین برداشت چهارم از نیران اربعه
که از روی کفر و طغیان بر اهل عصمت و ایقان افروخته شده آتش بیداد است که عمر بن
سعد لعنهما الله در کربلای معلی خیمگاه سید الشهدا ارواحی و روح العالمین له الفدا را
افروخت و کیفیت این واقعه جانگداز بنحوی که مستفاد از روایات معتبره میگردد
اینست که بعد از شهادت سید الثقلین و جان لعنی جناب امام حسین علیه السلام چنانچه از ام کلثوم
مروی است سنان ابن انس و خولی و شمر لعنهم الله از قتلگاه رو بخیمگاه آمدند و سر مطهر
افسر مرکز دایره امکان با ایشان بود و ایشان فخر میکردند بکشتن آنحضرت و خولی
ملعون میگفت تیری بگلوی آنحضرت زدم از ضرب آن تیر از پشت اسب بزمین در غلطید
و شمر لعین میگفت من سر مبارکش را از جسد مطهرش جدا کردم و سنان ملعون میگفت
که من ضربتی بر سر مبارک آنحضرت زدم که عمامه آنحضرت را که پایین فرق و بالای
پیشانی است شکسته و شکافتم پس لشکر احاطه بخیام آنحضرت نمودند بروایت حمیدی
زنان را بیرون کردند از خیمه‌ها و آتش بیداد در خیمه‌های حرم زدند و سوختند **للمؤلفه**

خیمه‌ای کو محیط افلاک بود ⁂ خیمه‌ای کو رشک افلاک بود
خیمه‌ای کو را مجره بد طناب ⁂ مشعلش گه ماه بد گه آفتاب

این غلط

این غلط از بس که پایه‌اش بی قیاس ⁂ کرده مهر و ماه ز او نور اقتباس
عرش و کرسی کی ز عکس وی بر پاستی ⁂ سدره و طوبی از آن بر جاستی
بوده هر تار وی سرادق را قوام ⁂ دایر از روی فلک اندر آن تمام
آنچه وصف خیمه گویم برتر است ⁂ زانکه در وی نور حق داور است
گشت از نور حق حسین نازنین ⁂ مهبط اسرار رب العالمین
آنکه سر در راه حق کردی نثار ⁂ تا نماید دین احمد آشکار
بود در آن خیمه بعد وی قرین ⁂ سید السجاد زین العابدین
آن مجوسان نار کین افروختند ⁂ این سرادق را بآتش سوختند
نار ابن سعد دانی از کجاست ⁂ شعله‌ای از نار آن نسل زناست
یعنی از نار عمر اندر حجاز ⁂ آنکه سوزانید باب اهل راز
این عمر با آن عمر در کفر و کین ⁂ هر دو اندر بیت پیغمبر قرین
بوده با پیر ره کار اندر ستیز ⁂ لوم ز آن تا روز کار رستخیز
این حسین را کشت آن امیر المؤمنین ⁂ هر دو را انکار رب العالمین
زین دو آتش شیعه زار و کباب ⁂ کشته در دنیا الی یوم الحساب

یاربا کو منتقم تا انتقام ❁ او کشد از این گروه کفر کام
ساکن رضوی خدا بر ما رسان ❁ وقت آن شد یاربا یارب امان
از فراقش زار گریم چون کباب ❁ در تنور سینه دل دارم کباب
یاربا دین شریعت خوار شد ❁ بت پرستی رونق بازار شد
غیر اسمی نیست از اسلام و دین ❁ باقی ای پروردگار رب معین
امر فرما از کرم ای مستطاب ❁ تا که از مغرب برآید آفتاب
ظلمت کفر ستمکاران برد ❁ بت پرستان را سوی نیران برد
دین احمد را نماید منجلی ❁ گیرد او خون حسین بن علی
دین احمد را نماید آشکار ❁ در جوارش شیعه را بخشد قرار
دیده کانم اندر این ره شد سفید ❁ مژده ام ده صبح عاشورا دمید
یعنی آمد ماحی کفر و ظلام ❁ قائم آمد شیعه بهر انتقام
از جمالش دیده‌ات پر نور باد ❁ دل بکامش سینه‌ات مسرور باد

مجلس ۹

در بیان عمر سعد لعین امر نمود بغارت خیام و تاراج اسباب اهل بیت آن امام انام آن گروه بی شرم و حیا مانند سیل روان بر خیام هجوم آوردند آنچه بود از اسباب بردند.

بردند حتی آنکه چادر و مقنعه از سر زنان بیرون بردند و خلخال از پای اطفال و گوشواره از گوش کودکان
و بسا بود که گوشواره را کشیدند و گوشهای ایشان را زخم و مجروح مینمودند بلکه بسا بود که گوشها کنده میشد
چنانچه صاحب مهیج الاحزان تصریح باین معنی نموده و چه نیکو از بعضی عارفان گفته
فرموده که فکم حرموا من اذن جعدا لها تجلی وکم لطموا من خد عینا د
عاتق چه بسیار از گوشهای آن زنان مجروح و خونبار شد منظر را که پاره گوشها که گرفتند
گوشواره و چه بسیار طپانچه که زدند بر روی آن دختران چنانکه گویا اذا مضها ضرب النیب
برأسها ولم يك راق تتقى بالمرافق آه آه آن کافران ناپاک بر سر
اهل بیت ایشان میزدند و چون زنهای بیچاره ایشان از میان میدیدند که خود را از جلو
کی پوشیدند وتهوی علی الاقتاب والنوح زادها وضرب العدی
بالسوط فوق العواتق ایشان را بر اقتاب شترها نشانیدند و پوشش ایشان را نوحه
و زاری بود ... بودند و دشمنان ... شامیان ... دشمنان
که بر سر ایشان میزدند

لمؤلفه

تاج کرامت از ... آتشین ❁ داغ دلهای گروه مؤمنین
... عنان برگیر از بهر دعا ❁ سوی حق بگشا زبان یاربا

از خداوند کریم مهربان ❊ میطلب حاجات خود را در زمان
شاید از لطف و کرم سازد روا ❊ آنکه باشد از قدیمت مدعا
آرزوی مختصر دارم کریم ❊ آن برآر از لطف الطاف قدیم
زایرم سازی مجاور در حرم ❊ در جوار آن شهید محترم
بعد از آن در رحل قبر شاه دین ❊ مدفنم سازی تو در آن سرزمین
در دو عالم ای خدای عالمین ❊ دست من با دامان حسین
آرزوی که مرام باشد همین ❊ شیعه گو آمین رب العالمین
شیعیان ای عطا روزی تا ❊ نیک باشد این دعا و مدعا
بعد آمین شیعه حیدر باز خوان ❊ لعن بر روی دو اخلاصی زمان

انا لله وانا الیه راجعون سیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون

المجلس الحادی عشر

در بیان اندوه و گریستن بهایم و طیور در مصیبت و عزای آن مجور عالم امکان اعنی جناب ابا عبدالله الحسین از بهایم هفت و از طیور بیشتر است آنچه از اخبار ظاهر میشود

که در غم

که و گریستن و اندوه و المربوده اند صلوات الله علیه
یا ابا عبدالله صلع

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

فصیح عجمارا و تسبیح خوانان را لسان بیان در عقد جنان حمد قادر سبحانی است که ذره از ذرات عالم وجود و مبرات کشور شهود را غافل از ذکر و تسبیح حضرت بیمثال خود نگردانیده قال الله عج یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و قال عج وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و جمیع مخلوقات را مجبول و مفطور بانقیاد و عبادت و سجود حضرت رحمن نموده کما قال فی مقام قال عج اولم یروا الی ما خلق الله من شیء یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله وهم داخرون و حیوانات عجما را از ذکر و سجود خالی نفرموده قال عج ولله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض من دابة والملائکة وهم لا یستکبرون

للمؤلفه

بشنو از من کز تو راهی نسرست ❊ طبع را بر سر هوای دیگر است
ذکر رحمن هست اما اهل سجود ❊ هست مجبولات فطرت در جود

هیچ مخلوقی از آن غافل نشد ⁂ کشتی زین بحر با ساحل نشد
هر کرا میلی است سوی نور حق ⁂ بنگر از روی بصیرت یک سبق
نور حق دانی چه اندر عالمین ⁂ هست ذات پاک شاه دین حسین
نیست خلقی کو نشد گریان او ⁂ نیست یک دل کو نشد بریان او
از جماد و ز نبات و ز حیات ⁂ آنچه پوشیده لباسی از ثبات
لحظه‌ای نزد بیان ما بایست ⁂ اندر این مجلس بیان منظور چیست
خواهم احوال بهایم سر کنم ⁂ کشتی دل ساعتی لنگر کنم
بعضی از احوال طیور آرم بهبین ⁂ در عزای شاه مظلومان حسین

مستفاد از روایات چنانکه از دو اخبار هویدا میگردد آنست که غیر انسان و حیوانات
راحت بر اندازه‌ای است که حیوانات نیز اندوه گریستن ایشان مشاهده گشت بنی نوع انسان
در مصیبت سید الشهدا و جان ابا عبدالله الحسین ع گردیده از بهایم نیست چه از طیور
گشته است و در این مجلس احوال بهایم ذکر میشود و احوال طیور در مجلس بعد از این
مجلس ان شاء الله تعالی از بهایم سر آغاز از فرس و شتر و گاو و جانوران دیگر
اما اول از سرگذشت فرس پس آن اسب خلیل الرحمن حضرت ابراهیم بود و کیفیت آن بروایت عوالم العلما

این است

این است که چون ابراهیم خلیل الرحمن ع مرور بر زمین کربلا نمود در حالتیکه بر اسبی سوار بود
پس در آن زمین هولناک اسب آنحضرت از پا در آمد و خلیل الرحمن ع بر زمین افتاد و سر مبارکش
مجروح گردید و خون از سر او سیلان نمود حضرت ابراهیم ع شروع باستغفار نمود و قال
الهی ای شیء حدث منی و گفت پروردگارا چه گناهی از من صادر شده در آنحال
جبرئیل امین نازل شد و گفت یا ابراهیم گناهی از تو صادر نشده است ولکن در این زمین
سبط خاتم النبیین و ابن خاتم الوصیین کشته میشود پس خون تو جاری در اینجا گردید
موافقة لدمه ؛ اگر ناشی و متابعت بخون حسین مظلوم نمود پس گفت خلیل الرحمن
از قاتل او سؤال نمود جبرئیل گفت لعین اهل السموات والارضین و قلم جاری شد بر لوح
بلعن او بدون اذن پروردگار پس حق تعالی بقلم وحی فرمود که یا قلم مستحق ثنا گردیدی
باین لعنت که نمودی پس خلیل الرحمن ع دستهای خود بسوی آسمان بلند نمود و لعن بسیار
بر یزید غدار نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین گفت خلیل الرحمن باسب خود فرمود
که چه چیز فهمیدی که آمین گفتی بر دعای من اسب عرض کرد که یا ابراهیم انا افتخر بر کوب ملک
علی ظهری فخر میکنم بر سایر اسبان جهان که بوده است خلیل الرحمن بر من و چون غلطیدم از پشت من بر زمین افتادی
خجالت من عظیم شد و سبب آن از یزید لعین بود لعنة الله تعالی علی ذریته

مؤلفه

گفت گریان آب رو سوی خلیل ❀ وز دو دیده چون فرات و رود نیل
از رکوبت بوده‌ام افتخار ❀ چون براق در رفرف و سلسبیل
چون فتادی گشته‌ام من منفعل ❀ این بود کم گشته‌ها دی و دلیل
چون ابن سعد لعین شد بی یزید ❀ زانکه او لعین گشت و لعنا دبیل
بارم از داغ حسین تا جا بود ❀ در تنم چون کوثر و چون سلسبیل
اگر بود تا چهل سال تمام ❀ سید السجاد نالید آه علیل

دودوم از اسباب ثلاثه ذو الجناح آنحضرت که در مصیبت آن سید الشهدا آن دو جان غمناک و گریان گردید
و کیفیت احوالش بروایت معتبره مرویه در عوالم العلوم و منتخب المراثی و غیرها این است
که چون حضرت امام حسین علیه السلام شهید گردید ذو الجناح آن مظلوم از شدت کرب و صیحه زنان و شیهه کنان
خود را داخل قتلگاه نمود و در جستجوی جسد مطهر سید الشهدا که بود و آن کشتگان را یک یک
ملاحظه می نمود و چون میدید که بدن آن شهید نیست از آن کشته‌گان بر میداشت و میگذاشت
و بر سر نعش شهید دیگر میرفت و ملاحظه می نمود و چون نظر او به سعد و فا بر آن حیوان
با وفا افتاد فریاد که تا آن شقیا اگر بگیرید این اسب را که بهتر از این اسب نیست آورید آه آه
خون رسول الله ❀ للمولف ❀
از هر مرکب

از هر مرکب او اعلی بدی ❀ از براق در رفرف بالا بدی
زانکه بر اینش سوار آمد رسول ❀ لیلة المعراج درگاه قبول
این فرس را پادشاهی شد سوار ❀ آنکه گشتی کشتی پیغمبر سوار
ذو الجناح از آن فزون شد از براق ❀ گشت او از رفرف و از غیر طاق
ذو الجناح از جملگی یکتا استی ❀ زانکه بر وی زاده زهرا بالا استی
بشنو ای شاه از زمانی و مکان ❀ پاک دامن آن شاه ز هر دو دان جهان

مجلس دوم در بیان گریه سواران کافر از گرفتن آن تا خشنود گشتن ابن سعد علیه ما علیه
شیوه‌ها ی غضب بر قاتلان آنحضرت که داشت برای آن بیدینان حمله ور
گشت و از پاها ی خود لگد میزد و از دندان آن ستمکاران را میگرفت تا اینکه
بروایتی چهل نفر را بقتل رسانید عمر سعد از گرفتن او مایوس گشته امر نمود که او را
بحال خود واگذارید تا ببینیم چکار میکند آن ملعونها از کشتن او دست کشیدند آن حیوان جستجو کنان بر سر شهیدان
برگشت جعل یتخطی القتلی و یطلب الحسین آن حیوان شیهه کنان بر سر شهیدان
ملاحظه می نمود چون میدید که آنحضرت نیست از آن شهید کام بر میداشت و بر سر شهید دیگر میرفت
تا اینکه خود را بر نعش آن امام مظلوم رسانید جعل یشم المحنه و یقبله بفمه

ودمیغ ناصیته علیه وهو مع ذلک یبکی بکاء الثکلی اعجب
کل من حضر آن حیوان شروع نمود ببوییدن نعش مطهر آن امام مظلوم و آن بدن
پاره پاره را می بوسید و پیشانی خود را بخون آن مظلوم آغشته می نمود و با وجود این
چنان میگریست مانند گریستن زن فرزند مرده تا اینکه همه حاضران را بتعجب در آورد
و ابی مخنف از حمحم خود میگفت که الظلیمة الظلیمة من امة قتلت
ابن بنت نبیها یعنی ظلم میخواهم [illegible] از ظلم نمودن امتی را که کشتند فرزند دختر
پیغمبر خود را و جبرئیل نیز بحضرت آدم خبر داده که آن حضرت بعد از شهادت
آن سرور بحمحم خواهد آمد و این کلمات را میگوید و عبد الله بن قیس میگوید که در جنگ
صفین ابو الاعور سلمی بامر معاویه بر لب دریا منع نمود از فرات لشکر امیر المؤمنین
پس آنحضرت امام حسین را با هزار سوار که [illegible] آن لشکر فرستاد آن بزرگوار جمعیت ایشان را
متفرق نمود و فرات را بتصرف در آورد و بخدمت آن حضرت بشارت فتح آن مظلوم و بتصرف نمودن
آن فرات را بحضرت امیر المؤمنین رسانیدند آن حضرت گریست آب از دیده گان حق بلکه جاری گردید و از
آن قدوة اولیا سؤال نمودند که این اول فتح نمایانی است که بجناب امام حسین
نموده شادی باید نمود چرا دیده گان شما گریان است در جواب فرمود که جانی فرزند

در زمانی

در زمین کربلا با لب تشنه شهید خواهد شد و اسب او هم بحمحم خواهد کرد و در حمحم خود
میگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیهم و حالا که آن نیز
قرائت میکنند قرآنی را که پیغمبر برایشان آورده مجملاً اگر حیوان با فغان جانکاه برد
ابی مخنف بجانب خیمه گاه روانه شد و چنان بآواز بلند صیحه میکشید که همه الفقرا را بشیهه
وصیحه خود پر غم بود

لمؤلفه

بود حیوان صورت آن ناکسیر — نزد اهل دل ایران صاحب نظر
گرچه سیر وی بروی خاک بود — لیک قدر وی برتر از افلاک بود
زانکه نعره وی را گرفتی عرش زیر پای — عیبه اسرار رب العالمین
بود مرکوب صفات ذات پاک — بود عارف زان شه از غم دردناک
ایست گریان رحمتی بشناخت — زآن بیابان جمع جان خویش باخت
دیگر او را دید حیوان کور بود — همچو قوم صالح و عاد و ثمود
آن شتر با این قرین را روشنای — از ولایت آیتی اندر لباس
فرق بی آهی نبود ای عزیز — روشن است این سر بر اهل تمیز
چون شتر این کو قوام ناموس است — دان که او قایم مقام کربلاست

آمرزنامه است درین کهنه دیر ⁂ مامور این است و بگیر نزد اهل سیر
زآن جهت خواندی بی بار مز کتاب ⁂ بهتر از آن کی چند شد زآن کامیاب

مجلس

آن جوان ایمانی منزال صبح زنان نحو را بنزدیک خیمگاه رسانیدند زینب
خاتون همچو از آن جوان را شنید بسکینه خاتون فرمود که جاء ابوک
بالماء فاستقبله پدرت آب آورده ای تشنه لب او را استقبال کن سکینه خاتون
از خیمه بیرون آمد و اسب پدر را از راکبش خالی دید مقنعه از سر کشید و فریاد برآورد
که قتل والله الحسین علیه السلام و این اشعار را خواند العربیة

مات الفخار و مات الجود والكرم ⁂ واغبرت الارض والآفاق والحرم
واغلق الله ابواب السماء فلا ⁂ ترقى لكم دعوة تجلى بها الظلم
يا اخت قومي انظري هذا الجواد ⁂ اتى يخبرنا ان خير الخلق مخترم
مات الحسين فيا لهفي لمصرعه ⁂ وصار يعلو ضياء الامر الظلم
يا قوم هل من نعي يا قوم هل من عوض ⁂ الله در حين الكفار ينتقم
يا امة السوء لا سقيا لربعكم ⁂ يا امة عجبت من فعلها الامم

وچون زینب خاتون اشعار سکینه خاتون را شنید فریاد کنان از خیمه بیرون آمد و این اشعار را خواند

شرفت

شرفت یا اخی فی اخ فجعت به ⁂ وكنت من قبل الاعدا كالفي جار
فالوهم احسبه شيئا فاندبه ⁂ لولا التحمل ضاعت فيه افكاري
قد كنت اهل الماء لا اشربها ⁂ لولا القضاء الذي في حكمه جاري
جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه ⁂ الا بوجه حسين مدرك الثار
ما للجواد لحاه الله من فرس ⁂ الا يجندل دون الضيغم الضاري
يا نفس صبرا على الدنيا ومحنتها ⁂ هذا الحسين قتيلا بالعرى عاري

پس اهل زنان و دختران و خواهران از خیمها بیرون دویدند و روی خراشیدند و جامها را
چاک زدند پس ام کلثوم دستها بر سر زد و فریاد برآورد وا محمداه وا جداه وا نبیاه
وا اباالقاسماه وا علیاه وا جعفراه وا حمزتاه برادرم کشته گفت
که وا محمداه این حسین تو است که بی عمامه و رداء افتاده تیغ اهل عناد در صحرای کربلا افتاده
پس عمر سعد ملعون ظلم و عار شد و فرمود صبح زنان سر او را نزد خیمگاه آنقدر بر زمین زد
که تا هلاک گردید پس ناله و فغان از اهل حرم بلند گشت نظم از آسمان تا اثر گرد مصیبت
جناب سید الشهدا گریسته اند بسیار منافقان بودند که کیفیت آن بر اهل بیت ظاهر گشت
که خیمه سرایان آل محمد را بغارت کردند و آتش زدند و اسیر کردند که ایشان را محنت و غم افزون کردند

قرار دادند که نحو اللّه لا مام رنحو بنا الی مصرع الحسین یعنی خدا کم مارا بسوی محل
کشته شدن حسین ببر بگذرانیدند چون اسیران را بنزدیک قتلگاه شهیدان رسانیدند آن اسیران
بلا چون آن شهیدان از جور روزگار دیدند برهنه و عریان با بدنهای پاره پاره در خاک و خون
طپان چنان خروش و افغان برآوردند که ساکنان ملاء اعلی و حجابیان ملکوت در گریه
درآمدند و جنان الی بزم و ادانی را بتفزع و گریه و زاری و ناله و بیقراری درآوردند و چنان شوری
در میان آن اسیران سوخته افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات موجودات و مر آن حضرت معصومه افتاد

محتشم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد | شور و نشور و واهمه را در گمان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت | چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند | هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد
هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید | هر جا که بود طایر از آشیان فتاد

پس آن اسیران دست بر سر زنان و دو دست بر سینه کوبان خود را از شتران مانند برگ خزان بر زمین
افکندند و در بعضی از روایات است که همگی آن زنان اسیر بر جسد حسین و سایر شهیدان جمع
شدند چون آن بدنی را که جبرئیل گهواره جنبانش بود و پیغمبر خدا او را بر سینه‌اش می‌نشانید
و بر دوش خود سوار میکرد برهنه و عریان پاره پاره دیدند همگی خود را بر روی آن جسد شریف

انداختند

انداختند و خون شریف آن حضرت را بر روی و موی خود مالیدند و ناله و آه از سینهٔ درد آلود مظلومان بعرش اعلی
برآوردند و اما زینب خاتون دختر امیر المؤمنین علیه السلام چون نظرش بر بدن نازنین برادر
با جان و دل برابرش افتاد دید سری که محمد مصطفی صلعم را از خنجر بیداد پاره و بدن شریفش را
عریان ملاحظه نمود نعره زد که هذا حسین این حسین من است چنان نعره بود که بعد از
هزار سال و زیاده هنوز گویا صدا و آواز آن مظلومه بگوش جمیع عالمیان میرسد و دل عالم از آن

آواز غم ز پیران میر زد | محتشم

بی اختیار نعرهٔ هذا حسین از او | سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد

راوی میگوید که بجا او که فرموده حکیم زینب خاتون دختر امیر المؤمنین علیه السلام بآواز حزین
و دل غمگین میگفت وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین
مرمل بالدماء مقطع الاعضاء این حسین تو است که بدن شریف او را بخون نشسته
رنگین کرده‌اند و اعضای شریفش را پاره پاره نموده‌اند و دختران تو ببین که ما را باسیری
گرفته‌اند بسوی خدا شکایت میکنم مصیبت خود را بسوی پیغمبر خدا و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء
وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا قتیل اولاد البغایا
این حسین تو است که او را برهنه کرده‌اند و باد صبا بر او میوزد و گرد و غبار بر او میافشاند و کشته

اولاد زنا کاران هذا حسین مجزوز الراس من القفا مسلوب
العمامة والرداء این حسین تست که سر مبارکش را از قفا بریده اند و عمامه
و ردایش را بغارت برده اند یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله
امروز جدم رسول خدا گویا از دنیا رفته که بنیاد آل محمد مصطفی صلعم اینها ذریه محمد مصطفی
هستند تمام اسیر شدند که ایشان را اسیر کرده اند هذا الذی قد کنت فلتم نحر امستی نحیرا
من جلده وضبا نهبا ای جد بزرگوار همین حسین است که همیشه گلویش را می بوسیدی
آخر بوسه گاه تو را از دم شمشیر بریده اند من بعد جرحک یا رسول الله قد القی
طریحا فی ثری رمضا نهبا یا رسول الله آن بدنی که در آغوشت پرورش دادی
آخر او را برهنه بر خاک گرم کربلا انداختند پس مظلومه با دل پرخون و دیده گریان
و جگر محزون و سینه بریان و آه آتشناک سوزان رو را بجانب جسد سرور شهیدان
کرده میگفت بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا بابی من فسطاطه
مقطع العری پدرم فدای کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت نمودند پدرم
فدای کسی باد که طنابهای خیمه او را قطع کردند بابی المهموم حتی قضی بابی
العطشان حتی مضی پدرم فدای کسی باد که پیوسته مهموم بود تا شهید شد پدرم

فدای

فدای کسی باد که پیوسته تشنه بود تا بدرجه شهادت رسید بابی من لا هو غایب
فیرتجی ولا جریح فیداوی پدرم فدای کسی باد که غایب نیست که امید بازگشتن
در او باشد و جراحات اعضای او جراحاتی نیست که مرهم پذیر شود بابی من شیبه
تقطر بالدماء پدرم فدای کسی باد که خون از ریش مبارکش میچکید بابی من جده
رسول اله السماء بابی خدیجة الکبری بابی علی المرتضی بابی
فاطمة سیدة النساء بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی

لسان حال المخدرات لمؤلفه

گفتا که ای برادر با جان برابرم ⁂ دیدی چگونه کرد فلک خاک بر سرم
اینک تو جسم خلیل و بنا دشت کربلا ⁂ اکر ذبیح و من ز الم هاجرم
لیکن تو ای خلیل و ما بودن ذبیح ⁂ من زینبم برابر بغداد هاجرم
غربت نشسته ام گشته انتظار تو ⁂ کو آنکه شاید از سفر آید برادرم
تا کی برادرش دل زینب دون ⁂ چشمم سرت بنیزه و محمل زنم سرم
الحق عجب خوریست مرهم نمیرسد ⁂ بهر علاج زخم تو چیزی نخواطرم
شد لب تمام سر تو بر سر سنان ⁂ بردند این سپاه بتاراج معجرم

در سایهٔ تو بجهٔ تو بودم چو آفتاب ٭ اکنون در آفتابم و از سایه کمترم

با میروم از ستم کوفیان بشام ٭ ای کاش بود بجای امروز مادرم

شیرازه بند دفتر نه کاخ ازل ٭ [illegible]

این دختران نور که در واپس طفلهای زار ٭ این ظلمها بهر از [illegible] آورم

چشم پر آب و سینه کباب و دلم خراب ٭ [illegible] بنگرم

راوی میگوید که فوالله ابکت کل صدیق و علقه [illegible] اشکی [illegible]

در آورد و بروایت منتخب از سوزاه آن جگر سوخته سیلاب اشک از چشمهای کسبان

مخالفان جاری شده و کسبهای کسبان از آن دیدهٔ ایشان تر شده بود و

اما نوادر شیران اول شیر حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام است و کیفیت آن بروایت

عوالم العلوم این است که روزی حضرت عیسی ع با حواریین در سیاحت بیابانها مشغول بودند

در عبور ایشان بصحرای غم افزای کربلا منتها افتاد پس شیر عظیم را دیدند که سر راه برایشان

گرفته حضرت عیسی ع از حواریین تقدم جسته نزد شیر آمد و فرمود که چرا درین مکان

نشسته و نمیگذاری که ما عبور نمائیم پس آن شیر بزبان فصیح گفت که انی لم ادع لکم

الطریق حتی تلعنوا یزید قاتل الحسین ع ابد بستنکم من راه نمیدهم بشما مگر

اینکه

اینکه لعنت کنید بر یزید لعین کشندهٔ حسین ع فرزند خیر المرسلین ص حضرت عیسی ع فرمود که

حسین کیست شیر گفت در جواب آنحضرت که هو السبط النبی الامی محمد و ابن علی الولی

او فرزند پیغمبر مختار و پسر حیدر کرار است حضرت عیسی ع فرمود که کیست قاتل آنحضرت

شیر گفت که قاتل او لعنت کرده وحشیان و درندگان و جمیع درندگان خصوصاً در ایام

عاشورا پس حضرت عیسی ع دستهای خود را بلند کرد و لعن بر یزید لعین نمود و بر یزید لعنت

کرد و حواریین آمین گفتند پس شیر از سر راه ایشان کنار رفت و ایشان گذشتند للمؤلفه

آن عیسی زمین که بود شیر در لباس ٭ بود در سیرت جلالی با اساس

ایشکل از ترکیب دین ناسوت بود ٭ لیک سیرت عیسی و لاهوت بود

بود عارف بر اسرار کار ٭ در جلوه و کون [illegible]

شیح کوفی را امیر بود شیر ٭ روبهان [illegible] دلیر

چشم مسیحش دیده بود از شناخت ٭ از حواریان بیابانی پنهان خفت

خواست روح الله زسر زکات جواب ٭ او جواب از فیض انتخاب

زو بسیرت آمد و معنی را شناسی ٭ از چه گشتی منتظر اندر لباس

صورت آمد راه از آن بسیرت نگر ٭ قصه را طبعی خوان و بو البشر

شیر که بگریستی از آن ره زار زار ∴ بهر پور شیر حق کرد کار
بود آن بلبل از آن در شور شینی ∴ در غم سلطان مظلومان حسینی
به که گیرم زین بیان اینک عنان ∴ قصهٔ شیر دوم سازم بیان

و اما شیر دوم بیان آن شیر است که فضه خاتون رضی الله عنها علیها بقتلگاه آورد و کیفیت آن بروایت بحر البکاء این است که از فاطمه دختر سید الشهداء منقول گشته که از شهادت سرور شهیدان ما بدر در اسیری و بر انواع محنت مبتلا بودیم ناگاه دیدیم که منادی ندا میکند بلند که شقاوت اثر که بیاید و بدن حسین را پایمال سم ستوران نماید چون این ندا را شنیدیم نتوانستیم که بنشینیم و بر جای خود قرار گیریم من و عمه ام برخواستیم ولکن من خواستم که از آنجا که دور شوم تا مشاهدهٔ آن فعل نا شایست را ننمایم اما عمه ام سراسیمه روانهٔ قتلگاه شد بگمان اینکه میتواند آن ملاعین را از این عمل منع نماید تا اینکه آن مکرمه خود را نزد جسد مطهر پدرم رسانید و بروایت منتخب چون فضه خادمه حضرت فاطمه زهرا ارادهٔ آن کافران را فهمید اضطراب سیدهٔ خود زینب خاتون و سایر زنان و دختران را مشاهده نمود بخاتون گفت مرحومه خود زینب خاتون عرض نمود که ای سیده من سفینه آزاد کردهٔ رسول خدا صلعم در کشتی سوار

وکشتی

وکشتی در طوفانی شد و شکست در دریا و در الجزیره انداخت شیری نزد یکی وآمد سفینه از او ترسید و گفت که یا اباالحارث منم آزاد شدهٔ رسول خدا صلعم شنیدم که شیر اسم رسول خدا صلعم شنید همهمه نمود و در برابر من براه افتاد و مرا براه نجات دلالت نمود ای سیده من در این جزیره شیری هست هرگاه مرا اذن بدهی تا بروم و اعلام نمایم آن شیر را بآنچه اینها اراده نموده اند که فردا بعمل آورند زینب خاتون آن مخدره را ماذون فرمود فضه میگوید که نزد آن شیر رفتم و گفتم که یا اباالحارث بعزای شیر فرفع راسه آن شیر خود را بلند نمود گفتم اتدری ما یریدون غدا ان یفعلوا باجی عبدالله آیا میدانی که این کافران چه اراده نموده اند که فردا بعمل آورند بجسد ابا عبدالله الحسین یریدون ان یوطئوا الخیل ظهره اراده نموده اند که اسب بتازند بر بدن آن مظلوم قال نعم فقام الاسد حتی وضع یدیه علی جسد الحسین یعنی آن شیر گفت آری میدانم و برخواست و روانهٔ قتلگاه شد تا بر جسد منور آن مظلوم رسید پس هر دو دست خود را بر جسد مطهر آن سرور گذاشت و جعل یمرغ وجهه بدم الحسین و یبکی الی الصباح پیوسته روی خود را بخون مطهر آن سرور میمالید و در گریه و زاری بود تا صبح جمعی ملاعین رسیدند آن لشکر بی دین نابکار دیده که آن شیر یعنی بقصد پایمال نمودن بدن آن قدوهٔ عالمیان

بسمت سران روان شدند چون آن تیر را با کمال ملاحظه نمودند در رسیدند فقال
لهم ابن سعد فتنة لا تثیروها ابن سعد لعین بان سپاه بیدین گفت که
فتنه برپا است او را آفت مکنید

لمؤلفه

گر بصورت تیر بنمود آن عزیز ❊ بود در سیرت یکی ز اهل تمیز
کرد آهنگ فغان و شور و شین ❊ نزد جسم شاه مظلومان حسین
ریخت از چشم سر دریای آب ❊ داد آهی از جگر بی کباب
سوز دل سوز جگر خوناب ریخت ❊ رشته‌های اکباد را از هم گسیخت
تا ز پود چرخ تا عرش برین ❊ چون اثر تار ریخت موی عنبرین
من عجب دانم چه بد آن تیر زار ❊ گو نشد همراه از تیر کردگار
القدر دانم که آیات خدا ❊ جلوه‌ها دارد در این محنت سرا
دیده کی باید ز نور حق اساس ❊ ببیند او آیات را در هر لباس
ببیند او شان ولایت را بسیر ❊ در صف ناسوتی در جلباب تیر
دیده حق باید که بیند سر شاهی ❊ تا شناسد شاه را در هر لباسی
شیر حق میدان که بود از شور و شین ❊ بر تن پر خون شاه دین حسین

اصلا

اصلا حیوی و حی لا اله و علمه تحطه فی علوها الفهم المجرد د
جسم له الافلاک والارض کون نمت بیطل ثلاثا ما بها ضمها الحد

ما ان ازین غم که بر کرم عنان ❊ رمز تیر سوم آرم بیان

و اما تیر سوم پس آن تیری است که از زراع نهر علقمی روایت شده و کیفیت آن بروایت
منتخب این است که مردی است از مردان از قبیله بنی اسد که گفت من در زراعت مشغول بودم در کنار
نهر علقمی و بعد از ارتحال لشکر ابن سعد لعین عجایب بسیار از شهدا مشاهده نمودم که نمیتوانم
ذکر نمود مگر بعض از آنها را از آنجمله این بود که چون باد بر آن اجساد طاهره میوزید بوی مشک
بشام میرسید چنین بوی مشک و عنبر و چون که شب میشد میدیدم که ستاره‌ها از آسمان بر
زمین فرود می‌آمدند و مثل آن ستاره‌ها از زمین بآسمان بالا میرفتند و من با عیال خود
تنها در آن صحرا بودیم و کسی را نمیدیدیم که حقیقت این احوال را معلوم نمائیم و چون نزدیک
غروب آفتاب میشد سیاهی شخصی را میدیدیم که از جانب قبله پیدا میشد و بنظر من بصورت
شیر می‌آمد آن شخص در میان کشتگان داخل میشد و من از خوف آن بمنزل خود میرفتم
و چون صبح میشد بعد از طلوع آفتاب میدیدم که آن شخص بالای کشتگان میگشت و بسمت قبله میرفت
و من از مشاهده این احوال تعجب مینمودم تا آنکه شبی حکم کردم که از آن گروه خفا جر بود و نه در آن ابا زیاد

خروج نمودند و آن لعین امر بقتل ایشان نمود لیکن بجهت این خواب را از ایشان مشاهده
میکنم بخود اگو کنند که باید امشب را احیا نمود و بخواب نرفت تا به بینیم آنکه بنظر من بصورت
شیر در می آید آیا از این جسدها منفور دو باینه چون نزدیک غروب آفتاب شد دیدم آن شخصی که
در نظر من بشیر در آمد ظاهر شد چون در آن صورت تامل کردم شخصی بهیبت بنظر من آمد که اعضایم
از هیبت او بلرزه در آمده بفکرم خطور نمود که اگر مراد این گوشت بنی آدم است مرا خواهد
قصد نمود در این فکر بودم دیدم که داخل قتلگاه شد و کام بر میان کشته ها نهاد از نعشی بنعشی
دیگر تا اینکه بنزدیک یکی از آن نعشها رسید که مانند آفتاب میدرخشید دیدم آن شخص آن
نعش را در بر گرفت گریه بسیار نمود گفتم که از آن نعش میخورد چون درست نظر نمودم دیدم که روی
خود را بر آن نعش میمالد و با آواز حزین مینالد پس من گفتم که الله اکبر این امر عجیب است که مشاهده
مینمایم و چون هوا تاریک شد دیدم که شمعهای بسیار روشن در آن صحرا روشن شد ناگاه صدای
گریه و زاری و فغان که بر دو بر فغان خروشان بلند شد من متوجه آن صحرا شدم دیدم که آواز و
از زیر زمین بر می آید و شنیدم که یکی از ایشان میگفت و احسیناه وا اماما
من بر نزد او رسیدم و بنزدیک او رفتم و از آن گریه کننده پرسیدم و او را قسم دادم
که تو کیستی در جواب من گفت که انا نساء من الجن یعنی ما زنانی هستیم از طایفه

جنیان

جنیان پس گفتم و ما شأنکن یعنی چه سبب است که جزع و زاری میکنید گفتند که ما هر شب و هر روز
میگرییم بر حبیب حسین بن علی ذبیح عطشان گفتم حسین این است که بصورت شیر بنظر من می آید
در نزد جسد مطهر او نشسته است گفتند بلی آیا تو میشناسی که آنکسی که بصورت شیر بنظر تو
در آید گفتم نه آن زمان گفتند که آن شخص پدر حسین علی بن ابیطالب است پس من مراجعت
نمودم در حالتیکه اشک از دیدهایم بر رویم روان بود

لمؤلفه

دیده گر نور نا بینا ستی ⁘ کور باشد گرچه در سیناستی ⁘
بود زارع چون ز نور حق بعید ⁘ شیر حق را شیر اندر پرده دید ⁘
کی بدانستی که او باشد امام ⁘ ماهوی انسر البود روح و قوام ⁘
خارجی گفتی شده دین از چه رو ⁘ بود زارع خارجی با گفتگو ⁘
ای فلک بیداد تا کی میکنی ⁘ کرده شد آزاد تا کی مسکنی ⁘
انکه باشد ما سوی را کردگار ⁘ اهل بیت وی نمودی خوار و زار ⁘
خارجی گویند خیل مشرکین ⁘ انکه بودی نور رب العالمین ⁘
انکه این مینا سپهر چنبری ⁘ باشد از نور حقی با گر بنگری ⁘
انکه باشد عرش حق را زیب و زین ⁘ کیست جز سردار مظلومان حسین ⁘

و هفتم از بهایم گوسفندان اسمعیل بن خلیل الرحمن بود که در مجلس اول گذشت و هشتم از بهایم
آهوان بودند و کیفیت آن بروایت شیخ صدوق در امالی آنست که ابن عباس گوید
که من با امیر المؤمنین بودم در غزوه صفین و چون به نینوا آنحضرت فرود آمد که در کنار
فرات است و باواز بلند مرا ندا داد که یا ابن عباس آیا می‌شناسی این زمین را عرض
کردم که خیر یا امیر المؤمنین فرمود که اگر بشناسی این مکان را چنانچه من می‌شناسم هر آینه
از این مکان نخواهی گذشت تا اینکه چون من گریه کنی پس گریه بسیار کرد که محاسن مبارکش
تر شد و آب دیده‌اش بر سینه مبارکش جاری شده ما نیز گریه کردیم پس فرمود که آه آه
مرا چکار است با آل ابی سفیان و آل حرب لشکر شیطان و اولیای کفر پس فرمود که
صبر کن ای ابو عبد الله که رسید بپدر تو مثل آنچه بتو خواهد رسید پس آب طلبید و وضو
ساخت و نماز کرد بقدری که خدا خواسته بود بعد از نماز همان قسم سخنان میفرمود بعد از
ساعتی بخواب رفت و چون بیدار شد فرمود که ای ابن عباس عرض کردم که لبیک فرمود که
میخواهی که بگویم در این ساعت در خواب دیدم تورا خبر دهم عرض کردم که بگو خسته بود دیده
تو در استراحت بود آنچه دیده خیر است یا امیر المؤمنین فرمود که دیدم مردان چند
از آسمان فرود آمدند با علمهای سفید و شمشیرهای سفید نورانی حمایل کرده بودند

و در اطراف

و در اطراف این زمین خطی کشیدند بعد دیدم که شاخهای این درختان خرما سر بر زمین آوردند
و خون تازه در این صحرا موج میزند و حسین فرزند که امر نخود را دیدم که در میان آن خون
غرق شده است و طلب فریادرسی میکند و کسی بفریاد او نمیرسد و آن مردان سفید که از
آسمان فرود آمده بودند او را ندا میکردند و میگفتند که صبر کنید ای آل رسول الله که
شما کشته میشوید بر دست بدترین مردمان و اینک بهشت ای ابو عبد الله مشتاق است
بسوی تو پس آمدند بنزد من مرا تعزیت نمودند و گفتند ای ابو الحسن بشارت باد ترا که خدا چشم دیدهٔ
ترا روشن خواهد کرد در روز قیامت پس بیدار شدم و سوگند یاد میکنم بخدائی که
جان علی در قبضه قدرت اوست که خبر داد مرا صادق مصدق ابو القاسم رسول خدا ع
که من خواهم دید این زمین را در وقتیکه بیرون روم بقتال اهل بغی که بر من طغیان
کنند و این زمین کربلاست که حسین من در آنجا مدفون خواهد شد با هفده نفر از
فرزندان من و فرزندان فاطمه و این زمین در آسمانها معروفست که زمین کرب و بلا
مینامند چنانچه حرم کعبه و حرم مدینه و بیت المقدس پس فرمود که یا ابن عباس طلب کن
در دور این صحرا پشکل آهو را بخدا سوگند که هرگز دروغ نگفته‌ام و دروغ از رسول خدا ع
نشنیده‌ام و مرا خبر داده است که در این صحرا پشکل چند خواهم دید که رنگ آنها زرد شده

باشد مثل زعفران ابن عباس گفت که طلب کردم و آن پشکلها را مجتمع یافتم پس ندا کردم
یا امیر المؤمنین یافتم آنها را بر وصفی که فرموده بودید حضرت فرمود که راست گفتند خدا و
رسول او پس حضرت برخاست آمد بسوی آنها و برداشت و بو بوئید و فرمود که همان است که
مرا خبر داده اند یا ابن عباس میدانی که این پشکلها چیست اینها را حضرت عیسی بن
مریم بوئیده است در وقتیکه در این صحرا وارد شد و حواریین در خدمت او بودند
آنحضرت دید گله آهوی بسیار که در این موضع جمع شده بودند و میگریستند پس حضرت عیسی ع
نشست و حواریین با او نشستند پس حضرت گریست و بسبب گریه او حواریین گریستند
و سبب گریه آنحضرت را نمیدانستند پس گفتند که یا روح الله و کلمة الله سبب گریه تو چیست
حضرت عیسی ع فرمود که آیا میدانید این چه زمینی است گفتند نه فرمود که این زمینی است
که کشته میشود در آن فرزند پیغمبر آخر الزمان و فرزند طاهره بتول که شبیه است بمادر
من و در این زمین مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است
زیرا که طینت آن فرزند شهید است و طینت انبیاء و اولاد انبیاء چنین میباشد
و این آهوان با من سخن میگویند و مرا خبر میدهند که در این زمین چرا میکنیم برای
شوق بطینت آن فرزند مبارک و میگویند ما در این زمین ایمنیم از شر جانوران

درندگان

و درندگان پس حضرت عیسی ع دست زد و این پشکلها را برداشت و بو بوئید و فرمود که خوشبوئی
این پشکلها بجهت خوشبوئی گیاه است که در این زمین میروید پس فرمود خداوندا این
پشکلها را نگاه دار تا پدر حسین ع آنها را ببوید و باعث تسلی او گردد پس حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که این پشکلها بدعای آنحضرت تا حال مانده است و بسبب طول مدت رنگ آنها
زرد شده است و این زمین کرب و بلاست پس بصدای بلند گفت که ای پروردگار عیسی بن
مریم برکت مده بر قاتلان او و بر اشخاصی که یاری بر قتل او خواهند کرد و بر اشخاصی که
خوار نمایند او را پس گریه بسیار کرد و ما نیز با او گریستیم و آنحضرت از بسیاری گریه بر
رو در افتاد و زمانی طولانی مدهوش بود بعد بهوش آمد فقدری از آن پشکلها را
در کنار ردای خود بست و مرا نیز امر فرمود که قدری از آنها را در کنار ردای خود ببندم پس
فرمود که یا ابن عباس هرگاه ببینی که از این پشکلها خون تازه میجوشد و سیلان میکند
بدانکه ابی عبدالله الحسین ع کشته شده است در این زمین و مدفون گردیده است
ابن عباس میگوید که من آن پشکلها را در آستین خود بسته بودم و پیوسته آنها را
محافظت میکردم و زیاده از بعضی فرایض و واجبات در حفظ آن میکوشیدم و از طرف آستین خود
آنها را نمیگشودم پس روزی در خانه خود خوابیده بودم چون بیدار شدم دیدم که خون تازه

از آن اشکها سیلان میکند و تشنگی من پر از خون شده است لبی تشنه در حالتیکه میگریستم
و گفتم بخدا قسم که حسین ع شهید شد و بخدا سوگند که هرگز از علی بن ابیطالب ع را جزع کنند ندیده است
و جزع زده است مرا الوقوع چیزی مگر آنکه بیان میکرد که خبر داده است واقع شده است پس فزع و خروش کرد
برآمدم و از خانه بیرون آمدم و این در وقت صبح بود پس بخدا سوگند دیدم غبار بر مدینه و
فرو گرفته است که بهیچ یک از آن توان دید پس آفتاب طلوع کرد مانند آفتاب کسوف شده و دیوارها گویی
مدینه را سرخ دیدم گویا خون تازه بر آنها ریخته اند پس نشستم با دیده گریان و گفتم بخدا
سوگند که حسین ع کشته شد و شنیدم از ناحیه خانه صدای که میگفت صبر کنید ای آل علی
که کشته شد فرزند پیغمبر الا غرور بر کسیست و نازل شد روح الامین بگریه و ناله بی اختیار بلند
گریست پس نیز گریستم و دانستم که حضرت امام حسین ع در آن ساعت شهید شده است و آن روز
دهم شهر محرم الحرام بود و چون خبر شهادت آنحضرت ع بما رسید معلوم شد که آنحضرت در
همان روز شهید شده بود پس آن حدیث را نقل کردم باشخاصی که با آنحضرت بودند گفتند
بخدا سوگند که ما نیز شنیدیم آنچه تو شنیدی در میان معرکه کارزار و کسی را نمیدیدیم و گمان
میکردیم که حضرت خضر است

للمؤلف

بود آهو شرع کونین را مدار ⁂ در پناه شاه صاحب اقتدار

باطن

باطن انسان بود معنی شناس ⁂ عارف حق امام بی قیاس
صورت تن در جلد آهو نمود ⁂ سر ترش رو حالی اهل شهود
گر چراگهش بود ارض کربلا ⁂ سیر او بودی بعرش کبریا
بود پیدا او بحق شاه دین ⁂ زان مجاور گشت در آن سرزمین
سیل اشکش گهر در راه سبیل ⁂ دیده کانش جیحون فرات و رود نیل
کرد روح انبیا را با شور و شین ⁂ اگر از داغ شه خوبان حسین
بود آهو آیتی از شاه دین ⁂ آیتی ز آیات رب العالمین
گوش کو تا راز یاران بشنود ⁂ نقطهٔ ز اسرار یاران بشنود
دل الهی گوید کای دانای راز ⁂ پرده را بردار زین اسرار راز
تا شوند آگه تمامی ما سوی ⁂ راز الرحمن علی العرش استوی
حضرت معبود را دانند کیست ⁂ باز دل گوید مگو اندک بایست
دارم امید که حق سازد ظهور ⁂ مثل نوری که کسی سینای طور
بر خلایق وجه حق گردد عیان ⁂ قبله گردد کربلا بر این جهان
گر کسی دانی در این دریا بر آ ⁂ تا شناسی قبلهٔ اهل سما

خویش را بشناسی و معبود جهان ❊ چون حواری روح مسیح و آهوان

طینت کرب و بلادانی که چیست ❊ مرتضی بهر چه در آنجا گریست

دید اندر خواب چون آن دیار را ❊ گریه شوقی از آن آمد قطار

چون حواری مسیح و آهوان ❊ بهر ما ناگاه آمد این بیان

خامه‌ها بر گیر عنان خویشتن ❊ در مصیبت‌ساز آن شاه سخن

مختصر بنما دعا بر شیعیان ❊ تا نمائی مجلس دیگر عیان

یا رب بساز از کرم زایر مرا ❊ در مزار پاک شاه کربلا

دور گشتم مدتی از آن دیار ❊ قسمتم فرما روم در آن مزار

با دل سوزان مجاور سازیم ❊ بر جمال خویش ناظر سازیم

جسم زارم را در آن تربت دفین ❊ سازی ار حق در رب العالمین

دست من کوته مکن در عالمین ❊ ز عطف دامان شه خوبان حسین

کن اجابت این دعای مهربان ❊ در حق من با تمامی شیعیان

شیعه آمین گوی با حمد و درود ❊ از سر اخلاص یا رب و دود

المجلس الثانی عشر در بیان احوال طیور است در مصیبت آنحضرت

آنحضرت آنچه از مرغان در عزاداری سرور شهیدان بظهور آمد و تفصیل احوال ایشان است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

طایر تیز پرواز وهم و هماهای سبک سیر افهام را غایت سیر اول که در رقم حمد حضرت کریم جلت و تعالی بیان نماید ادراک عقول را آخرین آشیانه و دیر اول پایه مرقات علو لا تتناهی ثنای کریم منانی است جذبه محبوبی که عارفان و عاشقان در در ابر دوا مرغی را بر شفا و فنا را بر بقا اختیار نمود و در رضای محبوب آنچه دیدند آنان دیدند و خود گریستی راستی را نندیدند و جز مبلغی به سیر وقت یافتند دست را از سر و سر را از پیکر نشناختند بلکه اهلی اعضا و جوارح را از اشراف بیزه و تیر و خنجر و شمشیر نمودند تخته بند قفس عنصری عالم البشریت را در هم شکسته معجلا پرواز و در آشیانه سدره و طوبی با حضرت سبحان تحقیق احراز کردیدند

للمؤلفه

طایر روح دیگر پرواز کرد ❊ در قفس بی‌اختیار آواز کرد

زین شب سیل جگرگون از بصر ❊ آمد از دریای دل بر کوه سر

دامنم گلگون شد از سیلاب خون ❊ چشم بهاران عطف کوه بی ستون

واهم از دل کرد از زاری سئوال ❊ از چه خون باری بافزوده ملال
از چه داری گوی از راه صواب ❊ دود آهت از جگر بوی کباب
گفت ای غافل ز راز نیم شب ❊ از عزاداران سلطان عرب
خواطرم آمد در این ظلمت سرا ❊ شاهدان در قتلگاه کربلا
جمل مرغانی که پرها بافتند ❊ سایر آنگه در این ماتم ساختند
غوطه در گشتند با اندوه و شین ❊ جملگی بر خون شاه دین حسین
هر یکی بر یک دیاری تاختند ❊ اهل دنیا از وقوعش با خبر ساختند
طیر روح در قفس آمد فغان ❊ نیم شب هم چون درای کاروان
کاروان اشک دائم در قطار ❊ نیم شب گر کربلا شد آشکار
وادی هنگامه خیز پر ملال ❊ نیم شب نیم بصحرای خیال
طایر روح بدان سامان پرید ❊ خون دل از دیده ام حالی چکید
خامه با خون جگر گون بی قصور ❊ مینماید شرح احوال طیور

مستفاد از روایات آن کس پرداز و اخبار جانگداز و راحت پرانداز این است که مرغانی که در عزای سرور شهیدان با اندوه و فغان آمده گشتند مرغند اول غراب است

که جز

که خبر شهادت آنحضرت را در مدینه رسول بفاطمه بنت الحسین علیها السلام و طلو کرد رسانید و کیفیت آن بروایت عوالم العلوم مسند از علی بن الحسین علیه السلام این است که فرمودند در زمانی که پدرم حسین بن علی علیه السلام شربت شهادت نوشید غرابی آمد و خود را بخون آن جناب آغشته نمود و کابن مدینه رسول الله پرواز نمود و بر دیوار خانه فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام قرار گرفت و چون فاطمه سر خود را بالا کرد نظرش بر آن غراب خونین آلود افتاد فی الفور آغاز شیون و فزاری و ناله و بیقراری نمود و این اشعار را انشا فرمود که نعب الغراب فقلت من تنعاه ویلک یا غراب این غراب خبر مرگ کسی را آورده است با و گفتم که وای بر تو خبر مرگ که را آورده ای غراب قال الامام فقلت من قال الموفق للصواب گفت خبر مرگ امام را آورده ام گفتم کیست آن امام گفت آن امام که توفیق صواب را یافته قتلت ان الحسین بکربلا بین الاسنة والقراب بدرستیکه حسین علیه السلام در کربلا در میان ضرب نیزه و شمشیر شهید شد فابکی الحسین بعبرة ترتجی الاله مع الثواب پس گریه کن بر حسین علیه السلام با اشک چشمها و بخواه امید ثواب خدا را قلت الحسین فقال لی حقا لقد سکن التراب گفتم کار حسین علیه السلام بکجا منتهی شد گفت براستی میگویم که خاک را مسکن خود قرار داد ثم استقل به

الجناح فلم یطق ردّ الجواب لعدم قوة بالها آن مرغ رفت و طاقت نداشت
رد جواب را فبکیت مما حلّ بی بعد الدعاء المستجاب یعنی گریستم
از آنچه بر من وارد شد بعد از دعائی که مستجاب گردید چنانچه اهل مدینه این را شنیدند که
گفتند این دختر سرای عبد المطلب تازه که و در زمان قلیلی که گذشت خبر شهادت
آنحضرت رسید بعد از آن شد که آنچه آن صغیره میفرمود حق بود **لمؤلفه**

هیچ دانستی که بوده آن غراب ؛ کو شده از داغ شاه دین کباب
طایر قدسی نشان عرشی بود ؛ لیک در جلباب طایر می نمود
بود اندر عالم اسرار روح ؛ اندر این عالم شده در حزن نوح
گر نبد قدسی نشان آن نور عین ؛ از چه گشتی داغ از داغ حسین
از چه ره شد نیم روز از کربلا ؛ غرق خون تا روضهٔ خیر الوری
از چه ره آگاه کردی فاطمه ؛ زان عزای پربهای و داهیه
آیت روح الامین بودی ز غیب ؛ از ولایت بی بدی بی شک و ریب
شاهدی را در صور جلوه است ؛ او که اکبر آیت ذات خداست
آنچه بینی بشنو از شور شبی ؛ دان تو شانی از نشانهای حسین

مظهر

مظهر اسم خشوع آن شاه دان ؛ در صورها نو به پیدا و نهان
عاشق و معشوق یک آن بی قباس ؛ هر نموده نور از مهر اقتباس
شیعه نبود از امام خود جدا ؛ ضوء مهر از مهر کی باشد جدا

قال ع وشیعتنا منا **دوم** از طیور که در مصیبت آنحضرت گریه است جغد است که قسمی است
از قطا که شکم و پرهای او سیاه است و کیفیت آن این است بروایت کلینی ره در
کافی بسند خود از معقل طحان که گفت شنیدم از مولای عالمیان حضرت صادق ع
که چون حضرت امام حسین ع شربت شهادت نوشید زنی که آنحضرت از طایفه کلبیه
داشت ماتم سرائی برپا نمود که مرغ جغد را از برای او فرستاد که از نوحه آن مرغ
استعانت جوید بر ماتمداری آنحضرت و چون آن ضعیفه آن طایر چون آن را دید گفت این
مرغ چیست گفتند طایری است که فلان فرستاده است که استعانت جوئی بالصیاح این جغد
بر ماتم سرور شهیدان حضرت امام حسین ع آن ضعیفه کلبیه گفت کذبتم لسنا فی عرس
فانصنع بها ما کردیم روشن نیست که مرغان خجعی الحال از برای ماتم گشتند
الی آن نمود در نهار دیگر آن مرغان ز ابرون کردند چنانچه آن مرغان ابرون از جلی عزا که زنند
دیگر از آنها اثر ... فتنه گویا که مصیبت آسمان و زمین بر او نموده دیگر اثر آن که طیور ظاهر
لمؤلفه

هیچ دانی چیست چون این نیکنام ⁂ پرتوی میدانستی از جون غلام
جون نه در جلباب انسان شد شهید ⁂ جون طایر بود در هم فرید
زار نالیدی که جون شاهد نه ⁂ در صباح خرمی بد با غم قرینه
ارتباط اسم در ارواح دان ⁂ است از تجلی اسرار این نهان
جون یکی روح است در جلبابها ⁂ جلوه کرد در هم تن و در کربلا
کم شود در صورت انسانی شهید ⁂ گاه در جلباب طایر شد سعید
نیست منظورم تناسخ زد جواب ⁂ در صور هم چون جناب آفتاب
مهر باشد در هزار و صد فرید ⁂ در قوابل اختلاف آمد پدید
بود چون کلبهٔ زار و دل کباب ⁂ غافل از گنجینهٔ و فصل الخطاب
نالهای جون را نشناخته ⁂ نغمهٔ خنیاگری پنداشته
خوارتیش در کربلا شد مبتلا ⁂ می ندانستی عزای ماسوی
صیحهٔ جون را اساسی عزا نخواند ⁂ صفحه را از روی بینایی نخواند
بی تأمل جون را بیرون نمود ⁂ از فرستاده نکردی رد نمود
تا شناسد جون وفای ناله را ⁂ گرم تر سازد غم و هنگامه را

سوم

سوم از طیور سینه بریان از غم سرور شهیدان حمامه است که از عجیبه است کیفیت نالهٔ آن بروایت ابن قولویه در کامل الزیاره این است که مولای ما حضرت صادق ع بکوفی فرمود که حمامه را عجیبه را در خانهای خود نگاه دارید زیرا که او لعن میکند قاتلان حسین ع را و داود بن فرقد میگوید که در خانه حضرت صادق ع نشسته بودم پس نظر نمودم بسوی حمامه راعبی که بقرقر طویله که صیحه بسیار نمود و دیده کانش را بسوی آنجناب افکنده بود عادت ملاحظه پس آنحضرت بمن فرمود که یا داود آیا میدانی که چه میگوید این حمامه عرض نمودم که نمیدانم قربانت شوم فرمود که لعن بر قاتلان حسین ع مینماید پس او را در خانهای خود نگاه دارید

لمؤلفه

چیست میدانی حمامه ای جوان ⁂ او همای عرش و طوبی آشیان
او حق شاهد بن پنداشتی ⁂ در لباس طیر تن آراستی
تا شد از بیداد شاه دین شهید ⁂ او نماید لعن بر آل یزید
دانم او کان کفر کیشی بت پرست ⁂ گشته از جام غرور کفر مست
کرده ویران عرش رب العالمین ⁂ کشته او فرزند خیر المرسلین

چهارم از طیور سینه بریان دیده گریان بوم است و کیفیت نالهٔ آن بروایت ابن قولویه در کامل الزیاره از ابی منذر این است که گفت شنیدم از مولای خود حضرت صادق ع که میفرمود

در بارهٔ بوم که آیا احدی از شماها بوم را در روز دیده اید که غمگین شده که نزدیک است
که هرگز در روز ظاهر شده باشد و ندیده است کسی او را مگر در شب حضرت صادق علیه السلام فرمود
که بدانید که آن غریب است که همیشه در معموره منزل داشت و حضرت امام رضا علیه السلام
علی بن صاعد بربری فرمودند که بوم در زمان در قصور و خانها بودند و از اکل
شیر مردمان با ایشان میخوردند چون آنحضرت را شهید کردند گفت بئس الامة
انتم قتلتم ابن نبیکم و لا امنکم علی نفسی پس از معموره ها بخرابه ها و
کوهها و صحراها فرار نمود و بروایت حضرت صادق علیه السلام بوم را زمانیکه سید الشهدا را
کشته کردید بر خود قرار داد که هرگز در آبادانی منزل نکند و همیشه در خرابه ها باشد و هر شب
روزها روزه است و محزون و غمناک تا اینکه شب داخل شود و چون شب او را فرا گیرد پس
لا یزال مرثیه خوانست بر حسین بن علی علیه السلام تا اینکه صبح طالع شود و دولتی از غم نکوید آه

لمؤلفه و خانهٔ حزن تو ویران

بوم را با آدمی انسی تمام ؛ بوده در وقت شراب و هم طعام
تا زمانی را که قوم بت پرست ؛ گشته از جام غرور کفر مست
شاه دین را در زمین کربلا ؛ کرده با یاران ز سر از تن جدا

لعن

لعن کردی بوم پس بر آن گروه ؛ دیده گریان رفت از کوه به کوه
روزها در روزه و اندوه شبان ؛ در شبان او در ناله بر حسین
سینه بریان از غم آن شاه کشی ؛ دیده هم زان داغ خون پالا کشی

پنجم طایر عصافیر است در عوالم العلوم از کتب مناقب معتبره مسند از شیخ طوسی و راقد
مرویست که شنیدم از فتح بن منحرف العابد که گفت من در هر روزی نان خورد میکردم
و عصافیر آن ریزه های نان را میخوردند و چون روز عاشورا شد نان خورد کردم هیچیک
از عصافیر از آن نان نخوردند دانستم که ایشان میخورند چه گشته شدن آنحضرت در
اندوه میباشند

لمؤلفه

صبح عصفور دانی از کجاست ؛ از غم شاه شهید کربلاست
مینماید صبح با شور و شین ؛ لعن بر اعدای دین حسین

ششم از طیور سینه بریان مرغی است که شب شنبه ای خبر بود و گردید و کیفیت آن بروایت
عوالم العلوم از منتخب المراثی این است که از طریق اهل بیت منقول است که چون حضرت
امام حسین علیه السلام را شهید کردند و بدن مطهر آنجناب را در صحرای کربلا در میان خاک و خون
انداختند و خون از بدن مبارکش جاری بود که ناگاه مرغ سفیدی آمد و خود را بخون

انمظلوم آغشته نمود و پرواز کرد و خون از او میچکید پس در اثنای راه مرغان چند را
ملاحظه نمود که بر شاخهای درختان نشسته اند و بذکر آب و علف و دانه مشغولند پس
آن مرغ خون آلود بایشان گفت که یا ویلکم انتشتغلون بالملاهی و
ذکر الدنیا و المناهی و الحسین فی ارض کربلا فی هذا الحر ملقی
علی الرمضا ظام مذبوح و دمه مسفوح یعنی ای وای بر شما آیا مشغول شده اید
بامورات باطله و ذکر دنیا و اشیاء منهیه و حال آنکه حضرت امام حسین ع در صحرای
کربلا بر روی ریگهای گرم افتاده است با لب تشنه و سر بریده و خون او میریزد
پس مرغان این کلمات را شنیدند پرواز نمودند بسمت کربلا و چون بقتلگاه رسیدند
ملاحظه نمودند بدن منور آنحضرت را که بی سر بر روی ریگهای گرم بی غسل و کفن
افتاده است و اسب کین بر آن جسد نازنین تاخته اند و استخوانهای آن مظلوم خورد کرده اند
و جنیان برای او نوحه میکنند و وحشیان صحرا بزیارت او آمده اند پس مرغان آن حالت را
دیدند یکدفعه صیحه کشیدند و صدا بگریه و زاری و ناله و بیقراری بلند نمودند و فریاد
و اشوراه برآوردند و خود را بر خون آن مظلوم انداختند و چون آن سر و پر خود را
آغشته نمودند و هر یک بناحیه پرواز نمودند که تا خبر شهادت آن مظلوم غریب و

بال ناجیم

بال ناجیم بر کشند **لمؤلفه**

چون شنیدند آن طیران ماجرا ⁂ جمله پرواز آمدند بر کربلا
چون بقتلگه نمودندی عبور ⁂ غرق خون دیدند آن دریای نور
دیدند آن جسم که میگشتی سوار ⁂ دوش زیبای رسول کردگار
بی کفن افتاده اندر خاک خوار ⁂ با همه یارانش از خون لاله گون
اسبها بر آن جسد را تاخته ⁂ عظم ایشان طوطیای ساخته
همچنین نظر بر آن جسد انداختند ⁂ خویشتن آغشته زان خون ساختند
جملگی اندر صیاح و نای غم ⁂ هر یکی بر یک بلادی زان الم
روی در پرواز با آه و فغان ⁂ تا نمایند عالمی مخبر از آن

و از قضا مرغی از آن مرغان بسمت مدینه خاتم پیغمبران بنا پرواز نموده خود را از پرهای او
بر کشید و چون بمدینه منوره حضرت رسول صلعم رسید بر در قبر آنسرور گردید و بآواز بلند
آواز الا قتل الحسین بکربلا الا نهب الحسین بکربلا الا ذبح
الحسین بکربلا آگاه باش ای رسول خدا که کشتند حسین ع در صحرای کربلا
و غارت نمودند حسین ع را در کربلا و سر بریدند حسین ع را در کربلا پس مرغان

الحال بر راز آن مرغ خون آلود شاهی نمودند بفزع آمدند **لمؤلفه**

اهل یطحی جملکی در آن فزا ⁂ دیدن آن مرغ بخون آلوده را ⁂

جامهٔ طاقت بهر بر کردند چاک ⁂ هر کسی بر فرق خود میریخت خاک ⁂

ناله از کاخ جگرها شد بلند ⁂ غلغله در گنبد مینا فکند ⁂

دیدها سیلاب و دلها شد کباب ⁂ تیره شد از آه روی آفتاب ⁂

مهر و مه بی نور گشتی بر فلک ⁂ بر زمین افغان رسید از ملک ⁂

شد مدینه از فغان و از ستیز ⁂ همچو غوغای صباح رستخیز ⁂

مجملاً بعد از زمانی که خبر شهادت آنحضرت را شنیدند دانستند که آن مرغ نالان خبر شهادت آن امام تشنه جگر را آورده بود **و** آن مرغ خود را آلوده بود از طواف مرقد منور حضرت رسول صلعم ناله و زاری و نوحه و بیقراری و ابلاغ خبر شهادت پرواز نموده بر سر درختی قرار گرفت و در تمام آن شب آن امام عالی نسب و مظلوم تشنه لب گریه و زاری مینمود **و** از قضا شخصی از یهود را دختری بود که کور و شل و نابینا و مثل جذام مبتلا شده بود بنحوی که آن جذام با همه بدن او احاطه نموده بود و از خوف سرایت آن ناخوشی آن دختر را از مدینه بیرون کرده در آن باغستان که این مرغ بر بالای درخت

آن قرار

[illegible]

آن قرار گرفته بود منزل داده بودند و هر شب آن یهودی نظر بمحبت پدری بنزد آن دختر میرفت و تسلی آن مریضه مشغول میشد از قضا در آن شب بشغلی بجهت آن یهودی امر رسید که مانع آمدن او از رفتن نزد آن دختر العلیله گردید مستنظر پدر خود بود و پدر نیامد و از آن خواب او را خواب نمیبرد چون هنگام سحر در رسید صدای گریه و ناله آن مرغ بگوش آن دختر رسید آن العلیله خود را بر روی زمین غلطانید تا خود را بزیر آن درخت رسانید هرچه آن مرغ ناله میکرد آن دختر غریب دلگرفته از روی غم بمتابعت مینمود و در بیان حال آن دختر میگفت **لمؤلفه**

ناله کن ای مرغ تا نالم ز غم ⁂ آه کن تا خون ببارم از الم ⁂

ناله‌ات از کاخ دل آید برون ⁂ همچو نهرهای کوه بی ستون ⁂

میشود ای مرغ دل خون از جواب ⁂ آه آتش سوز جگر بوی کباب ⁂

من نمیدانم چه‌ای و از کجا ⁂ همچو من اندر گرفتار غم و بلا ⁂

دانم از داغ عزیزی سوختی ⁂ جامهٔ غم در بر خود دوختی ⁂

کرده‌ای از داغ دردی بیقرار ⁂ ترک آب و دانه کردی زار زار ⁂

من هم از تقدیر گشتم دل غمین ⁂ در غم و اندوه با تو هم قرین ⁂

در همین حال آن مرغ مشغول ناله و زاری و نوحه و بیقراری بود ناگاه قطره از آن خون مطهر

بر چشم آن دختر چکید و فورا چشمش روشن گردید و قطرهٔ دیگر بر چشم دیگری چکید و آن نیز
بینا گردید و همچنین قطرهٔ بر دستهایش و قطرهٔ دیگر بر پاهایش و قطرات آن بر سایر اعضایش
بهر جایی که چکید فی الفور صحیح میشد و از آن خون بهم اعضایش مالید و جمیع بدنش سالم
گردید و چون صبح شد یهودی بجهة اطلاع بر احوال آن رنجور بنخلستان عبور نمود و هر چه
تفحص نمود آن علیلهٔ زار را نیافت دختری را در کمال پاکیزگی و طراوت دید که در
میان آن باغ میگردد نزد وی رفت از علیلهٔ نحیف سؤال از آن دختر صاحب جمال نمود
آن دختر در جواب گفت که واللّه انا ابنتک یعنی بخدا سوگند که من دختر تو میباشم
یهودی از استماع این کلام مدهوش شد و چون بهوش آمد از کیفیت احوالش پرسید آن دختر
پدر را نزد آن مرغ آورد و آن مرغ خون آلود را به او نمود یهودی چون آن مرغ را غمناک
و در ناله گریان اندوهناک دید با فغان سوزناک ملاحظه نمود آن مرغ را بخدا سوگند داد که
از قصهٔ خود ما را آگاه گردان ناگاه آن مرغ بقدرت پروردگار عالم بسخن در آمده و
قصهٔ خود را بنحوی که تحریر یافت من المبدا الی النهایة نقل نمود آن یهودی در ساعت گریه کرد چون
آن شخص یهودی این کلمات را محزن انگیز را از آن مرغ شنود تعجب نمود و گفت که اگر حسین
صاحب چنین قدر و منزلت عالی نزد پروردگار عالم نبودی هرآینه در خون او شفای درد من نبودی

پس آن یهو

پس آن یهودی با پانصد نفر از قوم او بر برکت خون آن مظلوم بشرف اسلام فایز آمدند

للمؤلفه

قصهٔ آن مرغ پر حزن و ملال ❊ این چنین آید بعبرتهای خیال
گو بده از حامل عرش برین ❊ مظهری از پرتو روح الامین
سیر او بوده فراز لامکان ❊ سدره و طوبی بود بهر آشیان
مرشدش بوده با صد زیب و زین ❊ مهد جنبان نشه خوبان حسین
صورتی گر رب بلا در عرش دید ❊ بی تأمل فلک اندر خون طپید
گر در آن بعد ختم المرسلین ❊ اهل بطحا را ز حال شاه دین
داد از خون آن یهودی را شفا ❊ تا بدانند قصهٔ آن بهر عزا
عالمی از داغ پر غوغا کنند ❊ جمله دنیا روز عاشورا کنند
غرق گردد دیده سازد مردمک ❊ پاسبان از غم بر آهم و اهل فلک
دیدهٔ هر شیعه را سازد پر آب ❊ در تنور سینه دلها را کباب
از غم آن مهر ماه مشرقین ❊ جان زهرا شاه مظلومان حسین
خامهٔ من برگ ریحان زیب ماجرا ❊ دستها بگشا بی زنهار دعا
بار یا رب حق شاه دین حسین ❊ زائرم فرما بعبد اندر و شینی

ما ان همه جا در سرا زنیم اندر کربلا ❖ در جوار آن شهید مبتلا
باشیم اندر حایر آن تشنه لب ❖ زار و گریان تا رسد جانم بلب
در رواق مسعودش فرهم بنشینیم ❖ دست ما باشد برا مان حسین
این دعا در حق جمله شیعیان ❖ کن اجابت ای کریم مهربان
شیعه آمین وجمله هم بگوی ❖ سوره اخلاص خوان ای نکته گوی

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا آل محمد حقهم ای منقلب ینقلبون

المجلس الثالث عشر

در بیان تاویل ناقة الله وفصیل او وتفصیل اطفال صغار که در یوم العاشورا بسعادت شهادت مشرف شدند هفت نفر بودند رضوان الله تعالی علیهم

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

منزه وار گنج مشهود و مبروک است جهت تعیین امر محجوب را ان حال محمد قادر متعال کو بایست حمد حضرت منان ناشی از نفس رحمانی حضرت رحمن است که در جمیع کل اشیا ساری و بر بایست امر محجوب در عالم که حمد که مقام انبساط و اطلاق اوست بر حمد

ودر عالم

ودر عالم امر و مجرد بیرازد و جو مقید که مقام جبروت عقول و ملکوت نفوس او است اشکر حضرت
هم چون یکتاست حق جل جلاله ❖ للمؤلفه

انچه اندر ما سوی بر پاستی ❖ در لسان بر حمد حق گویاستی
چیست میدانی لسان او طرف نور ❖ هستی ارشی ز نور بر جاستی
حمد در ذره جمله تعلیم شد ❖ اشنا گر بر لسان ماستی
نور حق آمد دلیل کاینات ❖ بشنو از من این سخن از راستی
نور او تا را سچیوه سرمدی است ❖ اول هر راه این اگر دانستی
نور چون تابید از صبح ازل ❖ شد حیات سر بدار آگاهستی
تافت بر این مرده کان بی وجود ❖ زنده شد هر مرده در بر خوستی
گشت آن نور اسم وجه او بحق ❖ در مقام حمد هر بر جاستی

قال الله تبارک وتعالی افمن کان میتا فاحییناه وقال عز فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها وقال عز فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وقال آیة یسبح الله باسمائه کل شیء وصلوات زاکیات وتسلیمات متعالیات سزاوار ضیاء نور حضرت که داروغی عالم امکان

و آدم و حوای کون و مکان شد از حضرت ضیاء انوار محمدی و نور الانوار حضرت علوی
و ولاة امر بوده باشند خاصه آن نور کز محک میزان حب منتسج در حدیث
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف است که مرکز و محیط دایرهٔ وداد
حضرت قدیم لایزال است و در میدان بلایا و معرکهٔ رزایا جان نثار و فدای قادر
متعال اعنی قوام عالمین و مهر خافقین و بدر مشرقین سیدنا و مولینا ابا عبدالله الحسین ع

لمؤلفه

آنکه اندر بزم حب بلی ساخته ❊ مال و جان خویش را در باخته
دید میل دوست را اندر بلا ❊ از حجاز آمد بسوی کربلا
دید تا بی پرده مهر روی یار ❊ کرد جان خویش و فرزندان نثار
آنکه اندر رمز قرآن مجید ❊ ناقة الله آمد از بخت سعید
اصغر و عبدالله کی اورا فصیل ❊ کوفی و شامیش کرد از کین قتیل
بدتر از عاد و ثمود اندر لباب ❊ کوفی و شامی بکفر اندر کتاب
ناقة الله کیست میدانی یقین ❊ سرور دین شاه مظلومان حسین
آنکه سقای علوم احمدی است ❊ باذل جگر عطشانی سر هدی است

از ثری

از ثری تا سر مدار ذروهٔ کامیاب ❊ جمله ملک آمد بر آن عالیجناب
نور ذات لامکان اندر مکان ❊ مظهر و مسجود صلب شیب دان
وان فصیلش طفلهای خورد سال ❊ هر یکی شرح از اطوار جلال
عبد آبق روز حق بر تافته ❊ او ولی حق لیکن نشناخته
نعمت الله را بکفر آمد بدل ❊ خون وی را تشنه تخت شیطانی مثل
بر وجا پای نبی نا کرده گوش ❊ از فرامش نبا صبح الوحوش

قال الله ع فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیها قال الصادق ع
رسول الله هو النبی محمد ص والناقة هو الامام ع الذی فهم عن الله
وفهمهم عن الله وسقیها ای عنده مستقی العلم

لمؤلفه

تیغ کین از پی پای بر کشید ❊ از ستم مولای ما کرد او شهید
ریخت چون عاد و ثمود از کفر کین ❊ خون آن اطفال بر روی زمین

فکذبوه قال ع یعنی النبی فعقروها یعنی قتلوا الامام فدمدم علیهم
ربهم بذنبهم فسویها یعنی خشم گرفت بر ایشان پروردگار ایشان بگناه
ایشان پس یکسان نمود هلاک را در میان ایشان

لمؤلفه

از فضیل نافهٔ مجمل از بیان ؛ بیت لایق بر سماع شیعیان
بر که مشروح شن سیال آسان کنم ؛ جمله موی گوان را اگر اینان کنم
دل را خون کنم آرم برون ؛ از دو چشم سر چو عینی بی سئوال

مستفاد از روایات چنین که از دو خبار آنکه برادر و آثار راحت بر اندازد آن لشکر چهار نفر از اطفال صغار آن شهید ابرار یعنی حضرت امام حسین ع و دو نفر طفل صغیر از امام حسن ع و یک نفر عبد الله نام برادرزاده رضاعی سید الشهدا که جمیع اطفال صغار هفت نفر بودند در روز هنگامه خیز یوم النشور و رزمگاه یوم العاشورا در عرصه گاه کربلا با هزاران هزار جور و جفا شربت شهادت نوشیدند اول ایشان طفل صغیر بود از آنحضرت که بعد از شهادت حضرت عباس که رضوان الله علیه الطفل نزد خود طلبید و لشکر مخالف بر اصحاب آنحضرت هجوم آور شدند و بحکم المقدر علام الکاد آن گروه بدتر از قوم ثمود و عاد در امش هره فرمود که ای بیحیایان می آیند ندا در داد که یا قوم اما من مجیر یجیرنا اما من مغیث یغیثنا اما من طالب حق فینصرنا اما من خائف فیذب عنا اما من احد فیاتینا بشربة من ماء لهذا الطفل بعد از آن گروه آیا پناه دهنده هست

که پناه

که پناه دهد ما را آیا فریادرسنده هست که بفریاد ما برسد آیا طالب حقی هست که ما را یاری کند آیا کسی هست که از خدا بترسد و رفع شر اینها کفار از ما نماید آیا احدی هست که یک شربت آب بجهة این طفل بیاورد که تشنگی غلبه نموده فریاد آن شهید ابرار و شیر حیدر کرار را علی اکبر شنید که فرزند هفده ساله آنحضرت بود بر خواست و عرض کرد که ای پدر بزرگوار انا اتیک بالماء سیدی

مؤلفه

چون شنید سخن این ندا از شاه هدین ؛ اکبر آن مانند خیر المرسلین
گفت ای وجه خدای لم یزل ؛ ای نگاه ذات [illegible] مثل
بهر این نور دو چشم تشنه لب ؛ من نمایم آب از کوه فی طلب
گر بود در بحر حیوان تا تخوم ؛ باشد اندر چرخ یا قلب غیوم
آورم بر حمله از یزدان پاک ؛ گو [illegible] بر دامان خاک

حضرت سید الشهدا فرمود که امض بارک الله فیک برو ای نور دیده خداوند رفتن نور امبارک که [illegible] پس جناب علی اکبر بر کوه که ظرف آب بر دست [illegible] شریعه داخل شد در کوه را ابر از آن [illegible] لوالالباب آورد و عرض کرد که ای پدر بزرگوار آب بجهة که [illegible] برادر مرا [illegible] عطا فرما

فاخی والله عطشان لبی بدر ستیکم من فرط تشنه ام حبیب آنسرور از علی اکبر این
کلام را شنید فبکی الحسین گریه کرد وآن طفل صغیر را ابر زانو نشانید و
رکوه را گرفته بنزدیک دهان آن طفل صغیر برد وآن طفل قصد آشامیدن آب نمود بسهم
مسموم ناگاه از لشکر مشوم زسهم مسموم آمد و بر حلقوم آن طفل قرار گرفت آن طفل نو
در دامان آنحضرت شهید نمود قبل از آنکه آب بیاشامد پس حضرت امام حسین گریان
رکوه را بدور انداخت با دیده گریان نظر کان بر آسمان افکند و فرمود که اللهم
انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الخلق بنبیک و حبیبک
و رسولک بار خدایا تو گواهی بر قومی که کشتند شبیه ترین خلق تو را به نبی و حبیب

ورسول تو **لمؤلفه**

دیده افکند سوی لامکان ❊ گوهر آن شمع جمع کون و مکان
گفت ای دادار این ویرانه دیر ❊ دامنم پر خون نگر در بزم سیر
بنگر احوالی که شد خونفشان ❊ اگر احمد دید اندر لامکان
اگر احمد دید در بزم دنی ❊ بنگر اندر قتلگاه و کربلا
اگر نادیده عارفان را در ضمیر ❊ بنگر اندر روی این طفل صغیر

جلوه گر

جلوه گر گشته بشئونات جلال ❊ برزخی که گشته از خون مال مال
احمد آمد چو نکه مرآت احد ❊ جلوه مرآتش این تن الصمد
این پسر اشبه ز خلق روزگار ❊ باشد او بر احمد آن مرآت یار
بنگر اندر روی رموزات نهان ❊ سیل خون بارم از آن از دیدگان

پس از روی حزن و اندوه این ابیات را بر زبان مبارک جاری فرموده العربیة

والله ما لی انیس بعد فرقتکم ❊ الا البکاء و قرع الاسن من ندم
ولا ذکرت اللیالی التی الفناکم ❊ الا جرت ادمعی ممزوجة بدمی

و ترجمه این ابیات مشتمل بر این اشعار است

بعد هجران شما ای مهرجان ❊ نیست یار و مونسم اندر جهان
یاد وصل روزگاران چون کنم ❊ از دل پر خون جهانی جیحون کنم
سیل اشکم آید از خون دل ❊ باشد از دل تا بدیده راه گل
تخته بند عنصری دیگر چه کار ❊ جز حجاب قید از دیدار یار
وقت آن شد کاین قفس را در افکنم ❊ خویش را در بزم یاران آورم
بلکه عزم دیدن یاران کنم ❊ چاره در در انجمن خلطان کنم

طایر قدسی خدایا تا بچند ⁂ باشد اندر زیر حجابات کمند

همان کز یاران گشته فرزندان اسیر ⁂ مادر غمگین بنالد از چرخ پیر

جمله سرها بر سنان تنها بخاک ⁂ خواهران گیسو پریشان سینه چاک

این قفس بشکسته بر زمین خاکدان ⁂ بو که بر پرم بسدره آشیان

لامکانم سیر گردد بی حجاب ⁂ بی غبار ابر آید آفتاب

ذکر افول آفتاب اندر مثل ⁂ دیده بگشا پا منه اندر وحل

خواب غفلت راه کج سایر مرد ⁂ انتها سیر شد بیدار شو

ودوم از چهار طفل صغیر از اطفال آن برگزیده حضرت ذو الجلال یعنی سید الشهداء ارواحی و روح العالمین له الفداء که در یوم العاشور شربت شهادت نوشید طفلی بود که بعد از شهادت علی اکبر شهید شد و کیفیت شهادت آن طفل این است که چون جسد نورانی پاره پاره علی اکبر را حضرت امام حسین ع با چند اندوه و غمی بخیمه رسانید آن خیمه که در پی او در آن مقام مستقر بودند بروایت ابو مخنف آنحضرت آن جسد انور را مخاطب ساخته فرمود که اما انت یا بنی فقد استرحت من کرب الدنیا وهمها و قد صرت الی روح و ریحان و قد بقی ابوک و ما اسرع

لحوقه

لحوقه بک ای نور دیده ای فرزند من اما تو پس به تحقیق که راحت یافتی از بلا و محنت دنیا و رفتی بروح و ریحان جنان و به تحقیق که باقی ماند پدر تو و چه بسیار نزدیک است ملحق شدن او بتو

لسان حال آنحضرت **لمؤلفه**

نور دیده رفتی از این خاکدان ⁂ سوی روح و بزم ریحان جنان

از حصار تن حجاب چار قید ⁂ رستی و دیگر نه بینی رنج و کید

وه عجب سیری است سیر لامکان ⁂ طوبی و سدره است نیکو آشیان

دیدن روی نبی و هم ولی ⁂ اشرف لذات شد بابت جلی

ماند بابت بی‌کس این نه حجاب ⁂ انجم اندر هجر جمال آفتاب

لیک نزدیک این قفس ویران کنم ⁂ جا به بزم حضرت جانان کنم

پس بروایت بحار الانوار و در آن احوال زار طفلی از خیمه آن امام برآمد و در دو گوش او دو گوشواره بود و آن طفل مذعور و حیران بکنار ایستاده از جانب چپ و راست می نگریست و گوشواره در دو گوش آن طفل می لرزید و ناگاه هانی بن ثبیت لعنه الله بتاخت و آن طفل را هجوم نمود و آن طفل را در جلوی اهل بیت اطهار بقتل رسانید و شهربانو زوجه آنحضرت آن احوال پر ملال را دید و نظر بکشته آن طفل می نمود مانند سکته زدگان حیران مانده

وقادر بر تکلم نبود **مؤلف**

شهربانو دید چون آن حال زار ÷ گشت از بهر پسر دیده اشکبار
سیل خون از بهر آن از دیده ریخت ÷ بر گریبان و دامن چون خزان از ارغوان
بود ساکت چون مه پرشان خمول ÷ زار مینالید حیران و ملول

مؤلف گوید که مستفاد از کلمات ثقات اصحاب چنان منقدح است بخاطر این حقیر رجحان اتم
این است که این دو طفل یکی را جعفر و یکی دیگر را محمد نام بوده چنانچه در جلد تعقیب الشیعه تصریح
فرموده که آنحضرت را شش پسر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر و محمد و عبدالله و جعفر
بغیر علی اوسط که امام زین العابدین است باقی در کربلا بدرجه شهادت رسیدند
و چون شهادت علی اصغر و عبدالله باسمهما در اخبار مذکور است و شهادت
علی اکبر معروف است و این دو طفل را بنحوی که ذکر کردیم اسم ایشان در بیان شهادت ایشان
مذکور نیست که تحریر یافت لهذا باید جعفر و محمد باشند اینجا آنچه از بیان منقدح فهمیده
میشود مجملاً و در بعضی از کتب اصحاب فهمیده میشود که این طفل شهید شده بعد از علی اکبر
مسمی بجعفر بود علی هذا طفل اول که بعد از شهادت حضرت عباس بامر شربت شهادت
نوشیده اسم او محمد بوده است سوم از اطفال اربعه آنحضرت که در صحرای کربلا شهید شدند

علی اصغرست

علی اصغرست و کیفیت شهادت آن طفل صغیر بروایت سید بن طاوس رحمه و ابی مخنف این است
که چون آن امام عالی مقام بقتلگاه جوانان و شیعیان نظر فرمود کسی را کشته و بخاک و خون
آغشته ملاحظه نمود آهنگ میدان نمود الف بنفس نفیس خود کرده و ندای هل من ذاب یذب
عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجوا
الله باغاثتنا در داد چون ندای آن سید ابرار و ناله آن شهسوار آن بزرگوار آواز گریه زنان
و شعله آه آن بیکسان بلند شد پس آنحضرت کامر بر در خیمگاه آمد و بزینب خاتون رضوان الله
علیها فرمود که ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه بروایت ابی الفرج ناولوا
علیّاً ابنی الطفل حتی اودعه یعنی آن طفل صغیرم را بیاورید تا وداع نمایم پس آن طفل را
ام کلثوم بخدمت آن امام معصوم آورد حضرت فرمود که یا اختی اوصیکن بولدی
الاصغر خیراً یعنی وصیت میکنم شما را باین فرزند صغیر که او طفل صغیری است و شش ماه
از عمر آن طفل گذشته بود ام کلثوم بعرض آنحضرت رسانید که یا اباعبدالله بدرستیکه این
فرزند تو سه روز است که آب بکام او نرسیده حاضر از این قوم شربت آبی بجهت این طفل طلب نما
حضرت فرمود که بیاور این طفل را و آن طفل را از خواهر گرفت و بکنار خود گرفته روی بقوم
نمود و با گروه لعین فرمود که ویلکم قتلتم شیعتی و اهل بیتی و بقی هذا

کشتید شیعیان و اهل بیت و بنی اعمام مرا و باقی مانده است این طفلی که از تشنگی کبود
می پیچد بشیر بنی از آب و بعد هیچ اخر او رانکاه نمیباشد انحضرت با ایشان در گفتگو بود
که ناگاه تیری زهر الودی از لشکر اسدی و بروایت دیگر از حرملة بن کاهل ملعون آمد
بجانب آن امام و بحلق آن طفل صغیر فرو آمد و از گوش تا گوش او را ذبح نمود انحضرت
گریان خون آن طفل را بدست مبارک گرفته و بجانب آسمان می افکند **لمؤلفه**

خون حلقش را بجانب شاه دین ؛ کف بکف میریخت بر عرش برین
چهره سرخ زآن خون در کنار ؛ نه فلک زآن گشت گریان زار زار
آنچه باران که آید ز آسمان ؛ باشد اشک حور و هم کروبیان
ساکنان نه سپهر کردگار ؛ هریکی را دل از آن غم داغدار
کره افلاک با افلاکیان ؛ منهمر بارید بر اهل جهان

و انحضرت در آن حال فرمود که اللهم انی اشهدک علی هولاء الملاعین
الظالمین فانهم عزموا علی ان لا یبقون احدا من ذریة ال محمد ع
بار خدایا بدرستیکه من گواه میگیرم ترا برانگروه ملاعین و ظالمین که ایشان قصد آن
نموده اند که باقی نگذارند بر روی زمین احدی از ذریت آل محمد را **لمؤلفه**

ایخداوند

ایخداوند کریم لم یزل ؛ ای که ذاتت شد از امکان منفصل
برتر از ذاتت ز امکان و نه زمان ؛ نه حدود و نسبت امکانیان
نیستی جسم و نه جوهر نه عرض ؛ دور ز نزدیکی بهر موجود فرض
تو گواهی کاین گروه بت پرست ؛ گشته از جام غرور کفر مست
عزم آن بنموده این قوم جهول ؛ برکنند از این جهان نسل رسول
طفلکان زار بنگر در خاک و خون ؛ غرق گشته نیم بسمل لاله گون
اصغرم بانگ تیر خورده ایخدا ؛ خون او بنگر که پاشم بر سما
بچگان بنگر یتیم زینب جفای زار زار ؛ بین دل پرخونم از غم داغدار

پس آن نور دیده را بسوی خیمه آورده و بام کلثوم سپارده و گریست گریستن شدید و این
ابیات را بیان فرمود **العربیة** یا رب لا تترکنی وحیدا فقد اری
الکفار والجحودا قد صیرونی بینهم عبیدا یرضون فی فعالهم یزیدا
اما اخی فقد مضی شهیدا معفرا بدمه فریدا فی وسط قاع
مفرد وحیدا وانت بالمرصاد و بعضا از ترجمه آن ابیات است **لمؤلفه**

مگذار ای کریم رحیم روزگار ؛ میکن این گروه جفاکار نابکار

این بنده کان شوم غمخوار گهر تنگ ⁂ بهر زینب کی دوان گشتم شعار

از تیغ کین برادرم عباس شد شهید ⁂ پشتم شکست از غم آن شاه نامدار

ماندم درین دیار بیابان وحید و فرد ⁂ بی یار و بی انیس جگر خون و دلفکار

ای آنکه کان من احد فرد لم یزل ⁂ اندر حریم اطهر منزل مرا بیاد دار

و فرمود هون علی ما نزل بی فانه بعین الله که شان این مصائب بر من گرم خداوند جبار می‌بیند که من مظلوم مولای ما حضرت باقر ع فرموده‌اند که از آن خون قطره بسوی زمین بر نگشت پس فرمود پروردگارا این طفل من لا یکون اهون علیک من فصیل از فرزند ناقه صالح که بر بنت ز نزد تو

مؤلفه

بود صالح چون امیر المؤمنین ⁂ سروری او بُد حسین نازنین

حامل بار امامت راز باب ⁂ ناقة الله در کتاب آمد بیاب

ناقه را آمد علی اصغر فصیل ⁂ ناقه شد اندر ره جانان قتیل

سیر آن پیغمبر دنیا و دین ⁂ شان ان از رمز امیر المؤمنین

بود اندر ناقه و فرزند او ⁂ اندر اصغر دید شرح این گفتگو

اشرف معراج از پیغمبران ⁂ کربلا و قتلگاه شاه دان

مؤلف گوید

مؤلف گوید که روایت ابو الفرج معنی می‌نماید که این طفل علی اصغر ع چهارم
از اطفال صغار ابو آنحضرت که در کربلا بشرف شهادت رسیدند عبدالله ابن الحسین است
و کیفیت شهادت آن طفل نحویکه در کتاب اخبار دول و آثار اول مذکور است اینست که بعد از آنکه
از کثرت جراحات و زخمهای سنان و تیر و نیزه و شمشیر و عصا و احجار و رفتن خون بسیار
از جسد مطهر آن مفخر عالمین اعز جناب ابا عبدالله الحسین ع ضعف بهم رسانید بر تربت
قادر نبود که بر نفس مقدسه قتلگاه آرمیده مدهوش گردید و چند قدری بر نتوانست آمد حضرت
که برخیزد نتوانست باز بر خاک افتاد و از لشکر مخالفان هر ملعونی که نزدیک آن سرور عالمیان
می‌آمد بر میگشت و نمیخواست که قاتل آنحضرت آن جهان بهم باشد و یکی طفل صغیر از اولاد
آنحضرت که نام او عبدالله بود خود را نزدیک پدر بزرگوار خود رسانید و آن سرور در آن حال آن
طفل را بوسید و بوسیدن و ملاطفت آن امام منشأ تسلی آن طفل عالیمقام بود و
تسکین قلب آن امام غیر که ناگاه ملعونی از طایفه بنی اسد آن صغیر را از سلو
از کنار آن امام عالی تبار کشید و سر منور او را در برابر آنحضرت برید چنین شهید گردید
حال آن طفل صغیر را بدین منوال مشاهده فرمود غم و الم آنحضرت زیاده گردید و بدست
مبارک خود خون از حلقوم آن طفل میگرفت و بآسمان و فضا آن خون را که از آن اشبان می‌پاشید

وار سینهٔ غمناک که دردناک برمی‌آورد و میفرمود که یا رب ان یکن حبست عنا
النصر من السماء فاجعله لنا خیرا وانتقم من الظالمین یعنی
پروردگارا اگر نصرت سماوی را از ما حبس فرمودی پس بگردان این مصیبت را از برای ما
خیر و انتقام ما را از گروه ظالمین بکش

لمؤلفه

دیدهٔ آن شه ز آن غم بی‌انتها	تا شدهٔ صهبای بزم کربلا
عالمی دیدش از این عالم بدر	آنچه بزم لامکان بی خطر
شه در آن اقبال از قوسین گذشت	دید دیداری و از نعلین گذشت
دید از دیدار آن طفل عزیز	آنچه را کو عقل نتواند تمیز
گفت از شوق وصال ذوالمنن	صد هزاران پور جسم و جان من
بر فدای رهروان راه دوست	این فدا از ذات بسیار نکوست
این بگفت و کرد آهنگ سما	دیده پوشید ز اهل ماسوی

و اما دو طفل صغیر که از حضرت امام حسن مجتبی در کربلای معلی شربت شهادت نوشیدند
اول ایشان قاسم بن الحسن است که مستفاد از روایات معتبره این است که صغیر بود
و بحد بلوغ نرسیده بود که کیفیت شهادت آن معروف است و دوم ایشان عبدالله بن الحسن است

و کیفیت

و کیفیت شهادت او بنحویکه در ملهوف سید ابن طاوس مذکور است این است که بعد از افتادن
آن حضرت بر زمین گروه کفار قلیلی صبر نمودند پس مراجعت نمودند دور آن حضرت علیه السلام را گرفتند
چون عبدالله بن الحسن آن حالت را مشاهده نمود و او طفل صغیر بود و بحد بلوغ نرسیده بود
از خیمهٔ زنان روان و دوان بجانب آن سید عالمیان شتافت و خواست که خود را بعم بزرگوار
خود رساند و جناب سید الشهداء در آن حال مطلع گردید به زینب خاتون خطاب فرمود که یا اختاه
احبسیه یعنی ای خواهر این طفل را نگاهدار و مگذار که بقتلگاه آید و زینب خاتون
رضی الله عنها خود را بآن طفل رسانید و خواست که او را برگرداند و نگاهدارد آن طفل ابا فرمود
فرمود که والله لا افارق عمی یعنی از عم بزرگوار مفارقت نمیکنم بلسان حال

لمؤلفه

آن طفل صغیر گفت

آنکه اندر محفل جانان رسد	کی ز وصل یار تواند رهد
گل چو بیند بلبل آشفته حال	کی قفس آن گلشنش باشد کلال
بلکه بلبل را کمال آرزوست	از قفس رستن رسیدن وصل دوست

در آن حال بحر بن کعب و بروایتی حرمله بن کاهل لعنهما الله شمشیری بر آن حضرت حواله کرد آن سید [illegible]
و مرکز دایرهٔ امکان نمود چون عبدالله بن الحسن علیه السلام مشاهدهٔ آن احوال را نمود

فرمود که یا ابن الخبیثة اتقتل عمی ای پسر خبیثه آیا عم بزرگوار مرا میکشی دست
خود را بجهت حفظ عم بلند نمود بدنم شمشیر را دکه شمشیر بدست الطفل فرود آمد و قطع نمود که
در گوشت و استخوان دست الطفل بتعبیر آن دست آویخته شد [illegible] آن طفل
[illegible] نمود فنادی الغلام یا اماه فریاد یا اماه و بروایتی یا عماه برآورد
چون [illegible] الطفل آواز او را شنید [illegible] از خیمگاه برآمد با پای برهنه دوان
دوان واولداه واقرة عیناه گویان نزد فرزند مهربان خود آمد لیکن حضرت امام حسین ع
آن مرحوم جانباز را بر سینه داغدار چسپانید و فرمود که یا ابن اخی اصبر علی ما نزل
بك واحتسب فی ذلك الخیر فان الله یلحقك بآبائك الصالحین
ای فرزند برادر من صبر نما برآنچه بتو نازل شده و طلب اجر نما بدرستیکه حق تعالی ترا
ملحق میسازد بآبا و اجداد [illegible] حرمله [illegible] سیاه تیری بکابت الطفل
بیگناه افکنده و آن معصوم را شهید نمود علیا جناب زینب خاتون فریاد از دل مصیبت
بلند برآورد و فرمود که وا ابن اخاه لیت الموت اعدمنی الحیوة
لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت علی
السهل بعضی از مضامین این کلمات اینست للمؤلفه

ایضا

زینب آمد با دو چشم خونفشان ؛ مو پریشان حالی چون دیوانگان
دود آهش چرخ گردون نیلگون ؛ سیل اشکش خاک را دریای خون
گفت [illegible] ناز روی [illegible] ؛ کاش ویران گشتی این [illegible] اساس
کاش رفتی از ره چشمم شمع نور ؛ دیده گانم کور بودی خاک گور
کاش چسپیدی فلک بر روی خاک ؛ از سمک بودی جدا بوجی تا سماک
کاش کوه و دشت [illegible] بدی ؛ علو و سفلی همه ویران شدی

بروایت شیخ مفید در ارشاد ولی آنحضرت دست مبارک خود را بلند نمود و فرمود که اللهم فان متعتهم
الی حین ففرقهم فرقا واجعلهم طرائق قددا ولا ترض الولاة عنهم
ابدا فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا فقتلونا یعنی خداوندا
گر ایشان را مهلت داده پس تفرقه در میان ایشان انداز و دلهای ایشان را موافق
مساز و ولاة امر را از ایشان راضی مگردان که ایشان برسم [illegible] نمودن ما طلبیدند
پس بجا عداوت کردند و ما را بقتل آوردند مؤلف گوید که در احتجاج مذکور است
که چون نماند از اصحاب آنحضرت [illegible] عبدالله
وصغیر بخدمت آن حضرت [illegible] بجهت وداع نماید تیری آمد از لشکر کفار بر حلق الطفل [illegible] شهید شد

حضرت از کرب بلا بی آمد و بغلاف شمشیر خود زمینی را حفر نمود و جسد آن طفل را در آن حفیره
دفن فرمود اینکه بعضی از اهل مقاتل دفن علی اصغر را بنحو مذکور میگویند شاید عمود در اخبار نکرده
باشند و الله اعلم

للمؤلفه

خاطر از آه تو ای عالم سوختی ❖ جامهٔ غم بهر عالم دوختی
ماتم اطفال عالمگیر شد ❖ هر کسی از جان و از تن سیر شد
نه پدر با چاره در حزن گریست ❖ هفت دریا چشم نظره چون گریست
آمدت ای وقت دعا دستان کش ❖ رو نما بر عرش بر سوی سما
گوی یا رب از کرم فرما قبول ❖ این عزادار ترا حق رسول
یک امیدم مانده از رب مجید ❖ سازیم یاکی بر شاه شهید
تا نمایم نزد قبرش شور شینی ❖ روز و شب نالم فدایت جانی
باشد این درد دل و ورد زبان ❖ تا فدای تن نمایم نیم جان
بینم اندر مرگ من دیدار او ❖ جان سپارم از شعف با گفتگو
یا رب بر شیعیان فرما نصیب ❖ وقت مردن دیدن روی حبیب
شیعه آمین گوی جلدی هم بخوان ❖ سورهٔ اخلاص هم از روی جان

الحجب

النجب یا رب حز الغافرین ❖ لی بگو آمین رب العالمین

المجلس الرابع عشر

در بیان اینکه علیا جناب زینب خاتون رضوان الله تعالی علیها
و خواهران دیگر سه مرتبه بر بالین حضرت سید الشهدا
آمدند و آنحضرت را از خواب بیدار نموده یک لیلهٔ نوزدهم
شهر رمضان و دویم شب وفات حضرت امام حسن و سوم
در عصر روز تاسوعا بود

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سینه ریشان ای فیضای فراق که از گرد و غبار بساط مسند نشینان بزم وصال و مشتاق
خشک دار و لی مرتب ساخته و بر بالای مرهم زخم درونهای چاک سینه اند حضرت
منان بحث و شمان بوستان ریاحین الفت می لعل فام از قدح یاقوت قرب نوشیده
و ماندم از نا و دران بام سرا پرده مژگان ریخته اند شکر حلاوت و ندرحی بخت
فالحمد و الشکر لله رب العالمین و صلوات عالیات و سلام زاکیات
و تحیات متتالیات بر بیوتی که عقد قصبه یاقوت در حبال کجب و صحن الکحل اللهوت و امراد

سراوقات جبروت سلاطین عالم ملک و ملکوت شد اعنی ماه برج کنز و محمد الاسلام حضرت
محمدی صلعم و نور الانوار حضرت علوی و شموس مضیئه متتالیه و اقمار منیره آیات متعاقبه
منیرة الیهم فی قوله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر
منها او مثلها که بعد از سؤال عمر بن یزید از مولای حضرت صادق ع
از این آیه حضرت فرمودند که در این الف و واو نبود تحقیق تلاوت فرموده که ما ننسخ
من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها یقول ما غیبت من
امام او ننسه ذکره نات بخیر منه من صلبه مثله و مولای
حضرت رضا ع فرمودند که ان علینا آیة لمحمد و ان محمدا یدعوا الی
ولایة علی خصوصاً علی آیة الله الاکبر و اسمه الاظهر و کلمته
الانور اعنی شمس الخافقین و بدر المشرقین و ضیاء المغربین
سیدنا و مولینا ابا عبد الله الحسین ع در کتاب مناقب مذکور است
از جابر از رسول خدا صلعم که فرمودند که سمی الحسن حسنا لانه باحسان
الله قامة السموات و الارض باحسان و الحسین اسماً
من اسماء الله تعالی و الحسین تصغیر او اول بیت کبیره باید خواند

غم نصیب

غم نصیب بی غمخوار آنحضرت خصوصا بر سر حضرت نبی الله آمد و منظور عصمت حق تعالی عذرا و دنیا بعد
کبریای جلال و مظهر حیای عالم تکمیل و کمال سیاه پوشی دوران و از هر احوال باده
این جهان اعنی حضرت زینب خاتون رضوان الله علیها

لمؤلفه

انگه اندر عسر چون گریان بدی   شام کوفان زار و گریان بدی
در مصیبتهای جهد روزگار   در هر آن حسرت و لرزان بدی
از غم باب و برادر در فغان   روز و شب افتان و هم خیزان بدی
سر شکسته و کباب و سینه چاک   نوحه گر در کوچه کوفان بدی
مو پریشان رو خراشان از جفا   در اسیری مجلس دونان بدی
کیست دانی اینکه عالم از غمش   انکه در بازار کوی و بیلان بدی
زینب است این خواهر زار روزگار   در عزای غم هزارستان بدی
در سر جا آمد بیابان حسین   زان گونه ادب مضطر و گریان بدی
در شب قتل امیر المؤمنین   سیل اشکش موج طوفان بدی
در شب قتل حسن در اضطراب   با فغان نزد شه دوران بدی
عمرها سوخت از جور شه دوران   مضطر و دلخون و هم حیران بدی

مستفاد از روایات غم نشان و آثار حسرت زیشان و اخبار خونبار افشان این است
که علیا جناب زینب خاتون کبری و زینب خاتون صغری که معروفست بام کلثوم که فرزان
اند علیهما در آن وقت مضطربا زیر بالین جناب سید الشهداء ارواحی و روح
العالمین له الفداء در فتند که آن محور عالم کون و مکان و مرکز دایرهٔ امکان در جواب
بودند آنحضرت را از خواب غم و سنهٔ الم بیدار فرمودند اول آن است وقت سحر نوزدهم
شهر رمضان المبارک بود که بعد از آنکه حضرت شاه ولایت جناب علی مرتضی شربت
شراب طهور از جام شهادت تیغ زهر آبدارهٔ عبد الرحمن بن ملجم مرادی لعین ستمکاره
نوشیدند در محراب نماز در سجدهٔ نیاز ناگاه آواز فزت برب الکعبة عن لسان
گرامی در فزتو قتلنی اللعین ابن الیهودیة ورب الکعبة در رسید از این کلام
بر سامع خاص و عام و بر محراب نشینان فلق خلایق و دیدن آن سفینهٔ نجات را که در بحر
خون غلطان است و از خاک زمین بر جراحت سر ریزان و میفرمایند که و منها خلقناکم
و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و از آن خون رودهای شریف
گلگون می نمایند و از مشاهدهٔ آنحال دریا به موج آمدند و آسمانها و زمینها بر خود
لرزیدند و درهای مسجد بر بام خوردند و خروشی از ملائکهٔ ملکوت بلند شد آواز غم فزای
جبرئیل

جبرئیل امین را در میان آسمان و زمین شنیدند که میگفت تهدمت والله ارکان
الهدی وانطمست والله نجوم السماء واعلام التقی وانفصمت والله
العروة الوثقی قتل ابن عم المصطفی قتل الوصی المجتبی قتل علی المرتضی
قتل والله سید الاوصیاء قتله والله اشقی الاشقیاء از لسان
حال جبرئیل گفت **لمؤلفه**

انکه بودی ماسوی الله را دلیل ... عارفان را او مصابیح و سبیل
تشنگان را زلال دوست را ... کوثر و کافور و بحر سلسبیل
ذاکران خشک کام تشنه را ... بحر صاد و فرات و نهر زنجبیل
انکه بد مهر سماء اوصیاء ... شمس اندر انجم آل خلیل
شد ز تیغ ابن ملجم غرق خون ... کشته در محراب طاعت او قتیل
انکه گریان از غمش این نه حجاب ... از دو دیده چشم فرات و رود نیل
بر عزاداران عالم ریخت غم ... از عزیز این مصیبت شد ذلیل
صد هزاران لعن بر آن بت پرست ... کی بود آخر لعینی او اصیل
کشت ایمان را ز تیغ کفر خویش ... لعن بر روح نحس لعنا و بیل

و چون آن ندای زهره شکاف بسامع اهل بیت طاهره و احفاد و آل عبد مناف رسید زینب
خاتون صغری و ام کلثوم دختر امیر المؤمنین تا بوده باشد طپانچه بر رخساره خود زد و فریاد
وا ابتاه و وا علیاه و واسیداه بر آورد و ناله جانگداز و فغان از حسرت
بر انداز و آه و الم و خروش بر دار آن معصومه را کی آن گوش شنیده بود مگر در صحرای کربلا
در شکایت بگهر قبله عارفین و زینت عرش برین رب العالمین حضرت امام حسین
شربت شهادت نوشید و آواز غم نواز قتل قتل الحسین بگوش هر یکی آن زکیه
طاهره مطهره رسید و آن وقتی بود که جبرئیل امین دیوانه وار در میان معرکه
کربلا در عرصه کارزار کربلا بر بیقی در رسید و بدید و فریاد وا محمداه و وا
وا حسیناه و وا نور عیناه از دل پر درد میکشید و آن گاه رب العالمین
می بود صیحه میزد که تمامی موجودات ملائک و جمیع مخلوقات این تیره خاک لباس نیستی
می پوشیدند مجملا آن معصومه زار با دو دیده اشکبار به بالین حسین مظلوم آن برادر
بزرگوار آمد و این زاری نمود و از صیحه جبرئیل و ناله جانکاه آن بیکس جلیل
آگاه فرمود لسان حال زینب صغری گفت با برادران

المؤلفه

ای غریبان دیار ابتلا ❊ ای شهیدان حجاز کربلا

ای واه ناها

ای جم ناگهان ز چرخ واژگون ❊ ای جگر صد پاره ای غلطان بخون
دیده بگشا بیدار از خواب حزین ❊ بشنوید آواز جبرئیل امین
زار گویید با غم واه و وا نبی ❊ غرق خون گشته امیر المؤمنین
گریه و گویید بصد آه و الم ❊ ریخت ارکان هدایت جرم
حوریان گریه ای بنفرح کی بر زنید ❊ آسمان بار دز انجم بر زمین
از ثری تا سر بدا از آه و فغان ❊ پر شده اکنون فراز لامکان
سیل آید از دو چشم ماهتاب ❊ غرقه دامن دامن از غم آفتاب
بارد از باطن برای ما تو خاک ❊ هر ملک اندر فلک شد سینه چاک

چون آن نور دیدگان خلیل آواز غم انباز جبرئیل را شنیدند بسوی مسجد شتافتند
دیدند که مردم نالها وا اماماه و وا امیر المؤمنیناه میسرایند و میگویند قتل
والله امام عابد مجاهد لم یسجد لصنم قط و کان اشبه الناس
برسول الله و پدر ایشان بر اکنون خضاب در دامن محراب افتاده دیدند

المؤلفه

سروی که بود در اکثر رهی سردار ❊ دیگر امیر را اطوار صفحه ادوار
اکنون نظاره نمودند آن گل ایشان ❊ روان ز دیده نمودند سیل بر دامان

و فریاد وا ابتاه و وا علیناه برآوردند و فرمودند که کاش مرا مرگ در می‌یافت
و این روز را نمی‌دیدیم و کفهای مبارک آن تاجدار سورهٔ هل اتی را بر دیدها می‌مالیدند
مرتبهٔ دویم که خواهران بر بالین آنحضرت رفته و در او از خواب سراسیمه بیدار گردند و سبب
شهادت حضرت امام حسن ابو محمد را از آنکه اسماء لعینه داخل حجرهٔ طاهرهٔ حضرت امام حسن ع
گویند آنحضرت را با خواهران در خواب دیده و از زهری که معاویهٔ لعین فرستاده بود
داخل کوزهٔ آب نموده و آنحضرت از خواب بیدار شد و از آن آب نوشید فی الفور فریاد
آنحضرت بلند شد و فرمود که آه آه که بار دیگر زهر بر جگرم جان تا توانم افروخت و
از حلق تا ناف مرا پاره پاره کرد و سوخت اشک خونین از دیدگان حق بین بر رخسار
و جبین ریخت و ناله و این الحسین از دل پر درد بر کشیده و خواهران بحجرهٔ
حضرت امام حسین ع شتافتند آن برگزیدهٔ حضرت معبود را از صورت حال مطلع
ساختند و آن مظلوم بتعجیل تمام خود را بر بالین آن امام انام رسانید دید که آنحضرت
از درد دل می‌نالد و خود را بر زمین می‌غلطاند

للمؤلفه

دیده کان آینهٔ بزم حضور ∴ نور کش صفحهٔ سینای طور
آنکه از نور تسلی شده آدم صفی ∴ ناخدای کشتی نوح نجی

آنکه

آنکه بودی رهنمایان را دلیل ∴ گشت ابراهیم از مهرش خلیل
عیسی از جنبش بچارم آسمان ∴ گشت او را سایر بزم میهمان
زار مینالید آن نور بصر ∴ پاره پاره از گلو ریزد جگر
همچو نی نالید با آواز حزین ∴ خون تر از بر دیده ریزد در زمین

پس آن امام تشنه لبان با دیدهٔ گریان بغل گشود و برادر با جان و دل برابر خود را در بر
کشید و آغاز مراسم وداع فرمودند و حضرت امام حسن ع فرمود که یا حسین آنچه جد
بزرگوار و پدر عالی مقدارم در بارهٔ شهادت من فرموده بودند واقع شد و یقین
دانم که بعد از من واقعهٔ شهادت تو نیز واقع خواهد شد یا اخی یا حسین اینک جد
و پدر و مادرم را در خواب دیدم که مرا نوید خلاصی از محن دنیا و در فردا آخرتم
مهمانی میدهند در ظل سدرة المنتهی و شجرهٔ طوبی وا دادند و چشم انتظام خود را چون
غم انجام سیلاب شد و از این کوزهٔ آب نوشیدم از حلق تا ناف بریده شد پس
حضرت امام حسین ع قصد آشامیدن از آن آب نمود حضرت امام حسن ع کوزه را
از دست آنحضرت گرفته بر زمین افکند و سنگ را هم ضعیف کرد از آن آب بر سید زمین
شاخ شاخ میشد پس ساعت بساعت درد آنحضرت شدید تر و اضطرابش بیشتر تا طلی

آفتاب فی برآن سرور عارض شد طشتی در برابر آنحضرت گذارده بروایت جماعتی بنی امیه
یقذف علیه الدم ویخرج کبده قطعة قطعة من السم خونی که مسموم بود
در آن طشت و از شدت سم جگر آن امام همام پاره پاره در آن طشت میریخت و بعضی از
کتب معتبره هفتاد پاره جگر مذکور است که در آن طشت بیخت و یکصد و هفتاد پاره نیز گفته اند
پس آنحضرت بجناده فرمود که لقد سقیت السم مرارا ما سقیته مثل هذه
المرة لقد تقطعت قطعة قطعة من کبدی فجعلت اقلبها بعود
معی یعنی بتحقیق که مرا مکرر زهر ستم خورانیدند لکن مثل این دفعه واقع نشده بود بتحقیق که قطع
نموده و پاره پاره گشته جگر مرا چوبی که با من بود آنحضرت گرفته و کرد پاره های جگر را این رو
و آن روی دیگر را

مؤلفه

ریخت بار طشت خوناب جگر ‖ عرش بارید از جگر خون از بصر
طشت گردون شد از آن ابر زخون ‖ شد جبین چرخ ز آن خون لاله گون
سوخت ز آن غم جان این مینا قباب ‖ ماه بارید آب و آتش آفتاب
هر جگر را هر دلی بینم کباب ‖ در تنور سینه هر شیخ و شاب
از چه نابد از دو چشم سیل خون ‖ بینم اندر سینه دل دریای خون

مجلس

مجمع طوفان دل است از مردمک ‖ کرده دامن لاله گون دل پر نمک

مجلس

در ذکر بعضی از کمالات آن سرور و بیان خصال حضرت قاسم ابن الحسن و تزویج آن بزرگوار
سپردن فاطمه دختر سید الشهدا را بمهر شهادت بعقد آن سرور با علامات آن تزویج
بتزویج اینکه حجله او در ریاض جنان خواهد بود جناب سید الشهدا روحی و روح العالمین له
الفدا اینچنین فرمود

مؤلفه

زین سبب بیکان امام راستین ‖ روز عاشورا بعهد محسنین
خواست از زینب بچشم اشکبار ‖ جبه از رخت برادر را بیار
با دل پر حسرت و درد و محن ‖ کرد بر اندام وی رسم کفن
حجله را از پرده دل ساز کرد ‖ دختر و قاسم بهم همراز کرد
کرد بر عهد برادر پس وفا ‖ آن خلیل اندر منای کربلا
طبل شادی لیک چرخ از کینه زد ‖ سنگ بر دو ماه را بر سینه زد
بر جهانی روز روشن کرد تار ‖ بست از حنا دست قاسم را نگار
از غمی خون از دل گردان چکید ‖ قامت شان از غم قاسم خمید
کرد اندر رزمگاه پر ملال ‖ جسم قاسم را ز کینه پایمال

گر ز آن ماتم جهانی اشکبار ❊ لاله هر دل از آن شد داغدار
نجم ثاقب چون نگریم من زشین ❊ از غم داماد شاه دین حسین

مرتبه ششم از مراتب ثلاثه کرد زینب خواتون کبری بر بالین جناب سید الشهدا رفت و آنحضرت را از خون غسل بحال فرمود عصر تاسوعای محرم الحرام از عروجه کربلای معلی بود و کیفیت آن واقعه جگر گداز آنکه برده از راحت بر انداز این است که بعد از آمدن شمر لعین و مجبر ساختن عمر سعد را بقتال آن امام بحق تین در ترک امارت ری و اختیار آن ملعون قتال با آنحضرت را و امر نمودن آن کافر بلشکر شقاوت اثر که یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری یعنی ای لشکر خدا سوار شوید و بشارت دهی شما را البور باخت یعنی بت پرستان شام و سجده کنندگان لات و عزای کوفان بخز آن شام نبو سنگین دلان از رحمت حق دور و یزید پرستان باطل کوه سوار شدند و رو بخیمه‌گاه آن امام [؟] امکان و مرکز و مدار دایره کن فکان نهادند و این حرکت بعد از عصر تاسوعا بود و در آن زمان آن امام مظلوم ان بر در خیمه تکیه نشسته و اصلاح شمشیر خود میفرمود ناگاه دیده حق بینش بخواب رفت و سر مبارک را بر زانو نهاد مؤلف گوید ای شیعیان مسلمانی

مؤلفه

گر آن سر را بزانو نهاد کرام سر بود ❊ ❊

بود آن سر

بود آن سر سرور دنیا و دین ❊ مظهر اسرار رب العالمین
بود آن سر محرم بزم دلی ❊ در حریم بارگاه کبریا
بود آن سر قبله ارباب راز ❊ عارفان را کعبه در وقت نماز
بود آن سر آنکه در بزم شهود ❊ قدسیان کردند بهر وی سجود
هر که روح خود نکردی سوی او ❊ طاعتش مقبول نی بی گفتگو

و فی الکامل من قصد توجه بکم و فی الزیارة مولینا القائم عج وانتم جاهنا اوقات صلوتنا و صیامنا و استغفارنا و فی الزیارة السلام علیک یا وجه الله المضیئ و قال عج فاینما تولوا فثم وجه الله **مؤلفه**

بود آن سر آن در یتیم ❊ کو بدی وجه خداوند قدیم
بود آن سر مصدر [؟] در کجو ❊ بود آن سر که هر چه بود او را جهر بود
بود آن سر مکمن در حجاب ❊ انتهای سیر این هستی نما
بود آن سر نقطه باء حروف ❊ بهر عود جمله سوی آن رؤف

❊ انتهی المخلوق الحمد لله ❊

گر وی هستی رفته در خواب بود ❊ اهل معنی را ز حق میراب بود

مجلس

چون حضرت زینب خاتون آواز سم ستوران و هایهوی و صیحهٔ لشکر مخالفان را
شنید مضطرب شد نزد برادر آمده گفت که یا اخی اما تسمع هذه الاصوات
قد اقتربت ای جان برادر مگر نمی‌شنوی صدای دشمنان را و شیههٔ اسبان ایشان را که نزدیک
رسیده‌اند آن حال آنحضرت [illegible] **نظم**

ای کرده خواب راحت در [illegible] بیدار شو ⁝ ای [illegible] چشم [illegible] بیدار شو ⁝

لمؤلفه

دیده ببسته سر بزانو [illegible] ⁝ جنگ لشکر کوفی نگر بیدار شو ⁝
بیجای [illegible] ⁝ بنگر [illegible] جهان بیدار شو ⁝

پس آنحضرت سر مبارک از زانوی غم برداشته و فرمود که ای خواهر در این ساعت جدم و پدرم و مادر
و برادرم را در خواب دیدم [illegible] یا حسین انک رایح الینا عن قریب **نظم**

خواب [illegible] ⁝ [illegible] نگذاشتی ⁝
مادرم فرمود [illegible] حسین [illegible] ⁝ [illegible] نگذاشتی ⁝

ای حسین در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد و از محنت [illegible] آنحضرت [illegible]
عقبی [illegible] خواهی آمد و از [illegible] دنیا خلاص خواهی شد [illegible]
شنید

طپانچه بر صورت خود زد و بیتابی نمود و صیحهٔ واویلا برآورد حضرت امام حسین ع فرمود که
مهلا لا تشمت القوم بنا یا اخت اسکتی رحمک الله ای خواهر آهسته [illegible]
در ناله [illegible] دشمنان از الشماتت [illegible] برمیاور [illegible] حال آنحضرت **لمؤلفه**

آهسته [illegible] خواهر ⁝ همواره دل فغان برآورد ⁝ آهسته [illegible] زار شیون ⁝
همواره سکینه [illegible] ⁝ آهسته [illegible] ⁝ همواره [illegible] سکینه ⁝
آهسته [illegible] ⁝ همواره [illegible] ⁝ آهسته [illegible] ⁝
همواره [illegible] ⁝ آهسته [illegible] مغموم ⁝ همواره [illegible] کلثوم ⁝
آهسته [illegible] ⁝ همواره [illegible] جانکاه ⁝ [illegible] ⁝
یکدم [illegible] ⁝ [illegible] ⁝ [illegible] ⁝

مجلس

پس حضرت عباس بعرض آنحضرت رسانید که یا اخی اتاک القوم
ای برادر لشکر رسید حضرت امام حسین ع فرمود که [illegible] استعلام [illegible]
حضرت عباس با بیست نفر نزد آن لشکر شقاوت اثر آمده و از ارادهٔ ایشان پرسید عرض
کردند که ما مأموریم [illegible] حکم امیر [illegible] مقاتله حضرت عباس [illegible] قوم برادر
بزرگوار را مطلع ساخت حضرت فرمودند که ان استطعت ان تؤخرهم الی غد

وتلقيهم عنا العشية لعلنا نصلي لربنا الليلة وندعوه ونستغفره
فهو يعلم اني احب الصلوة له وتلاوة كتابه وكثرة الدعاء والاستغفار
ای برادر اگر میتوانی ایشان را راضی کن که محاربه را بفردا اندازند که امشب را مشغول دعا
واستغفار بحضرت کریم کنیم که خداوند جلیل میداند که من دوست دارم نماز و تلاوت کلام الله
و دوست میدارم دعا و استغفار را پس حضرت عباس با آن لشکر گفتار رو بدبختان
خونخوار الزام و اصرار فرمود بجوی که از لشکر شقاوت اثر خروش برآمد مجملا ابن سعد اللعین
از خروش لشکر کین رسیده محاربه را بفردا انداخت و لیلة العاشورا باین بیان مهلت داد

لمؤلفه

شد در آن شب با فغان و شورشینی　　درد عاشقان مظلومان حسینی
مشکل الحسد بود در معراج یار　　با نیاز و راز با پروردگار
گه بدی فکر زنان و خواهران　　گاه در سیر فرای لامکان
گه بفکر نوجوانان می فتاد　　طیر روحش که به سدره پر گشاد
گاه از قید تعلق در خروش　　گاه در بزم وصال رفتی ز هوش
گه بفکر کوفه و شام خراب　　گاه از فیض شهادت کامیاب

گاه

گاه در فکر اسیران حزین　　گه ز مستی دور با جانان قرین
گه بفکر دوری ارض حجاز　　گاه غرق بحر عشق بی مجاز
گه قیام و گه رکوع و گه سجود　　بود اندر راز با رب ودود
گه در استغفار و گاهی در دعا　　عاشقان را شد دلیل و رهنما
هر که را میلی است بر بزم ملوک　　اهل حق باید کند سیر سلوک
غیر جان دادن درین ره کام نیست　　وصل یار اینجا ره حکام نیست
تا ز نعلین علایق نگسلی　　کی ببزم طور سینا پا نهی
در محبت آنچه اول فرض شد　　ترک غیر از ذات مطلق عرض شد
فاش شد میزان عشق عارفان　　این بود ره الصلای رهروان
هر که آید گو بیا در رو شتاب　　شد زوال و روشن آمد آفتاب
ختم گردان بر کریمان زین گفتگو　　شکر کی از شاه جملی دیگر بگو
عمر کوته قصه سلطان دین　　گر بگویی تا بروز واپسین
اندکی نا گفته باشی در حساب　　گر کنی نه چرخ را پر از کتاب
همان جام دیده کی لبریز خون　　از غم آن عرصه دریای خون

شیعیان را چون جگر بکداختی ❊ اخگر اندر لاله ی دل آختی
همان ده دست خود کشا بهر دعا ❊ کوی از سوز درون یا ربا
ای کریم ای شاه رب العالمین ❊ زایرم زین بغز دوک برین
یعنی اندر کربلا با شور و شین ❊ زایرم فرما شاه دین حسین
در کتاب زایران شاه دین ❊ ثبت فرما نام ایشان آفرین
از قلم بر لوح کو روح الامین ❊ نام او نویسند نام من از زایرین
صورت معنی من از شیعیان ❊ باشد اندر دفتر شاه جهان
اگر عمرو مجاور سازیم ❊ این دل افسرده ام بنوازیم
این دعا در حق ما شیعیان ❊ مستجاب آیدیا یا رب جهان
شیعه آمین کو و اخلاص دار دور ❊ حمد از فرمان ده رب ودود

المجلس الخامس عشر در بیان شداید و بلایای سکینه خاتون دختر کی در سفر کربلای معلی تا شام با آنستید دو جهان در هشت موضع در شداید و کران کذشته و جمله از احوالات آن معصومه است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سکینه

سکینه محمد سفینه عمری قلوب را از امواج کبار و تواتر خطیئات اسیر ساحل نجات رسانید طاعت شکر ذورق خلاصی افسرده را از کرداب بلای خطورات ویح الیلم و کدورات و سایر وحشتی ککیرهای رهانند پس حمد و شکر لازم لک الحمد ولک الشکر یا رب العالمین زاد کرای بی رستم را لازم و در راحله کو جسته را اغتنمت است که تواند با ین زاد و راحله از حقیقی عالم ناسوت مسافر ربایه فی ملکوت کشور حیرت و بهشت کلستان انوار کرید و سر رضا و عظمت را ببرد رک یا جهت برنم الاهوت ساینده نشانند مرقات حمد و شکر است و آن اشارت و دلیل است بر معرفت و محبت عموره که محمد و علی و آل طیبین ایشان علیهم السلام است و این محبت و اخلاص ایشان میزان و آن اداء مزد اجر و اعطای حق الدین و اداء حقوق موالی و معرفت را عرض است که کنایه است از مودت فی القربی اعنی محبت و وداد محمد و کونین و مطاهر شتستین سیده النساء و مولینا الحسین که قاتل اشراله و الحسین بعد از محبت محمد و علی و فاطمه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین شیخ صدوق بسند متصل از انس بن مالک روایت میکنند که در ماه رمضانی که امیر المؤمنین در آن شربت شهادت نوشید کفت امام حسن فرمود که یا ابا محمد بر منبر بالا رو و بعد از حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالتپناهی بکو که لعن الله ولدا عق ابویه لعن الله ولدا عق ابویه

لعن الله والدا عق ابویه لعن الله عبدا ابق من موالیه لعن الله
غنما ضلت عن الراعی خدا لعنت کند فرزندی را که عاق والدین هم باشد
تا سه مرتبه و خدا لعنت کند بنده و غلامی را که از مولای خود فرار نماید و خدا لعنت کند
گوسفندی را که از راعی و شبان خود رو بر گرداند و از منبر فرود آمد بعد از ادای امور
و فرود آمدن از منبر خلایق نزد آنحضرت آمده عرض کردند که یا ابن امیر المؤمنین ع
و ابن بنت رسول الله از این حدیث ما را خبر ده که مراد چیست فرمود که جواب نزد
امیر المؤمنین ع است پس امیر المؤمنین ع فرمود که با رسول خدا صلعم بودم در زمانی که
بعمل آورد او را فضرب بیدک الیمنی فاخذ بها فضمها الی صدره
ضما شدیدا پس فرمود که یا علی عرض کردم که لبیک یا رسول الله فرمود که من
و تو پدر و مادر این امت میباشیم خدا لعنت کند کسی را که عاق ما باشد بگو آمین
گفتم آمین و فرمود که انا و انت مولینا هذه الامة من و تو مولی و آقای
این امت میباشیم خدا لعنت کند کسی را که از ما فرار کند بگو آمین گفتم آمین و فرمود که
انا و انت راعی هذه الامة من و تو راعی و شبانان این امت میباشیم خدا
لعنت کند کسی را که از ما گمراه شود و رو بر گرداند بگو آمین گفتم آمین پس امیر المؤمنین ع

فرمودند

فرمودند که شنیدم از دو نفر که با من آمین گفتند از رسول خدا صلعم پرسیدم که این دو نفر
که بودند که با من آمین گفتند فرمود جبرئیل و میکائیل بودند و در عوالم العلوم مرویست
که رسول خدا صلعم با امیر المؤمنین ع فرمودند که بیرون رو و ندا کن در میان خلایق که
الا من ظلم اجیرا اجره فعلیه لعنة الله الا من تولی غیر موالیه
فعلیه لعنة الله الا من سب ابویه فعلیه لعنة الله ای خلایق
آگاه باشید کسیکه ظلم کند اجیری را در مزد و اجرت او پس بر او باد لعنت خدا آگاه باشید
کسیکه غیر مولای خود را دوست دارد پس بر او باد لعنت خدا آگاه باشید کسیکه سب کند پدر
و مادر خود را پس بر او باد لعنت خدا پس بعد از ادای امور عمر بن خطاب از حضرت
امیر المؤمنین ع سؤال نمود که آنچه فرمودی تفسیری دارد یا نه حضرت فرمودند که خدا و
رسول دانا ترند پس عمر العین با جمعی از اصحاب بخدمت حضرت رسول صلعم آمدند عمر العین
سؤال نمود که یا رسول الله تفسیر این ندای امیر المؤمنین ع چیست بفرمایید حضرت فرمود
که بلی من فرمودم او را که ندا کند که الا من ظلم اجیرا اجره فعلیه لعنة الله
الله تعالی میفرماید که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو
ای محمد صلعم که من از شما مزدی در تبلیغ رسالت نمیخواهم از دینار و درهم مگر اینکه مزد

واجرت من که دوستی اقربای من و مودت حسن وحسین وذریه ایشان است پس هر که اجر
مرا ادا نکند براو باد لعنت خدا و امر فرمودم که ندا کند که من تولی غیر
موالیه فعلیه لعنة الله حقتعالی میفرماید که النبی اولی بالمومنین
من انفسهم رسول خدا اولی است بمومنین از نفسهای ایشان ومن کنت مولاه
فعلی مولاه وکسی را که من مولای او بودم پس علی مولای او است فمن تولی غیر علی
فعلیه لعنة الله پس هر که غیر علی را دوست دارد براو باد لعنت خدا و امر نمودم
که ندا کند که من سب ابویه فعلیه لعنة الله وانا اشهد الله واشهدکم
انی وعلیا ابوا المومنین ومن گواه میگیرم خداوند را وگواه میگیرم شما را بدرستیکه
من وعلی پدر مومنین میباشیم پس هر که یکی از ما را سب کند پس براو باد لعنت خدا
پس عمر العین برآمد وگفت که یا اصحاب محمد رسول خدا تاکید کرد رسول خدا در غدیر خم ونیز امروز در ولایت
امیرالمومنین فرمود در غیر آن تاکید امروز شدید تر بود از آنها **مؤلف گوید**
که از این حدیث ظاهر شد که مزد اجرت تبلیغ رسالت مودت فی القربی است که اکرم
ایشان حسنین میباشند ومحبت حسین از اقتضای ذات علامه آن این است که هر که را
که آنحضرت دوست داشت باید دوست آنحضرت بادوستان او دوست باشد یعنی محبت محبوب محبوب

لازم است

لازم است **لمؤلفه**

هیچ دانی بر ضمیرم چیست راست ❖ چیست گویم آنکه منظورم بدوست
هست در اخبار آل اطهار راز ❖ منجلی بر نزد ارباب نیاز
مزد اجر احمدی باشد حسین ❖ حب وی بر جمله زر شد فرض عین
از زراری هر که نزد آن شهید ❖ بود محبوب القلوب اندر نوید
باید آن محبوب نیز از شیعیان ❖ دوست تر باشد زشاه یاوران
آنکه محبوب القلوب شاه بود ❖ کو یعنی در آن فلک که ماه بود
شاه هدی از اهل جمع دختران ❖ یکی بد او را مونس و آرام جان
آنکه بر شه بجهان نشی شور شین ❖ بد سکینه مرحم داغ حسین
شاه هدی را بود از جان دوست تر ❖ از بنات آنمه جان محبوب تر
زان سبب او را جدا از جان نکرد ❖ در حجاز از آن گنج را پنهان نکرد
داشت با وی در سفر پس از نهم ❖ تا که آورد تا بارض کربلا
بود با وی در مقام التفات ❖ در اسیری رفتنش حیران و مات
از تکلمهای آن جهان ❖ با پدر یعنی امام انس و جان

با بلاهائی که بر آن سر رسید ۞ کربلا و شام تا نزد یزید
بر ضمیرم چون خطور آن داستان ۞ آهم آید سینه را آتش فشان
از دو دیده اشکم آید زار زار ۞ همچو در هجران گل نالد هزار

مستفاد از اخبار غم آثار و روایات نمکپاش جراحات دلفکار این است که بر علیا جناب سکینه خاتون رضوان الله علیها در واقعات کربلا و حکایات واقعه بعد از شهادت در آن زمان محنت اساس امورات واقعه در شام غم انجام در هشت موضع بسیار دشوار گذشت مصرع آری گذشت لیک بگویم چسان گذشت ۞ اول از مراتب ثمانیه که در کربلای معلی بر آن معصومه دشوار گذشت لیلة العاشور بود در استماع وعظ سید الشهدا و در متفرق شدن بقیهٔ لشکر از اطراف آنحضرت و کیفیت آن واقعه بدین نوع است بروایت عوالم العلوم از مسعودی در کتاب مروج الذهب که در لیلة العاشور مقدار لشکر آنحضرت هزار نفر سواره از اهل بیت و اصحاب بودند و بقدر صد نفر پیاده و از کتاب نور العین نقل شده از سکینه خاتون دختر سید الشهدا آمده که شب ماهتابی بود در میان خیمه نشسته بودم که از پشت خیمه صدای گریه شنیدم از ترس اینکه مبادا اسباب زنان و خواهران مطلع شوند هیچ نگفتم لیکن از خیمه بیرون آمدم و دلم گواهی بخیر نمیداد و در راه پا بر دامن نهم

میزدم

میزدم و میافتادم و برمیخاستم چون بیرون رفتم دیدم پدر بزرگوارم نشسته و اصحاب آنحضرت در دور او میباشند پس شنیدم که پدرم به ایشان میفرمود که شما آمده اید با من بجهت آنکه چنان میدانستید که من بکوفه میروم که با من بیعت کرده اند بدل و زبان حالا معلوم شد که شیطان بر ایشان غالب شده و خدا را فراموش کرده اند و الآن لیس لهم مقصد سوی قتلی و قتل من یجاهد بین یدی و سبی حریمی بعد سلبهم حال بدانید که ایشان را مقصود نیست مگر کشتن من و یاوران من و اسیر کردن زنان من و غارت کردن اینها و من میترسم که شما ندانید یا بدانید و شرم کنید و مکر و خدعه در نزد ما اهل بیت حرام است پس هر کس که کاره باشد در یاری ما برگردد در این شب زیرا که شب پرده ایست که کسی نمی بیند و هر کسیکه ما را یاری کنند کان نکوها با ما خواهد بود در درجات عالیه جنان لسان حال آنحضرت است

لمؤلفه

خدعه اندر مذهب ما شد حرام ۞ ما ان بدانید ای گروه خاص و عام
من شوم فردا ز تیغ کین شهید ۞ خواهران و دختران از من امید
بعد غارت بر اسیری خوار و زار ۞ لوحش کو بر ناقه عریان سوار
که بکوفه گاه بر شام خراب ۞ ناله کو خونناب از چشم پر آب

قصهٔ ایشان نماید در بیان ❊ شرح در این مجلس ای یاوران ❊
هر کرا میل شهادت بر سرست ❊ همان رسیده وقت فا حد بر درست ❊
هر که جان در راه ما دارد ز نقد ❊ گردد اندر خلد با همنشین ❊
هر که بود با سعادت همقرین ❊ گو برو این شربت از این سرزمین ❊
جز دو اگرای حیدر تکلیف نیست ❊ گر تو میخواهی برو خواهی بایست ❊

و بتحقیق که جد بزرگوارم خبر داد که و لیدعی الحسین یقتل بطف کربلاء غریبا وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی و نصر ولده القائم فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب و بیکس و تشنه لب کسیکه او را یاری کند بتحقیق که مرا یاری کرده است و فرزندش قائم منتظر را یاری کرده و اگر کسی بزبانی ما را یاری کند در حزب ما خواهد بود قالت سکینه خاتون میگوید که والله ما اتم کلامه الا و تفرق القوم من نحو عشره و عشرین بخدا اگر هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که جماعتی از بیوفایان که بطمع دنیا بان رسیده اسرا عراض داشتند طریق بیوفائی را پیش گرفته در وادی ضلالت منسلک شده دسته دسته ده ده بیست بیست از آن بیابان متفرق شدند و کسی نماند با آن امام غریب بیابان ابتلا مگر اندکی که از هفتاد زیاده و از هشتاد کمتر بودند لمؤلفه

آن منافق

آن منافق پیشگان بی پرست ❊ که از صهبای غفلت گشته مست ❊
از نماز و کعبه رو برتافتند ❊ بر هوای نفس خود بشتافتند ❊
هیچیک نا کرده یکدم پاس الست ❊ رو بها مولا نهیچ و پست پست ❊
کافر از مؤمن جدا آمد بیان ❊ چون ز محفل شد ای امتحان ❊
ماند هفتاد و دو تن کز نور بود ❊ آن کسان از بهر حق کرده سجود ❊
بنده وار و جان نثار و جان سپار ❊ دیده اندر پرده نور روی یار ❊
آن زر از ری شنوای اهل دل ❊ کی شعاع از شمس گردد منفصل ❊
نور حق از حق نمیگردد جدا ❊ کعبه شد با حجاز و کربلا ❊

مجلس

و دیگر سکینه خاتون میگوید پدر بزرگوارم را دیدم که سر مبارک بزیر افکنده و در کمال حزن و اندوه بود چون این را دیدم گریه بر گلویم گره شد آنگاه خود را حفظ کردم و رو باسمان کرده گفتم که اللهم انهم خذلونا فاخذلهم خداوندا ایشان ما را یاری نکردند تو ایشان را واگذار و دعای ایشان را مستجاب مکن و در زمین مسکنی بجهة ایشان قرار مده و فقر را برایشان مسلط کن و از شفاعت جدم ایشان را بی نصیب گردان سکینه خاتون میگوید برگشتم گریه و اشک از دیده میریختم عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت ای جان من چه شد

قضیه را از برایش نقل کردم از زبان حال سکینه خاتون است **لمؤلفه**

عمه جان رفتند یاران حسین ❊ سیل اشکم زان چکد با شور و شین
این گروه بیحیای عرصه تنگ ❊ بدتر از کفار تاتار و فرنگ
دست از یاری ما برداشتند ❊ کعبه را دار القضا انگاشتند
باب من تنها و سر افکنده پیش ❊ دیده ام زان اشکبار و سینه ریش
چون ننالم چون نگریم زار زار ❊ باب تنها ما غریب و خوار و زار

چون عمه ام این قصه را شنید ناله واجداه و اعلیاه و احسناه و احسیناه و اقلة ناصراه برآورد و میگفت که نمیدانم چگونه ما از دست این دشمنان خلاصی خواهیم شد کاش ایشان راضی میشدند که بعوض برادرم ما را هلاک کنند زنان اهل بیت از گریه او جمع شدند و شروع بگریه و زاری نمودند آواز گریه زنان بگوش آن امام انس و جان رسید آنحضرت برخاست پا برهنه بی زنان و اشک ریزان بسوی خیمه زنان آمد و فرمود که این صدای گریه چیست عمه ام پیش آمد و عرض نمود که ای برادر ما را بمدینه برگردان آنحضرت فرمود که چگونه میتوانم با این کثرت دشمنان گفت اجل ذکرهم محل جدك و ابيك و جدتك و اخيك جلال في قدر

جلد

جده و پدر و مادر و برادر خود را ایشان که شاید تو را نشناسند **لمؤلفه**

یادشان آور که ای قوم لعین ❊ جده من باشد رسول پاک دین
آنکه قرآنش لسان معراج جای ❊ بر تمامی کاینات او رهنمای
باب من باشد حیدر امیر المؤمنین ❊ سر حق اسرار رب العالمین
مادرم نور زمین است و زمان ❊ روشن از نورش زمین تا لامکان
جده ام زوج رسول پاک دین ❊ بر تمامی خلق ام المؤمنین
از چه ره گردید بر من راه تنگ ❊ ره رهید مرا و نهم سوی فرنگ
در گذشتم از عراق و از حجاز ❊ چیست دیگر عذر بر گوئید باز

حضرت فرمود که ذکرتهم فلم یذکروا و وعظتهم فلم یتعظوا و لم یسمعوا قولی کفر با ایشان کوشش نکردند موعظه کوم نپذیرفتند و گوش سخن من ننهادند و ایشان جز کشتن من چیزی در نظر ندارند و لا بد آنان تو دلی علی الثری جد یک آه آه چاره نیست مگر اینکه مرا در خاک افتاده به بینند و لکن شما را وصیت میکنم بتقوی و صبر و این را جد شما خبر داده است که خلف نمیشود وعده او و شما را بکی میسپارم که هر گاه او پرده کسی را بدرد کسی دیگر آنرا نمیتواند بپوشید دوم

از مراتب ثمانیه که در کربلای معلی بر سکینه خاتون دشوار گذشت در شهادت علی اکبر شد
بود و کیفیت آن به روایت شیخ مفید علیه الرحمه اینست که از جابر بن عبدالله روایت
میکند که چون علی ابن الحسین را شهید کردند جناب سید الشهدا داخل خیمه شد و سیل
از بحر دیده کان جاری از چشمهای آن شاهزاده جاری بود لمؤلفه

شد چو اکبر از جفا و کین قتیل ⁂ دیده شه چون فرات و رود نیل
سیل سان بارید آهش از نهار ⁂ بر فلک میرفت با فریاد و داد
داخل خیمه شد آن دل سوخته ⁂ دیده کان بر چرخ گردان دوخته
ماتم و حیران ز بی‌مصیبت چون کنم ⁂ چاره آرم یکسره همراه کنم

علیا جناب سکینه خاتون چون حالت پدر را از آن‌گونه فلک الافلاک امر مشاهده نمود عرض کرد
کر یا ابه مالی اراک تنعی نفسک و تدیر طرفک ابن اخی علی اکبر
بزرگوار تو را چه رسیده است که نزدیک است که روح مقدس از جسد مطهر آبایت پرواز
کند و چشمهایت بهر طرف میگردد در برادر بیچاره و دل برابر علی اکبر کجاست لمؤلفه

کو مرا روح تن و آرام جان ⁂ روح بخش جسم و نور دیده کان
کو شبیه صاحب معراج یار ⁂ اشبه احمد ز خلق روزگار

کو مرا

کو مرا آن مهر گردون وفا ⁂ آسمان عصمت بدر حیا
کو علی اکبر آن سرور برم ⁂ از چه رو یکدم نمی آید برم

حضرت فرمودند که قتلوه اللئام ای نور دیده علی اکبر را این گروه شقاوت اثر
بدرجه شهادت رسانیدند و او را کشتند و جسد او را پاره پاره کردند چون سکینه
خاتون این سخن را شنید فریاد وا اخاه و وا مهجة قلباه برآورد و خواست
که از خیمه بیرون آید جناب سید الشهدا از عقب او دوانیده فرمود که یا سکینة
اتقی الله و استعملی الصبر یا سکینه از خدا بترس و در مصایب روزگار محنت اثر
صبر نما سکینه خاتون گفت که یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها
ای پدر جان چگونه صبر کند خواهری که برادرش کشته باشند و پدرش تنها که در خیمه گشته باشند
و جمعیت او را متفرق ساخته باشند و یاران او را پراکنده کرده باشند لمؤلفه

صبر است علاج این مصیبت ⁂ اما چکنم کجاست طاقت

سوم از مراتب ثمانیه که بر سکینه خاتون در کربلای معلی دشوار گذشت روز وقت وداع
حضرت سید الشهدا ع بود و کیفیت آن به روایت صاحب منتخب و غیره بدین نوع است
که بعد از شهادت الطفل که حضرت ابو الفضل العباس شمشیر زمین را حفر نموده دفن کرد

آنحضرت اسبی جنگی را بحضور آورده برای رسول خدا سوار شده و بدر خیمه آمد و ندا کرد که
یا سکینة یا ام کلثوم یا زینب علیکن منی السلام ای دختران نورسیده
و ای خواهران بیکس ای یتیمان بی پدر و ای بی پرستاران و ای محنت کشان بی غمخوار ای عیال
بی مونس و ای اطفال بی معین ای غریبان دیار کربلا و ای اسیران رنج و عنا اینک نوبت
بی پرستاری شما رسید و اینک زمان بی مددکاری شما در آمد اینک وقت رفتن من رسید
و اینک نوبت شهادت من در آمد زنان و دختران چون این کلمات آتش فشان را از آن
سید مظلومان شنیدند از خیمها بیرون ریختند و بدور شمع قد آنسرور پروانه وار
گردیدند سکینه خاتون که دختر آنحضرت بود و مادرش رباب دختر امرء القیس بود آنحضرت را
تعلق بسیار بخود و مادرش بود حتی اینکه در بارهٔ ایشان فرموده لعمرک اننی
لاحب دارا تکون بها سکینة والرباب گویا تو که من بسیار دوست میدارم
خانه را که در آنخانه سکینه و رباب بوده باشند احبهما و ابذل جل مالی و
لیس لعاتب عندی عتاب ایشانرا دوست میدارم من نه سهل است که همه
مال خود را صرف ایشان میکنم و کسی را نمیرسد که مرا عتابی نماید از آنجمله **مجملاً**
سکینه خاتون با دیدهٔ گریان و سینهٔ بریان و آه آتش افشان بخدمت پدر مهربان

آمد گفت

آمد گفت حضرت امام حسین آنمخدره را بسیار دوست میداشت او را بر سینهٔ مبارک چسبانید
و اشک از دیده‌های آنمخدره گرفت ملاطفت با یک میکرد و میفرمود که سیطول بعدی
یا سکینة فاعلمی منک البکاء اذا الحمام دهانی زود باشد که زمان
گریه برسد و بطول خواهد انجامید گریهٔ تو بعد از آنکه من از پیش تو بروم لا تحرقی قلبی
بدمعک حسرة ما دام منی الروح فی جثمانی ای سکینه گریه مکن و دل
سوزان از اشک دیدهٔ خود تا روح در بدن من است فاذا قتلت فانت اولی
بالذی تاتینه یا خیرة النسوان چون من کشته شوم تو که فرزند نازپرورده منی
اولی میباشی در گریستن بر من مؤلف از لسان حال سکینه خاتون در هجران آن امام انسی
و جان رودر بعیهای وسایر خواهران و زنان مخدره عرض مینماید که

لمؤلفه

بمیدان رزم چو گریه مطلب حبیب بابم را ⁂ دل از من دیده از من اشک از من آستین از من
مرا بهر تسلی کنند اهل عزا در این غم و ماتم ⁂ سرشک از من جبین از من فغان از من انین از من
بیا ای بابم که نظاره من امیدم بشکنی ⁂ کفن از من و سینه از من گیسو از من غبار از من
ربابه ای بابا که رم میکنم سینه و جهاز من شو ⁂ غم از من درد از من ناله از من اندوه هم بگیر از من
زنان و خواهرانم اهل ای غمهای یک نظاره یاری ⁂ رنج از من آه از من سینه و جان و جسم و تن از من

مکن پاک از رخ بابا دیگر سیل جگرگون را ❀ جدا از من زنخ از من نالم گر آن نشانی ز من ❀

مجملاً کی المعصومهٔ محزونه پیش پدر بزرگوار عرض نمود که ای پدر جان تن بر کردن داده

در افق برک شده حضرت فرمود که ای نور دیده جگر من تن بر کفن هر کسیکه یاری

و معینی ندارد سکینه عرض نمود که ای پدر جان پس ما را بحرم جد خود بر گردان حضرت فرمود که ●

هیهات اگر مرا بکار خود میگذارند نخورد و در مهلکه غم انداختم زنان حرم چون این کلام را آه و فغان سر

شنیدند آواز گریه و خروش بعالم بر آوردند آنحضرت ایشان را دلداری و تسلی داد و صبر فرمود

مرتبهٔ چهارم از مراتب ثمانیه که بر المعصومه از آلام بسیار دشوار گذشت وداع حرم آنحضرت بود

و کیفیت آن مجملاً این است بعد از آنکه آنحضرت میمنه لشکر را بمیسره و میسره را بقلب

و قلب را بجناح زد و بشمشیر آبدار و نیزهٔ آتشبار آنگروه نابکار را مانند برگ خزان

از روی اسبان بر خاک هلاک میریخت تا اینکه چهار صد سواره و پیاده را بجهنم فرستاد

و چون برایشان حمله میفرمود مانند شیر که در گلهٔ روباه افتد از حملهٔ آنحضرت بجز او

مانند مور و ملخ متفرق گشتند پس بمقام خود بر میگشت و میفرمود که لا حول و لا قوة

الا بالله العلی العظیم **مجملاً** پس از آن آنحضرت بخیمه برگشت بنزد عیال و اطفال

خود آمد و آواز گریهٔ سکینه و خواتون زهرا رضی الله عنها دختر شیر را شنید او را طلبیده و با خطاب

فرمود

فرمود که ای نور دیده صبر در بلایا و مصایب نما و مرا تاب شنیدن آواز گریهٔ تو نیست و موسم

گریستن بعد از این از برای تو بسیار است **مؤلف گوید** که شاید منظور نظر آن شهید

الانس و الجان آن بوده که ای نور دیده هنوز غارت نشده و هنوز بر اقطاب جمال نشستن و

برسم اسیری در شهر کوفه در کوچه و بازارها گردیدن و در مجلس ابن زیاد حاضر شدن

و عتاب و عیب تمام زیاد را شنیدن و از آنجا بشام غم انجام در خرابهٔ بی سقف و بام منزل کردن

و بمجلس عام یزید لعین بمعرض صورت ان آستین نمودن و در آنحال ناسزا مرتبت پرست کفر مآل به

کنیزی خواستن و در آن اثنی سر پدر را در طشت زر بنزد یزید نگاه و با چوب خیزران

بر لب و دندان او انگشت نما نمودن و در خرابهٔ شام جان سپردن را ندیده در آن شداید

گریه نشو که هر یک گوهر طوفان زائیست از بلیات و ساعتی که من مهمان امت و اینک

روانهٔ دار البقا رسید و آه و خونابهٔ جگر کباب گریه این تنور سینهٔ بریان بر آور

مجملاً کی المظلومه با سایر زنان تسلی داده روانهٔ میدان شده و بمحاربهٔ عظیمی که

اقدام فرمود **مرتبهٔ پنجم** از مراتب ثمانیه وقتی بود که المعصومه ذو الجناح بی صاحب

را که آنحضرت را دید و کیفیت آن بروایت منتخب این است که چون اسب آنحضرت کریم

نام بود و بذو الجناح معروف است آن قبلهٔ عالمیان را کشته و نگون بخون آغشته ملاحظه نمود

بر آن کافران لعین و بت پرستان برآیین حمله نمود و چهل نفر را هلاک کرد و میان قتلگاه
آمد و یکیک از کشتگان را قدم بر میداشت تا اینکه بر سر جسد مطهر آنحضرت رسید و سر خود را
بخون آنحضرت رنگین کرد و آنحضرت را می بوسید و فریاد میکرد و میگریست تا شنیدن فرزند
مرده و بنوعی نالید که همه کافران تعجب نمودند بس آن زبان بسته الظلیمة الظلیمة
گویا از روز کنیها حرم زهرا و آواز شیونها او صحرای کربلا را احاطه نمود **لمؤلفه**

سیل اشک قتلگه دریا نمود ❊ ناله ای آن دشت پر غوغا نمود
دود آهش رفت تا نه آسمان ❊ ولوله افکند در کروبیان
از صهیل آن فرس بی فرق جبر ❊ گرد و زار از درد غم کوکب بسر
شد فزای لامکان پر شور و شین ❊ آمد از هر سو فغان یا حسین
بارگاه قدس شد پر از ملال ❊ در بیان آن خامه گنگ و نطق لال
آنقدر گویم که احمد خون گریست ❊ آب چون دجله و جیحون گریست
جمله ارکان توحید احد ❊ در تزلزل گشته لیکن لا تعد

چون زینب خاتون آواز ذوالجناح را شنید رو بسکینه خاتون نمود گفت که ای آواز اسب
برادرم می آید برخیز و برو و ببین شاید که آبی آورده باشد بس آن معصومه معجر بر سر انداخت

دار از رحیم

دار از در خیمه بیرون رفت و نظرش بر ذوالجناح افتاد دید که آن اسب بی راکب و غاشیه زین خون آلود
لگام بر گردن خالی است بس معجر از سر کشید و فریاد قتل والله الحسین برآورد و این ابیات را انشا نمود

العربیة

مات الفخار و مات الجود و الکرم ❊ واغبرت الارض و الآفاق و الحرم
واغلق الله ابواب السماء فلا ❊ ترقی لکم دعوة تنجلی بها الظلم
یا اخت قومی انظری هذا الجواد اتی ❊ یخبرک ان ابن خیر الخلق منهزم
مات الحسین فیا لهفی لمصرعه ❊ فصار یعلوا ضیاء الامة الظلم
یا موهل من نعانا یا موهل من عوض ❊ الله رب من الکفار ینتقم
یا امة السوء لا سقیا الربع لکم ❊ یا امة عجبت من فعلها الامم

وبعضی از مضمون آن ابیات در این اشعار است

مهر گردون امامت کشته شد ❊ آسمان جود و رحمت کشته شد
بسته شد درهای بخشش از فلک ❊ ظلمت آمد از سما تا بر سمک
فاطمه ای خواهر دل سوخته ❊ ای برادر رخت عزا را دوخته
ماه تابان فرزند خیر المرسلین ❊ کشته شد یا بم حسین نازنین

نور عالم رفت و شد ظلمت سرا ∴ در عزای پادشاه کربلا ∴
وه چه بودی مرگ میکردی قبول ∴ او فدا را بهر فرزند رسول ∴
ای خداوند سریع الانتقام ∴ منع رحمت کن از این قوم ظلام ∴
از فعال امت با نام و ننگ ∴ بدتر از کفار تاتار و فرنگ ∴
در تعجب امت سبط پیغمبر نکشت ∴ هیچ کافر هادی و رهبر نکشت ∴

مجلس چون زینب خاتون آن اشعار غم شعار را از سکینه خاتون شنید و آواز
نالهٔ واقتیلاه و واغریباه و وابعد سفراه و واطول کرباه و
واضیعتاه بگوش هر کس رسید نعرهٔ واحسیناه از دل برکشید زنان از خیمها بیرون
ریختند و همگی جامها را چاک زدند و طپانچه بر رخسارهٔ خود آشنا نمودند و نالهٔ وامحمداه
واعلیاه و وافاطمتاه و واحسناه و واحسیناه برآوردند و فریاد واخاه
واغربتاه و واقلة ناصراه برکشیدند و میگفتند که الیوم مات محمد المصطفی
الیوم مات علی المرتضی الیوم ماتت فاطمة الزهرا از این جانسوزان و فغان
از آن بیکسان باسمان بلند شد که ملائکهٔ ملکوت اعلی را بتضرع در آوردند **لمؤلفه**
بی کسان شیون و فغان برخواست ∴ ناله و آه بیکسان برخواست ∴

کاسمان

کاسمان و ملایک ملکوت ∴ شیون از جملهٔ حوریان برخواست ∴
پر شد این نه حجاب از غوغا ∴ آه و فریاد عرشیان برخواست ∴
گفت ای بی کفن بخواب افتاد ∴ طالع بخت بی سپنیان برخواست ∴

مرتبهٔ ششم از مراتب تمایشه که بر سکینه خاتون دشوار گذشت بر وداع جسد پدر بزرگوار
در قتلگاه سر در شهیدان بود کیفیت آن القصه بنابر روایت سید بن طاوس که
منتخب این است که بعد از شهادت سرور شهیدان و رفتن آن اجساد مطهر را در خاک
و خون بی غسل و بی کفن باد غبار بیابان کربلا بی معطل را بآن ابدان طاهره و اجساد
منوره میافشاندند و سرهای شهدا را بر روی نیزها جولان میکردند و خواهران اهل بیت طاهره
آن اسیران دیار غم را وارد قتلگاه کردند و چشم سکینه خاتون بدن مطهر سید الشهدا را
بی سر در میان خاک و خون آغشته دید دوان دوان آمد و خود را بر روی آن بدن شریف
انداخت و ابتدا کرد که سکینه خاتون میگوید که در عالم غشوه شنیدم که پدر
بزرگوارم میگوید که شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم
بغریب او شهید فاندبونی ای شیعیان من هرگاه آب خوشگوار نوشید مرا یاد
کنید و هرگاه غریبی شهیدی را ببینید بر غریبی و شهادت من ندبه و زاری کنید و انا

السبط الذی من غیر جرم قتلوه و بجرد الخیل بعد عمدا سحقوه
آخر این فرزند پیغمبر شما بود که بی جرم و گناه مرا کشتند و بعد از کشتن بدن مرا پامال
ستوران کردند لیتکم فی یوم عاشورا جمیعا تنظرونی کیف استسقی
لطفلی فابوا ان یرحمونی کاش در آن روزگار حاضر بودید و میدیدید که چگونه
استغاثه میکردم و شربت آبی از برای طفل میطلبیدم و ایشان ترحم نمیکردند مرا و بمن آب
نمیدادند و سقوط سهم بغی عوض الماء المعین یا لرزء و مصاب
هذا ارکان الحجون و در عوض آب تیر بر حلقوم طفل من تشنه زدند و از این مصیبت
که ارکان هدایت منهدم گردید ویلهم قد جرحوا قلب رسول الثقلین
فالعنوهم ما استطعتم شیعتی فی کل حین و ای برادران گروهی که قلب رسول خدا را
مجروح کردند لعنت کنید ایشان را هر چه میتوانید در همه اوقات چنین بود که آنقوم
بر صورت و سر میزدند پس جماعتی از اعراب بی دین و بت پرستان بدآیین آن طفل معصوم را
از روی سینه پدر بزرگوار کشیدند **لمؤلفه**

عجب در دولت بی درد هجر یاران ؛ شدند از باب دور و روبگرفتار
اسیر کند و یتیمی و غریبی ؛ ز وصل باب و یاران بی نصیبی

مرتبه

مرتبه هفتم از مراتب تماشیه که بر آن معصوم دشوار گذشت در مجلس یزید لعین بود کیفیت آن
بروایت مولای ما علی بن الحسین علیهما السلام آنست که میفرماید که در وقتی که ما را بمجلس یزید پلید میبردند
ما را بر ریسمان بسته بودند و غلها بر گردن بسته بودند و اگر یکی از ما سستی میکرد در راه رفتن او را
میزدند چون برابر یزید لعین رسیدیم من پیش رفتم و گفتم یا یزید آیا اگر پیغمبر خدا محمد
مصطفی ما را بدین حال ببیند چه خواهد کرد **لمؤلفه**

آنکه اندر شام غم خونبار بود ؛ آه زار زار او آتشبار بود
در بلا یاد محن چون غم‌خون ؛ در عیار صبر او صبار بود
بود در رنجور و علیل و ناتوان ؛ بر اسیران یار و هم غمخوار بود
در فرای مجلس شوم یزید ؛ در مقام وعظ در گفتار بود
گفت با آن بت پرست کفرکیش ؛ این جزای احمد مختار بود
این چه کردی ای سگ بدنام و ننگ ؛ آنچه جایز کی بهر کفار بود

پس آن ملعون گریست و گفت ریسمانها از گردنها و کتفهای ما بریدند و مروی است که چون
نظر آن لعین بر اسیران آل محمد علیهم السلام افتاد اسم یک یک را پرسید با او گفتند که هذه ام کلثوم
الکبری و هذه ام کلثوم الصغری و هذه صفیه و هذه رقیه بنات

امیر المؤمنین وهذه سکینة وهذه فاطمة بنتا الحسین ع
در آن میانه سکینه خاتون روی خود را بدست خود می‌پوشانید غمناک و رنگش زرد و شکسته
و بر خاکهای غم تکیه داده آن لعین پرسید که من هذه گفتند هذه سکینة
بنت الحسین ع گفتند که این سکینه دختر حسین است آن حالت

للمؤلفه

اینکه بر زانوی خود بنهاده سر ❊ زار بر دیده بارد از خون جگر
اینکه از وی رفته است آرام و تاب ❊ در تنور سینه دارد دل کباب
آه آتشناکش عالم سوخته ❊ در بر خود جامهٔ غم دوخته
این سکینه است بابش شور شین ❊ دختر سلطان مظلومان حسین
آنکه اندر کربلا سلطان دین ❊ پاک کردی اشک چشمش زآستین
این زمان بهر لعین کفر کیش ❊ کرده ستر روی خود دستان خویش

پس سکینه بگریه درآمد و گریه در گلویش گره شد بنحوی که نزدیک بود که روح لطیفش از جسد
شریفش پرواز نماید یزید ملعون گفت چرا گریه میکنی آن معصومه فرمود که کیف
لا تبکی من لیس لها ستر یستر وجهها و راسها عنک و عن
جلسائک چگونه گریه نکند کسیکه چادری ندارد که روی خود را از تو و اشخاص مجلس تو

بپوشاند

بپوشاند آن ملعون بگریه در آمده گفت خدا لعنت کند پسر زیاد را که چه قدر قسی القلب است
برای پیغمبر این ملعون گفت که این دختر حسین ابو لایعلا الذی کفر حقی و قطع رحمی
و نازعنی فی ملکی پدر تو کفران حق من کرد و رحم مرا قطع کرد و با من منازعه کرد
در ملک من و خود را کشتن داد سکینه خاتون گریان گریان لکن با فصاحت تمام و جرات
ملا الکلام فرمود که ای یزید آیا شادی میکنی بکشتن پدر من که او بندهٔ مطیع خدا
و رسول خدا بود و خدا خواند او را بسوی خود و او اجابت نمود حق را و سعید شد
باجابت حق وان لک بین یدی الله مقاما یسئلک عنه فاستعد
للمسئلة جوابا و انی لک الجواب بدان ای یزید که لابد است ترا از
مقامی که خدا از تو سؤال کند از این عمل شنیع پس مستعد جواب باش و کجا خواهی
جست جواب این برکشتن فرزند پیغمبر و بروایت دیگر ملعونی از بنی لخم چون
جرئت و فصاحت سکینه خاتون را دید او را خوش آمد و بیزید گفت که یا امیر هب لی
من الغنیمة هذه الجاریة تکون خادمة عندی ای امیر این دختر را
از غنیمت بمن ببخش که کنیز و خدمتکار من باشد آه آه چون سکینه خاتون اسم کنیز را شنید
از آن کافر بیدین مضطرب شد بعمهٔ خود ام کلثوم چسبید و گفت که یا عمتاه اترین

نسل رسول الله ما لبکا لاولاد الادعیاء ای عمر بن کرین ملعون
چه میکوید ام کلثوم رو بآن لعین کرده فرمود که اسکت یالکع الرجال قطع الله
لسانک واعمی عینیک وایبس یدیک پس کفت ای بر دلیر و احمق خدا زبانت را
قطع کند و دیدهایت را کور و دستهایت را خشک کرداند هرکز نبود که نسل پیغمبر
کیرد از برای اولاد زنا باشند

لمؤلفه

کی شود ای کافر شوم لعین ÷ نسل پیغمبر ختم خیر المرسلین
او شود از بهر اولاد زنا ÷ خوار خدا مستکار ای شوم دغا
لال و کور آید زبان و دیدهات ÷ خشک کردد زین بیانت دستهات

راوی کوید که بخدا اقسم که هنوز سخن آن کشیده جکر سوخته مظلوم تمام نشده بود که دعاء او مستجاب
کردید در حق آن لعین زبانش لال و دیدهایش کور و دستهایش خشک کردید ام کلثوم
کفت که الحمد لله خدا تورا عقوبت کرد در دنیا پیش از عقوبت آخرت و این است
جزای آنکسی که متعرض حرم محترم رسول الله شود **مرتبه هشتم** از مراتب ثمانیه که بر المعصوم
دشوار کذشت در بیان نمودن خوابی که سکینه خاتون در شام دیده بود و بیزید لعین
نقل میفرمود و کیفیت آن بروایت سید بن طاوس علیه الرحمه این است که در روز

چهارم

چهارم ورود اهل بیت بشام سکینه خاتون بیزید لعین فرمود که من خوابی دیده ام
اگر کوش میکنی از برایت نقل کنم یزید لعین کفت بکو کفت در این چند روز از نماز فارغ شدم
و تعقیب خوانده بودم و بسیار کریستم بر حالی که نزدیک الاختلال بخود اهل بیت در خواب رفتم چون
چشم بخواب شد ناکاه نوری دیدم که از آسمان تا زمین ساطع بود و حوریان بسیار
از بهشت بزیر آمدند ناکاه باغی دیدم در نهایت سبزی و خرمی و در آن باغ قصری
دیدم ناکاه پنج مرد نورانی دیدم که داخل آن قصر میشدند و نزد ایشان بود حوریه
و من از آن حوریه پرسیدم که این قصر از کیست کفت از پدرت حسین که خدا
عطا کرده است باو بجهت صبر کردن در راه او کفتم این مشایخ کیانند کفت اینها اول آدم
ابو البشر است و دوم نوح نجی الله و سیم ابراهیم خلیل الله و چهارم موسی کلیم الله کفتم
آن پنجم که از حزن و اندوه دست بر ریش کرفته و کریه میکند کیست کفت آن
جد تو رسول خداست کفتم بکجا میروند کفت بنزد پدرت حضرت امام حسین کفتم
بخدا قسم که میروم بنزد جد خود و شکایت میکنم از ظلم و ستمی که بما کردند پس رفتم بنزد
جد بزرکوار خود و کفتم که یا جداه قتلت والله رجالنا و سفکت والله
دماءنا و هتکت والله حریمنا و حملنا والله علی الاقتاب بغیر وطاء نساق الی یزید

ای جد بزرگوار بنگر که مردان ما را کشتند و خونهای ما را ریختند و احترام از ما نگاه
نداشتند و زنان ما را برهنه کردند و بنگر که ما را بر جهاز شترها سوار کردند
و بسوی یزید پلید بردند چون جد بزرگوارم این را شنید مرا بر سینهٔ خود چسبانید
و روی مبارک بسوی پیغمبران کرد و فرمود که نمی بینید که امت من بعد از من با اولاد من
چه کرده اند پس انگور ترنج گفت که ای سکینه شکایت بس است که رسول خدا را بگریه
در آوردی ناگاه جد بزرگوارم علی بن ابیطالب را دیدم که شمشیری در دست دارد پس
فریاد کردم که یا جداه قتل والله ابنک من بعدک ای جد بزرگوار بخدا قسم
که فرزندت حسین را بعد از تو شهید کردند چون این را شنید بگریه در آمد و مرا
بسینهٔ خود چسبانید و فرمود که یا بنیة صبرا وبالله المستعان پس آن حضرت
رفت و ندانستم که بکجا میرود من متحیر شدم ناگاه دیدم دری از آسمان گشوده شد و
ملائکه فوج فوج بزیارت سر مبارک پدرم می آمدند فوجی نازل میشدند و فوجی بالا
میرفتند و انگور ترنج دست مرا گرفت و داخل در قصر کرد ناگاه پنج زن عظیم الشان
دیدم که نور از ایشان ساطع بود و در آن میان زنی بود از همه عظیم تر و نورانی تر
و جامه های سیاه پوشیده بود و پیراهن خون آلودی در دست داشت و از اندوه

و حزن می نشست و بر می خواست و هرگاه می نشست زنان می نشستند و هرگاه بر می خواست ایشان
نیز بر میخواستند پرسیدم که این خواتین معظمه کیستند گفت اینها حوا و مریم
و خدیجه و ساره و هاجر میباشند و اینکه جامهٔ پر خون در دست دارد جده ات فاطمه
زهرا است چون این را شنیدم رفتم بنزد جده ام فاطمه و گفتم که یا جداه قتل والله
ابی واوتمت علی صغر سنی ای جده عمت بیمار بنگر که پدر بزرگوار مرا کشتند
و مرا در کودکی یتیم کردند یا امتاه جحدوا والله حقنا یا امتاه بددوا
والله شملنا یا امتاه استباحوا والله حریمنا یا امتاه قتلوا
والله الحسین ابانا ای جده بنگر که حق ما را انکار کردند و جمعیت ما را متفرق
کردند و ما را اسیر نمودند ای جده بنگر که پدرم حسین را کشتند چون این کلمات جگر
گداز را جده ام از من شنید فرمود کفی یا سکینة صوتک
فقد احرقت کبدی وقطعت نیاط قلبی ای سکینه بس است جگر مرا خون کردی
و قطع نمودی این عروقی را که قلب من بر آنها بسته است این پیراهن پدرت است که با من است
و از من دور نمیشود تا خدا را ملاقات کنم و شکوه نمایم پس از خواب بیدار شدم
مروی است که یزید پلید را [illegible] دو مرتبه [illegible] بیچاره بود المؤلف

خامه هنگام دعا و یارب است ∴ بهترین وقت دعاها در شب است
یارب بحق حسین تشنه کام ∴ رحم کن بر شیعیان از خاص و عام
همان بر آر این حاجت دیرینه من ∴ کن مجاور این تن مسکین من
روح و جسم را نما زایر شاه ∴ مدفنم کن در جوار قبلگاه
دست ما کوته مکن در تشنگی ∴ ز عطف دامان شه خوبان حسین
دیده ام سیلاب سان خونبار کن ∴ عارفم بر جمله اسرار کن
شیعه ام بی درد درود و حمد خوان ∴ بعد از خلاق حق ولی دامن فشان

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

المجلس السادس عشر در بیان اینکه بعد از سوار شدن حضرت امام حسین ع از برای جهاد تا زمان خروج اهل بیت بجانب کوفه ان هفت مرتبه جناب زینب خاتون خصوصاً بشرف ملاقات آنحضرت مشرف شد شش مرتبه در حیات و یکمرتبه بعد از شهادت ∴

رب یسر
بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

گرامیم

گرامیم حمد مخصوص کریمی است که عباد مکرمین خود را در کار بلا با بولهجه ترزاید در مقام امتحان برآورده و لطایف ثنا مخصوص لطیفی است که زر قلوب آگاه برگزیدگان خود را بمحک مصائب و خلاص چه اختبار فرموده و صلوات نامیات بر اشرف کاینات علیه السلام مسلسل با برو آل موجودات محمد و علی و اوصیا و ولاة از ذریات آن باد که منزه از ارجاس و مکروهات اند خصوصاً بر منظر عصمت کبری بتول عذرا فاطمه زهرا ع و بر اولاد معصومه مطهره خاصه بر منظر عفاف آن تعالی نسب شفیعه مومنین و مومنات عمه عمر علیا جناب حضرت زینب خاتون رضوان الله تعالی علیها ∴

للمولفه

انکه بودی در مصایب پادشاه ∴ در تمامی عمر پوشیدی سیاه
انکه دل در سینه اش خوناب بود ∴ مردمک در دیده اش غرقاب بود
انکه افغانش رسد بر گوش حق ∴ کافر و مومن ز درد اشک غم در گریه‌ای
از یهود و هندو و کفار فرنگ ∴ جمله از افغان او بر چهره چنگ
هر که نامش بشنود گریان شود ∴ در تنور سینه دل بریان شود
انکه اندر کربلا با شاه دین ∴ بود با درد و مصیبت هم قرین
شاه دین با وی بداند شور شین ∴ درد او زینب و زینب حسین

انکه گاهی سینه زد گاهی جبین ❀ در وداع حضرت سلطان دین
که خراشیدی چو مهر رخسار خویش ❀ که جهان آتش زد از گفتار خویش
که حسین جبر فرمودی درنگ ❀ گاه کوبیدی بفرق خویش سنگ
قصه را بنگر که آرم در بیان ❀ تا کنم دل خون تمامی شیعیان
تا بدانند اهل خلق روزگار ❀ بی سبب نبود دو چشم اشکبار
جای آن دارد که دل را خون کنم ❀ از دو چشم خویشتن بیرون کنم
سر زنان گردم در اطراف جهان ❀ زار نالم همچنان دیوانگان
سینه کوبم رو خراشم مو کنم ❀ مویه گر بر کوه و هامون رو کنم
نام زینب حالی دیگر گون کند ❀ نام وی چون کربلا دل خون کند
این دو نام اندر بکاء شورشینی ❀ شد قرین اسم کبیت یا حسین

مستفاد از اخبار غم اندوز و نار آثار جگر سوز و اخگر روایات عالم افروز آنستکه از حین سوار شدن جناب سید الشهدا ع در یوم العاشورا از برای جهاد تا زمان رفتن اسیران آل محمد از کربلا بجانب کوفه آن علیا جناب زینب خاتون غیر آنکه با سایر زنان بشرف ملاقات و مکالمات آنحضرت مشرف شده هشت مرتبه بالخصوص او را که حلاوت کلام السید النبی فیض نموده نه مرتبه در گریه

آنحضرت

آنحضرت و یک مرتبه در وداع اجساد شهدا در قتلگاه **مرتبهٔ اول** از مراتب هشتگانه در شهادت طفل صغیر بود که مظنون آنستکه محمد اسمش بود و کیفیت آن بروایت مهیج الاحزان اینست که بعد از شهادت اصحاب و برادران و فرزندان آنحضرت مهیای جهاد گردید و چون کسی را در یمین و یسار نخود ندید گفت که اللهم انک ترى ما یصنع بولد نبیک پس بجهت اتمام حجت آواز مبارک باستغاثه بلند فرمود که هل من راحم یرحم آل الرسول المختار هل من ناصر ینصر الذریة الاطهار هل من مجیر لابناء الرسول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا **مجملا** بعد از شنیدن علی بن الحسین ع این ندا را و از خیمه با آن مرض شدید بیرون آمد با اینکه قادر بر برداشتن سلاح نبود حضرت زینب و ام کلثوم در مراجعت آنمعصوم بخیمه اصرار نمودند و فرمود آنحضرت که یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله و امر فرمود سید الشهدا ع که او را برگردانید که دنیا از نسل آل محمد ص خالی نباشد حضرت امام حسین ع بر در خیمهٔ اهل حرم آمد و فرمود که ای زینب خاتون ای کلثوم ناولینی ولدی الصغیر حتی اودعه زینب خاتون آن طفل صغیر را گریان و حیران نزد

آنحضرت آورد و حکایت این طفل در مجلس احوال اطفال صغار گذشت فراخ جناک مرثیه جانم

از مراتب اعتکانه بعد از وعظ آنحضرت گفت که بدر خیمه آمد و با زینب خاتون مکالماتی دارد

و کیفیت آن این است که آن امام غریب بخواهر خود فرمود که ایتونی بثوب عتیق لا

یرغب فیه احد اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد بعد قتلی فانی مقتول

مسلوب جامه کهنه که کسی بر آن رغبت نکند بجهت من بیاورید که در زیر لباس خود بپوشم

شاید اینکه بعد از شهادت کسی مرا برهنه ننمایند کفار شام و کوفیان آنجا هم کهنه بماند

و بدن عریان وی ساتر نباشد زیرا که من کشته میشوم و مرا برهنه میکنند زنان از

شنیدن این سخن فریاد و ناله و فغان بر آوردند حضرت فرمود که مهلا فان البکاء

امامکن مجلس لی وداع اهل بیت نمود و صدا له الفراق الفراق و غوغای الوداع الوداع

از زنان بلند و شورشی در میان آن بیکسان بقسمی بلند شد که کسی را تاب دیدن و شنیدن

آن نبود و آنحضرت ایشانرا تسلی داد و لبس عمامه رسول خدا و قبا و ابر و زره آنحضرت را

در بر و بر دوش گرفت و ردا بر اندام و شمشیر آنحضرت را حمایل و بر اسب سوار آنحضرت

که از اقربای مبارک میگفتند سوار شد و با نهایت هیبت بمیدان آن بت پرستان

رفت و فرمود که یا اهل الکوفة انشدکم الله هل تعرفونی شما را کذا

قسم

قسم میدهم که آیا مرا میشناسید قالوا نعم انت ابن رسول الله و سبطه گفتند

بلی تو حسین بن علی فرزند رسول خدا و سبط او میباشی فرمود که انشدکم الله هل

تعلمون ان جدی رسول الله گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله

هل تعلمون ان امی فاطمة بنت محمد گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم

الله هل تعلمون ان ابی علی بن ابیطالب گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم

الله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه

الامة اسلاما گفتند که اللهم نعم فرمود که انشدکم الله هل تعلمون

ان سید الشهداء حمزة عم ابی گفتند که اللهم نعم فرمود که فانشدکم

الله هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی گفتند که اللهم نعم

فرمود که فانشدکم الله هل تعلمون ان هذا سیف رسول الله

و انا متقلده گفتند که اللهم نعم فرمود که فانشدکم الله هل تعلمون

ان هذا عمامة رسول الله انا لابسها گفتند که اللهم نعم فرمود که

فانشدکم الله هل تعلمون ان علیا کان اولهم اسلاما و اعلمهم

علما و اعظمهم حلما و انه ولی کل مومن و مومنة گفتند که اللهم نعم

فرمود که فهم نتستحلون دمی پس چرا خون مرا حلال میدانید و حال آنکه پدر من
می رانند در فردای قیامت از حوض کوثر طایفهٔ را آنچنانکه رانده میشود شتر تشنه از
آن و لواء حمد بدست جد من است در روز قیامت لسان الحال مؤلف است **لمؤلفه**

انکه اندر ما سوی بودی امیر ∴ گشته بر کوفی و بر شامی اسیر ∴
انکه بر این ذورق امکانیان ∴ بد ولی از امر خلاق جهان ∴
انکه موجودات را رو سوی اوست ∴ در عبادت خواه دشمن خواه دوست ∴
طوعا و کرها ذلیل کوی او ∴ انکه باشند با خدا در گفتگو ∴
انتهای سیر عالم سوی اوست ∴ کر بدان کز غلامان او وی است ∴
ذات واجب دان ز امکانی جدا ∴ شرک را مپسند در توحید آ ∴
دیدهٔ دل را ز کین با کوی او بشوی ∴ بشنو از بحر فنای گفتگو سر و شی ∴
این چنین آن پادشاه حق پرست ∴ کرد و عظ آن گروه بت پرست ∴
آنچه فرمود آن خداوند جهان ∴ سود ننمود کی بر آن سنگین دلان ∴

در جواب آن سرور شهیدان گفتند که آنچه فرمودی ما همه را فهمیده بودیم و دانستیم ولکن ما دست از تو
بر نمیداریم تا اینکه با لب تشنه مرگ را بچشی پس آنحضرت ازین سخن مبارک علامت غضب گرفته و

فرمود که غضب خدا شدید شد بر یهود وقتی که گفتند عزیر ابن الله و بر نصاری وقتیکه
گفتند المسیح ابن الله و بر مجوس وقتیکه عبادت آتش کردند من دون الله
و بر قومی که کشتند پیغمبر خود را و شدید شد غضب خدا بر این امت که اراده کشتن من نموده اند
که فرزند پیغمبر ایشانم علی بن الحسین ... ... بعد از این خطبه را اداء فرمود جوانان
قوم را شنیدند آمد بسوی خیمه و اشک از دیده های مبارک ریخت چون بدر خیمه رسید دیدهٔ پر از خون
حضرت زینب خاتون از خیمه بیرون آمد مضطرب و حسرتناک دل بریان و سینه صد چاک
دامن بر زمین کشان این سخن را شنیده بود جواب قوم را که آنحضرت گفته بودند لبهای مبارک کباب
برادر بزرگوار خود عرض نمود که یا اخی هذا کلام من ایقن بالقتل ای برادر با جان
و دل برابر من این گفتگو کسی میکند که یقین بکشته شدن داشته باشد آنگاه بقعهٔ
امکان با دیدهٔ گریان روی مبارک خواهر مهربان نمود فرمود که یا اخت کیف لا
یوقن بالقتل من لا معین له ولا مجیر آنخواهر گرامی چگونه یقین بکشته
شدن نکند دل بر کند هر کسیکه یاور و دادرسی ندارد پس زینب دست در گلو و بلا ریم
گرفت و گریان شد چنین عرض نمود زینب خاتون که گریه برادر و مظلوم را او را دید فریاد
و شیون برآورد و گفت که وا ثکلاه ینعی الحسین نفسه برادرم خبر مرگ خود را میدهد

واعمداه واعلیاه وافاطمتاه واحسناه واحسیناه **المؤلفه**

راه زین گشت گروه نیکوان ⁂ رنگ آب از زر بارید بر چهره جهان

از مرادش چرخ غدار مو صده ⁂ مهر تجالی است زان آتشکده

مرتبهٔ سوم از مراتب امتحانه که آنحضرت با خواهر گرامی مکالمات فرمودند و درود و دعا و سفارش اطفال و سایر اهل بیت میفرمودند و کیفیت آن اینست که در مهیج الاحزان مذکور است که حضرت امام المعصوم مصدر میاه هستی و آینهٔ جمالی آیات حق پرستی از شدت عطش بر فرات تاخت و بند و انجا فرمود که انت عطشان وانا عطشان والله لا اذوق الماء حتی تشرب تو هم تشنه و من تشنه ام بخدا قسم آب را نمی آشامم تا آب نخوری اسب سر بالا کرد و آب نخورد حضرت فرمودند که اشرب فانا اشرب تو آب بخور من هم میخورم کفی از آب برداشته که بکلی تشنه بخور رساندند که ناگاه حصین بن نمیر لعین تیری افکند که بر لب شریف آنحضرت خورد تیر را کشید خون جوشید و بدست مبارک آن خون را گرفته بر هوا بر کرده میفرمود که یا رب الیک المشتکی من قوم اراقوا دمی و منعونی شرب الماء پروردگارا الیوم تو شکایت میکنم از گروهی که خونم را ریختند و نگذاردند مرا که شربت آبی بکلی تشنه ام بکشتم **المؤلفه**

از بونا

تیر چون نمرود افکند آن لعین ⁂ سوی آن آیات رب العالمین

در بنی اسرائیل بودی این عمل ⁂ اندر این امت حسین او را مثل

تیر نمرود و حسین یک تیر بود ⁂ جانب آیات حق پر کشود

حرب آن یک شه چون نبی حرب خدا ⁂ پس حسین نمرود باشد بر ملا

چون حسین او مظهر الله بود ⁂ سر پنهان رسول الله بود

زان حسین نمرود آمد در مثل ⁂ تیر کین افکند بر سوی مثل

دیده اش از نور حق بی نور بود ⁂ دیدهٔ صورت ز معنی کور بود

ای بسا کس را که صورت راه زد ⁂ قصد صورت کرد و بر الله زد

مجملاً مرة اخری آنحضرت به میدان آمد نمود ملعونی نعره بر کرد که یا حسین ادرک خیمة النساء فقد هتکت یعنی حرم زنان را تاراج کردند آنحضرت اسب بگردانید خود را بخیمه رسانید و خیمه را سالم دید دانست که آن مکر بود آنحضرت عزم مراجعت بمیدان نمود سکینه جدا نعره زد که یا ابه توقف حتی اودع علیک ای پدر بزرگوار باز ایست تا وداع نمایم زنان و دختران و خواهران همگی از خیمه ها بیرون ریختند پروانه سان بدور شمع وجود آن شهید عالمیان جمع شدند و آنحضرت

ایشان را یکیک در بر کشید و هر یک را ببوسید و بوی حقیقت تسلی بخشید و نالهٔ الوداع الوداع
و فریاد الفراق الفراق در میان آن بیکسان بلند شد پس آنحضرت که یادگار علی بن
الحسین ع را در بغل گرفت و روی مبارک وی را ببوسید و دو نوازش فرمود و اسرار
امامت را باو سپرد و سفارش زنان را باو و سفارش او را بزنان فرمود پس فرمود که ای
زنان آمادهٔ مصیبت شوید و زنهار که دامن صبر و شکیبائی بر ندارید و کلام ناخوش
بر زبان میاورید که باعث نقص ثواب شما شود و جزع مکنید که گفته قوم بر شما نکنند
و طپانچه بر چهرهٔ خود نزنید و سینه مخراشید و جامه چاک مزنید و واویلاه و واثبوراه
مگوئید اما شما را از گریه منع نمیکنم زیرا که شما غریبانید و مصیبت رسیده کانید پس
روی مبارک بزینب خاتون نمود باین کلمات جگرگداز با نوحهٔ پر درد از جراحت را از
از روی نصیحت فرمود که ای زینب ای خواهر مکرمهٔ من العربیة لا تلطمی یا ابنة الزهراء
خدک من قتلی وقد عزمت عضالک اشجان ای زینب ای زینب ای دختر
فاطمهٔ زهرا بجهت کشتن من زنهار طپانچه بر رخسار خود مزن هر چند اعضای تو
غرق دریای مصیبت گردیده است ولا تشقی علی الحبیب صالح دخة فالشق
کشف ونشر الشعر خذلان ای خواهر جامه را در عزای من بفریاد و فغان و آه سوزناک
چاک

چاک مکن و موی خود را بر سر پریشان مساز لکن اذا انصرعت فی الرمضاء منجدلا
وانحط من شامخ المعروف بنیانی حتی حنین حمام الایک نادبة
واستمطری الدمع حیث السحب اعیان لکن ای خواهر هر گاه بر زمین بیفتم
و مرا شهید کنند و بدن مرا بر زمین اندازند اشک از دیده بباری و بر رخساره جاری کنی
و نالهٔ دلسوز از پردهٔ جگر بر کشی وان تفرقت الایتام فانتحب لجمعها
فالجزاء فی البعث غفران ای خواهر ای زینب چون طفلهای یتیم از زیر کجاوها
و نعیمهای عساکر شام و کوفیان در این صحرا و بیابان متفرق شوند ای خواهر تو مادر کی
وایشان را جمع آوری تا که خداوند ترا اجر ایشان دهد و ترا بیامرزد وان یشتق
علیها السیر فابدها فاستر فقیه وان غار قلبک احسان ای خواهر
اگر در وقت اسیری شتران یتیمان را به تندی رانند و ناهمواری برانند پس معکلان اشتران را
التماس کن که هلا را رونده اگر چه میدانم ای خواهر گرامی نیکی احسان تو را فرو گرفته
و آنچه از تو بر آید از نیکی میدانم که نسبت باین اطفال خواهی نمود و لکن بجهت تذکر ذکر
نمودم که در نظر گرامی تو باشد واستسقی من خصمک الماء ان شکت
عطشا فربما رق ان الشط ملآن اگر تشنه شوند آب بجهت ایشان

طلب کن شاید برایشان رحم کنند و شربت آبی بایشان بدهند بدر سنگ آب را در این
صحرا قربانی نیست زیرا که این شط عظیم مملو آبست هذا علی ابوهما ان ذبحت
باب و المؤمنون لهما فی الله اخوان ای خواهر اگر پدر از تو طلب نمایند بگو
من اینک فرزند من علی بن الحسین در کجا پدر ایشان است اگر برادر گیرند بجهت
برادر مؤمنان از شیعیان ما برادران ایشانند **مرتبهٔ چهارم** از مراتب جفا کنان
که ملاقات آن امام الجن و جان بکوه طور مهر باشد بعد از انداختن برنسی و پیچیدن
عمامه بر سر مبارک بود و کیفیت آن این است بروایت شیخ مفید بعد از آنکه
سنگ از لشکر مخالف بر پیشانی نورانی آنحضرت آمد و خون بر روی آنحضرت
ریخت خواست از روی خود خون را پاک کند تیر زهر آلود سه شعبه از لشکر عدو
آمد و بر سینهٔ مبارک آنحضرت خورد و تیری مثل آنکه بر قلب نازنین که از پشتش
سر بیرون کرد آنحضرت فرمود که بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله
پس سر را باسمان برداشت و فرمود که پروردگارا میدانی که ایشان میکشند
کسی را که بر روی زمین فرزند پیغمبری جز او نیست پس آن تیر را از پشت کشیده
و خون مانند ناودان جاری بود گرفته باسمان پاشید و گویا آن خون را گرفته

برسر

بر سر و ریش خود مالید و گفت چنین ملاقات میکنم پروردگار خود را و گویم که چنین چنین
شکایت میکنم که یا رسول الله قتلنی فلان و فلان پس ضعف بر آنحضرت
مستولی شد در آن حال مالک بن نسیر ملعون پیش آمد و بر آنحضرت که قوام هستی ممکنات و
علت غائی موجودات بود دشنام داد و ضربتی بر سر شریف آنحضرت زد که برنسی که آن
حضرت بر سر داشت مملو از خون گردید حضرت فرمود که بآن دست نخوری و نیاشامی
آن لعین آن برنسی را برداشته بخانه خود برد و بزوجه اش داد که بشوید زن گفت
وای بر تو حسین را کشتی و او را برهنه کردی بیرون رو که هرگز در خانه تو نخواهم ماند
آن لعین برخواست که او را طپانچه بزند دستش بر میخ در آمد و مجروح گردید و معالجه
پذیر نشد تا اینکه دستش افتاد و مروی است که در تابستان چرک و ریم از آن دستهایش میآمد
و در زمستان مانند دو چوب خشک بود به نکبت و فاقه مبتلا تا بجهنم واصل شد **مجملا**
پس حضرت بعد از انداختن برنسی بسوی خیمه آمد و خرقه طلب کرد و آن را بر زخم سر خود
پیچید و بر بالای آن کلاهی گذاشته و بر بالای عمامه بست در آن حال ندا کرد که یا زینب
یا ام کلثوم یا سکینة یا رقیة یا فاطمة علیکن منی السلام در آن حال
عصمت کبری و ستر حضرت زهرا حضرت زینب خاتون پیش آمده عرض کرد که یا اخی ایقنت بالقتل

ای برادر با جان و دل برابر من دل بکشتن شد از آن داده و یقینی بمرگ نمم حضرت
فرمود که ای خواهر گرامی کیف لا ابقی و لیس لی معین و لا نصیر حکوم بقینی
نکنم و حالی آنکه با و در وفا می عزم عرض نمود که ای برادر ما را بحرم جد خود برگردان
حضرت فرمود که هیهات اگر دست از من برمیداشتند خود را در این مهلکه نمی افکندم
کانکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم امام الرکاب و یسومونکم
سوء العذاب ای خواهر گویا می بینم در این نزدیکی که شما را مثل بنده گان و کنیزان
اسیر کرده اند و شما را در جلو اسبان میدوانند و عذاب میکنند زینب خاتون چون
این سخن را از آنحضرت شنید اشک از دیده اش جاری شد با دل سوزان و جگر بریان
شروع بشیون و افغان کرد و میگفت که وا وحدتاه وا قلة ناصراه وا سوء
منقلباه وا شوم صباحاه بر سر زد و جامه را چاک زد و مو را پریشان
کرد و طپانچه بر رو زد حضرت فرمود که مهلا یا بنت المرتضی ان البکاء
طویل ای خواهر مدارا بنما و آرام بگیر ای دختر علی مرتضی که گریه طولانی بعد ازین
خواهی کرد این حال حضرت امام حسین است که بخواهر می فرماید ای خواهر

لمؤلفه

آهسته بنال ای جان خواهر ÷ هموار ز دل فغان برآور ÷ آهسته چرا که بیت الاحزان ÷

اهوار

هموار برآر آه و افغان ÷ آهسته ز دیده بار سیلاب ÷ هموار بزار اهل احباب ÷
آهسته که این گروه لعنت ÷ هموار که میکنند شماتت ÷ آهسته بکش زبانه از تکریم ÷
هموار فغان نمای تعلیم ÷ آهسته بزن بکف الم زان ÷ هموار بسینه چنگ غم زان ÷
آهسته بجمله نوحه گوی ÷ ÷ هموار بکند روی و موی ÷

بلی آنحضرت خود میدانست که بمیدان محاربه قدم گذارد زینب خاتون با آنحضرت حسبی داد و رو گرفت و
میگفت که مهلا یا اخی توقف حتی اتزود من نظری فهذا وداع لا تلاق بعده
ای برادر مدارا بنما و تعجیل مکن و زمانی توقف کن تا از دیدار رویت توشهٔ برگیرم
و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر است و دیگر ملاقات میسر نیست لسان حال زینب
خاتون است بآنحضرت ÷ لمؤلفه ÷

آهسته برادر روان شو ÷ هموار ز دیده ام نهان شو ÷ آهسته که موسم فراق است ÷
هموار که بزم اشتیاق است ÷ آهسته برو برزم کوفان ÷ هموار فکن نظر بیاران ÷
آهسته برو بگو چه سازم ÷ هموار بگو چه چاره سازم ÷ آهسته برو که گل غمناک ÷
هموار که دیده ام کنی پاک ÷ آهسته برو که جان سرایم ÷ هموار که گریان کنیم ÷

فمهلا اخی قبل الممات هنیئة لتبرد منی لوعة و غلیل ای جان برادر اندک زمانی مدارا بک

پیشی از آنکه از دیدارت محروم شوم تا سوزش دل را بجهت نظاره تو اندکی تسکین دهم
فجعلت تقبل یدیه و رجلیه یعنی دستها و پاهای آن امام مبین را می‌بوسید
و سایر زنان دور آن امام خسته ناتوان را گرفته بودند و دست و پاهای او را می‌بوسیدند
و از سوز دل ناله و افغان و آه آتشبار میکشیدند و آنحضرت ایشان را تسلی فرمود که بناگاه
روانه شد **مرتبه پنجم** از مراتب نهگانه که حضرت زینب خاتون بکمالات آنحضرت
مشرف شد در شهادت عبدالله بن الحسن بود و کیفیت آن فوقه جانسوز جمعی از اصحاب
این است که بعد از رو افتادن آنحضرت از کار بروایت صاحب کتاب رانکرده بکار ساعتی
توقف کردند پس عود بسوی محور دایره ایجاد و محیط مرکز هدایت میلاد نمودند چون آن
یزید اصبحی تیری بر حلق آنحضرت زد و صالح بن وهب مزنی نیزه بر تهیگاه آنحضرت زد که آنحضرت
کردان کاغذ چو کاغذ از طرف راست بر زمین کربلا افتاد **للمؤلفه**

شه بسر ملا بصدر زین افتاد ؛ زر زمین عرش بجای بر زمین افتاد
بگو کسی که رسد این ملک گوچی نمی ؛ ز ... خداوند بر زمین افتاد

العربیة

عجبا من السبع الطباق کیف ؛ لم تنشق والارضین لم تتزلزل
اسفا علیه وللکواکب کیف ؛ لم تنقض والافلاک لم تتعطل

تعجب

تعجب میکنم که چرا آسمانها از هم نشکافت و چرا زمینها متزلزل نگردید با ماهی سرنگون نگشت و چرا
ستاره‌ها بر زمین نریختند و چرا افلاک از حرکت و گردش نیفتاد در آنحال عبدالله بن الحسن که ده ساله بود
تفکاه میشد زینب خاتون از عقب او روان دود وان کشته او را برگردانند حضرت امام
حسین در آنحال و احوال نگران منظر او بود که با اخت او یا زینب احبسیه ای خواهر
از زینب کنید از که عبدالله تعقیبگاه آید هرچند زینب خاتون سعی کرد که ... فرمود آن طفل با عمه
فرمود که والله لا افارق عمی یعنی اکنون در مجلس ما ... در شهادت اطفال اصغر گذشت

مجلس

بعد از آنکه آن طفل بحضرت ... کافر که ... شهید شد
زینب خاتون از ملاحظه آن احوال شروع بشیون و افغان نمود فرمود که
وا ابن اخاه لیت الموت اعدمنی الحیوة یعنی کاش که مرده بودم این روز را نمیدیدم
یا کاشکه آسمان بر زمین می افتاد یا کاشکی کوهها پاره پاره میشدند **مرتبه ششم** از مراتب
نهگانه که زینب خاتون ملاحظه احوال آنحضرت نمود و سخنانی چند بر زبان مبارک
راند در زمان شهادت آنحضرت بود و کیفیت آن بروایت مهیج الاحزان این است که بعد از آنکه
ضعف بر آنحضرت مستولی شد بروایت ابن طاوس شمر لعین فریاد زد که چرا انتظار میکشید قوم
بهت زده از هر جانب روی بسوی آن امام تشنه کام آوردند زرعه بن شریک ضربتی بر کتف آنحضرت زد که کتف چپ

آنحضرت از بدن جدا گردیده مرتبه دیگر بر عاتق آنحضرت زد که میان دو شقه گردن باشد
بجو یکم از شدت آنحضرت بروی در افتاد پس سنان بن انس ملعون نیزه بر ترقوه
آنحضرت زد پس سینه بشد زد که باز آنحضرت برو در افتاد پس برخواست و تیر را
کشید و از آن خون سر و ریش مبارک را خضاب فرمود و میفرمود که هکذا القی الله
مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی پس خولی ملعون پیش آمد بقصد شهید ساختن
آنحضرت که زید و برگشت ابو الجنوب لعین جعفی تیری بر جبین مبین زد و حصین بن تمیم
تیری بر دهنش زد و ابو ایوب غنوی تیر زهرآلود بر حلقش زد و حضرت فرمودند که
لا حول ولا قوة الا بالله وهذا قتل فی رضاء الله باز حضرت حرز را
میکرد و بر گرفتو میمالید پس سنان بقصد شهید ساختن پیش آمد آنحضرت چشم مبارک
باز کرده آن بیحیا شرم نمود برگشت شبث بن ربعی لعین بقصد حرکت کرد آن امام
عالیمقام کرشمه چشم مبارک گشود آن لعین شمشیر را انداخت و گفت معاذ الله
یا حسین ان القی الله بدمک عمرو بن حجاج بر حرکت پیش آمد چون
نظرش بر چشمهای آنحضرت افتاد برگشت و براسپ خود سوار شد از رجوعش پرسیدند گفت
چشمهایش مانند چشمهای حیدر بنظرم آمد نخواستم که خونش بگردن من باشد بروایت

سید

سید بن طاوس رحمه الله چون آنحضرت را بر زمین انداختند زینب خاتون از خیمه بیرون آمد
بروایت حمید که گوشواره در گوشش میل زد بروایت سید فریاد میکرد و میگفت وا اخاه
وا اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض ولیت الجبال تدکدکت
علی السهل کاش که آسمان بر زمین در افتاد و کاش که کوهها پاره پاره میشد پس آن
بانوی برادر عصمت و جلال که بر بالای رزم مبارک بابا بعمر سعد لعین خطاب فرمود که ویحک یا عمر
ایقتل الحسین وانت تنظر الیه ای عمر ابا عبد الحسین را میکشند و تو ایستاده
و می بینی آن ملعون اشک حسرتش بر روی نحسش جاری گردیده روی نحس را از جانب آن مخدره
معصومه برگردانید پس آن مظلومه دل سوخته روی را بجانب منافقان شام و کوفان نموده
دفریاد بر زد که ویلکم اما فیکم مسلم وای بر شما آیا یک مسلمان در میان شما هم
نمیرسد هیچکس از آن قوم جواب آن مظلومه را ندادند **محتشم**
چون خون حلق تشنه او بر زمین رسید ۞ طوفان بر آسمان ز غبار زمین رسید ۞ از حضرت امام محمد باقر
مرویست که فرمودند که لقد قتل بالسیف والسنان وبالحجارة وبالخشب والعصا ولقد
اوطئوه الخیل بعد ذلک محتشم کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی ۞ وین خرگه بلند ستون بی‌ستون شدی ۞
ترجمه نظم از مراتب احکام زینب خاتون بشرف ملاقات برادر مشرف گردیده در رفتن کوفه

در رسیدن بر زمین قتلگاه بود و کیفیت آن بروایت سید بن طاوس ره این است که چون
آن اسیران را عنفاً و جبراً بسوی آن قتلگاه شهیدان رسانیدند و آن زنان دلسوخته جگرسوخته
آن شهیدان را برهنه و عریان با بدنهای پاره پاره و دست و پای بریده شده در
خاک و خون طپان دیدند چنان خروش و افغان برآوردند که ساکنان ملأ اعلی و
متوطنان عالم بالا را بتضرع و گریه درآوردند و چنان شورشی در میان آن اسیران
دلسوخته افتاد که آشوب و انقلاب در جمیع ذرات عالم افتاد دست بر سر زنان و واحسیناه
گویان خود را از شتر بر زمین انداختند و در بعضی از روایات آمده که پروانه‌سان بدور شمع
جسد آن سرور شهیدان جمع شدند چون آن بدنی را که جبرئیل گهواره جنبانش بود و پیغمبر خدا
بر سینه‌اش میخوابانید و مینشانید پاره پاره و برهنه و عریان دیدند همگی خود را بر
روی آن جسد شریف انداختند و خون شریفش را بر رو و موی خود مالیدند و ناله
واحسیناه و وامظلوماه و واقتیلاه برآوردند محتشم

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد ❊ شور و نشور و اهمه را در گمان فتاد ❊
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند ❊ هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد ❊
هرجا که بود آهوئی از دشت پا کشید ❊ هرجا که بود طایری از آشیان فتاد ❊

شد

شد وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت ❊ چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد ❊
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد ❊ بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد ❊

و اما زینب خاتون همین که نظرش بر بدن نازنین برادر افتاد دید بوسه‌گاه مصطفی را از خنجر
بیداد او پاره پاره دیده و بدن شریفش را عریان ملاحظه نمود نعره زد که هذا حسین

ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان ❊ بر پیکر شریف امام زمان فتاد ❊
بی اختیار نعره هذا حسین از او ❊ سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد ❊

فرمود که این حسین تو است و چنان نعره زد که بعد از هزار سال هنوز گویا صدای او
بگوش عالمیان بلکه بگوش کروبیان و ذرات وجود میرسد و تمامی عالم از آن میلرزد
راوی میگوید که والله فراموش نمیکنم زینب خاتون دختر امیرالمؤمنین ع را که با آواز حزین و دل غمگین میگفت

بلی بزبان پر ملال آن بضعة البتول ❊ رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول ❊

وا محمداه صلی علیک ملیک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء
اینک حسین تو است که بدنش را بخون رنگین کرده‌اند و اعضای شریفش را پاره پاره کرده‌اند و دختران
تو را همه را اسیر گرفته‌اند یا رسول خدا شکایت میکنم مصیبت خود را و درد دل خود را بسوی پیغمبر خدا
و علی مرتضی و حمزه سید الشهداء وا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه ریح الصبا

قتیل اولاد البغایا اینک حسین تو است که او را برهنه کرده اند و بادهٔ برا و میوزد و
غبار بر او می افشاند و کشتهٔ اولاد زناکار انست هذا حسین مجزوز الراس
من القفا مسلوب العمامة والرداء این حسین تو است که سرش را از پشت
گردنش بریده اند و عمامه و ردایش را بغارت برده اند یا حزناه یا کرباه الیوم
مات جدی رسول الله امروز جد بزرگوارم از دنیا رفت ای بلبل اهل محمد مصطفی
اینها ذریهٔ محمد مصطفی میباشند که ایشان را اسیر کرده اند و مرثیت که این بیت را خواند **العربیة**
هذا الذی قد کنت تلثم نحره امسی نحیرا من حدود ضیائها ای جد بزرگوار
همان حسین است که همیشه گلویش را می بوسیدی آخر بوسگاه تو را از دم شمشیر بریدند من لعل
حجرک یا رسول الله قد القی طریحا فی ثری رمضائها یا رسول الله آن
بدنی که در آغوش میپروردی ای جد برهنه کردند در خاک گرم صحرای کربلا افکندند
بی انعطلو مرهٔ دل بریان و سینهٔ سوزان روز را که بنسوی در شهیدان کرده فرمود که
بابی من عسکره یوم الاثنین نهبا بابی من فسطاطه مقطع
العری پدرم فدای کسی باد که لشکر او را در روز دوشنبه غارت کردند پدرم فدای کسی باد
که طنابهای خیام او را قطع کردند بابی من لا هو غایب فیرتجی ولا جریح
فیلادی

فیداوی پدرم فدای کسی باد که غایب نیست که امید بازگشتش داشته باشم و جراحات
اعضایش جراحتی نیست که مرهم پذیر باشد بابی من نفسی له الفداء بابی
المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی پدرم فدای کسی باد که جان من
بفدای او است پدرم فدای تو باد که با غم و اندوه شربت شهادت نوشیدی پدرم فدای تو
باد که با لب تشنه شهید گردیدی بابی من شیبته تقطر بالدماء پدرم فدای
کسی باد که قطرات خون از ریش مبارکش میریزد بابی من جده رسول اله
السماء پدرم فدای کسی باد که جدش رسول خدای آسمان است بابی خدیجة الکبری
بابی علی المرتضی بابی من ردت علیه الشمس حتی صلی پدرم فدای کسی باد
که جده اش خدیجهٔ کبری است و پدرش علی مرتضی که آفتاب بجهت او برگشت تا نماز کرد بابی
فاطمة الزهراء پدرم فدای کسی باد که مادرش فاطمهٔ زهرا صلوات الله وسلامه علیها است
راوی میگوید که فوالله ابکت کل صدیق و علقه بخدا قسم که هر دوست و دشمن را
آن فرزند فاطمهٔ زهرا از ناله و نوحه بگریه در آورد و مرویست که حتی اینکه آب چشم
اسبهای مخالفان جاری شده بود و سمهای ایشان از آب دیدهٔ ایشان
تر شده بود انا لله وانا الیه راجعون **لمؤلفه**

خامهٔ عنان گیر نکون جگر ∴ برهمه دلها زده نیشتر

نامه بدعا دست بیاری برآر ∴ سیل جگر از بصر خویش بار

خواه ز حق سازدت از شور شین ∴ زائر کوی شه خوبان حسین

با همه یاران و مجاور شوی ∴ خاک ره آن خاک و طاهر شوی

شیعه بیان سخن آغاز کن ∴ همدمی و اخلاص زبان باز کن

∴ المجلس السابع عشر ∴

در بیان اینکه هشت مرتبه‌ای از کربلا تا شام خرابه سر مبارک سید الشهداء را بسیار دشوار گذشته در قتلگاه و در بزم خولی لعین و در مجلس ابن زیاد لعین و بر درخت آویختن و اول منزل در رفتن شام و در مجلس یزید لعین بد آیین بی بنیاد ∴

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

سر حلقهٔ عارفان و سرخیل ذاکران راز در نخفی حمد و ثنا حضرت مجیب است که محبانش را در کار بلا و دوستانش را در عزیزان ابتلا در معرض اختبار و امتحان برآورده قال الله تعالی الم احسب الناس

ان یترکوا

ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون جزای این در رزایا اکمل ایران و احسن احوال ایشان و اقرب مجلس لنت قال الله تعالی الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا و هو العزیز الغفور آنکه شربت از جام شهادت چشید از یاران و برادران گذشت و آنکه لباس مودت نپوشید از خواهران و فرزندان در گذشت و آنکه نظر بر جمال آشنا افکند حجاب علایق را افکند آنکه سر مهر یار دیده کاز را در نگار نظاره لوح دل محبت اغیار را شست نوحه و فرو قال مولینا الحسین العربیة

ترکت الخلق طرا فی هواکا ∴ و ایتمت العیال لکی اراکا

و لو قطعتنی فی الحب اربا ∴ لما حن الفؤاد الی سواکا

∴ لمؤلفه ∴

آه آتشناک می آید برون ∴ مردمک در دیده ام زآن غرق خون

از چه دانی آهم آتشناک شد ∴ دود آهم چهرهٔ افلاک شد

از کجا زخم دلم دارد نمک ∴ غرق بحر خون چرا شد مردمک

از چه رو مرغ دلم خوناب شد ∴ بحر دیده از چه رو گرداب شد

از چه رو برخاطرم گرد شد ملال ∴ از چه رو آهم برآمد از نهاد

از چه لرزد دست دیده مستمند ÷ دل چرا در سینه لرزد چون سپند
یادم آمد زان که یک شاهد دین ÷ قتلگاه و شام و کوفان لعین
آنچه زاهل آن دیار کفر کیش ÷ بر سر آن شه رسید از کم و بیش
در زمین قتلگاه و شهر شام ÷ منزل خولی و بزم خاص و عام
مجلس ابن زیاد بت پرست ÷ آنکه بد از جام کفر و کینه مست
یاد با بر خواهران آن امام ÷ چه گذشتی شهر کوفه شهر شام
آن زمانی را که از بیداد کین ÷ چوب میزد بر لب سلطان دین
حال زینب چون بد از آن ماجرا ÷ بر سکینه چه گذشتی آن بلا
از شنیدن دل شود لبریز خون ÷ دیدنش بر آن اسیران بود چون
شرح این مجمل بر آرم در بیان ÷ تا نمایم خون قلوب شیعیان
هر دلی در سینه پر خون کنم ÷ از دو چشم دیده کان بیرون کنم
آتش افروزم ببزم سینه‌ها ÷ زین غم شور افکنی بی انتها
بقعه را ایجاد سوزم سر بسر ÷ از غم آن سرور خونین جگر
یعنی آن تابنده مهر مشرقین ÷ سرور دین شاه مظلومان حسین

همان

همان شنوای شیعیان نیکو نهاد ÷ بر سر آن شه چه آمد از عناد
از یزید ابن زیاد بت پرست ÷ از جفا و کفر آن مغرور مست

مستفاد از روایات صحیح و کتب اخبار چنانکه از دردناک این است که اهانت مر تبه از کربلا تا شام غم انجام بر سر مظلوم آن امام دشوار گذشت **اوّل** در زمین قتلگاه در وقت قطع نمودن سرهای شهدا رضوان الله علیهم بوده و کیفیت آن واقعه زهره شکاف در آن حربگاه و مصاف این است که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام عمر ابن سعد لعین خواست که اسیران اهل بیت را روانه کوفه و شام نماید امر کرد تا سرهای مقدسه شهدا را از بدنها جدا کردند با سر مطهر سید الشهدا بر نیزه‌ها نصب کردند بر روایت محمد ابن ابی طالب موسوی که سرهای مقدسه اهل بیت او و اصحاب او هفتاد و دو سر بود آن ملعون غدار آن سرها را بر قبایل متفرقه قسمت کرد تا که هر طایفه قرب داشته باشند [illegible] سر را از [illegible] زیاد دیگر [illegible] کنده سیزده سر داشتند و رئیس ایشان قیس ابن اشعث بود و قبیله هوازن دوازده سر داشتند و بعضی نیز گفته اند و رئیس ایشان شمر ولد الزنا بود و قبیله تمیم هفده سر داشتند و نوزده نیز گفته اند و بنی اسد شانزده سر و پانزده سر نیز گفته اند و قبیله مذحج هفت سر و [illegible] لشکر سیزده سر و [illegible] نیز ذکر شده

وجمیع اهل حرم را اسیروار بکوفه روانه کردند مگر شهربانو را که خود را در فرات افکنده
هلاک نموده و مذکور است که در کربلا نبود بلکه از نفاس وفات کرده و در بحر الانساب
حکایت این آمدن او مذکور است و قبرش در ری معروف و این اقرب بصواب است مجلس
چون نظر اهل بیت طاهره بر آن سرهای مقدسه مطهره افتاد غریو از ایشان بلند شد
و شیونی برپا شد که قلم را قوه تحریر و زبان را طاقت تقریر نیست آنگاه اسیران را
از هر طرف از سر جسدهای کشتگان دور کرده ایشان را سوار بر شتران نمودند
چه نیکو میگوید یکی از شعرا عرب از زبان خواتین جگر سوخته در این مقام العربیة
یا حادی الاظعان رفقا بالاولی   کانوا من العلیا بلاد سمائها
ای ساربان ارفق اسیران که لعبان و خشت بالین در کشتی میکنی و شترها را میدوانی
مدارا بکن با این اسیران که این اسیران هر یک بدر فلک عزت و هلال اوج سپهر فضل
و کمال میباشند ادما علمت بمن تحث رکابها   یا ویلک یا ادلی العدی
بشقائها   فی الرکب اولاد الرسول و فاطمه الزهراء البتول الطهر
ست نسائها   ای ظالم آیا میدانی که این اسیران را که بر شترها نشانی و شتر را
بتندی میرانی کی میباشند و از اولاد کی اند ایشان اولاد رسول و نور دیده
فاطمه

فاطمه بتول سیده زنان عالمیانند فیه الفواطم للخدود لواطم   ثکلا
تنادی الغوث من حر آنها   آخر در این قافله مصیبت زده و زنان فاطمه اند
که طپانچه از درد مصیبت بر چهره و در و میزنند و از بی یاری از دشمنان بخود فریاد در شیون میزنند
فی الرکب زین العابدین مکبلا   ذی مقلة عبری تسح دماءها
دنف علیل ذو غلیل زاده   غل الیدین کآبة لعنائها
الظالم در این قافله زین العابدین رنجور و بیمار است که تب بیماری زار دارد و بدل سوزان
و چشم گریان نشسته او را در غل و زنجیر کرده اند تو تشنه اوست و او در غل و زنجیر است که بر دست
و پایش گذارده اند مرتبه دوم از مراتب ثمانیه که بر سر مقدس آن امام مظلوم دشوار
گذشت در خانه خولی بود و کیفیت این واقعه غم اندوز و حکایت جگر سوز بروایت
مناقب و این نمایان است که چون خولی ملعون آن سر مقدس را بکوفه آورد شب وارد
شد در قصر را بسته دید بسوی منزل خود رفت و او را دو زن بود یکی حضرمیه
و دیگری اسدیه پس آن سر مطهر را در تنوری پنهان نموده و رفت نزد زوجه حضرمیه که
اسم او نوار بود و آن زن با او گفت که چه خبر داری گفت جئتک بالذهب طلالی
از برای تو آورده ام اینک سر حسین بن علی را آورده ام آن زن گفت ویلک مردم

بیرون میروند طلا و نقره می‌آورند و تو میروی سر فرزند پیغمبر را می‌آوری بخدا که دیگر سر
با سر تو در یک بالین جمع نخواهد شد پس مرا از خانه بیرون کرد پس آن
لعین زن اسدیه را خواست و با او خوابید آن زن حکایت کرد که نظر کردم
بر آن موضعی که آن سر مطهر را گذارده بود دیدم که نوری از آن ساطع بود به آسمان متصل
میکشید مانند عمودی و مرغهای سفید چندی میدیدم که در اطراف آن مکان میپریدند و نزد
آن سر مطهر می‌آمدند و بعضی از علماء حکایت پنج زن را ذکر کرده اند و آن کیفیت
معروف است و از لسان آن حضرت نیز اداء گفته شده است **لمؤلفه**

بسیل اشکم دهم این سرای ویران شو ❖ نداده جای کسی در تنور مهمان شو ❖

مرتبه سوم از مراتب ثانیه که بر آن سر مقدس در شام گذشت بر مجلس اول عبیدالله زیاد بود
و کیفیت آن واقعه غم جگر گداز و بلیه راحت برانداز بروایت شیخ مفید ره
این است که چون سر مقدس سید الشهداء روحی و روح العالمین له الفداء آوردند مجلس
ابن زیاد لعین آوردند و در برابر او گذاردند فجعل ینظر الیه و یتبسم
آن ولد الزنا نگاه بآن سر مقدس میکرد و تبسم مینمود و چوبی بر دست داشت بر دندانهای
شریف آن شهید بزرگوار میزد که جان عالم و عالمیان بقربان لب و دندانش بادا ای

عبدالله

عبدالله و میگفت ای لعین که زود پیر شده ای ای ابا عبدالله ابن نما و ابن جوزی از زید بن
مالک روایت کرده اند که آن بت پرست ملعون چوب بر لب و دندان آن سرور شهیدان
میزد و میگفت که انّه کان لحسن الثغر حسین خوش لب و دندان بوده پس گفتم که بخدا
قسم چه بسیار قبیح و بد عملی است که مرتکب شده لقد رأیت رسول الله یقبّل
موضع قضیبک من فیه دیده ام که پیغمبر خدا صلعم همین موضع را که تو چوب میزنی
بوسه میداد و در روایتی که زید بن ارقم در کنار آن ولد الزنا بود و مرد عربی بود از اصحاب
رسالتمآب صلعم چون آن بی‌حیائی را از آن ولد الزنا دید گفت ارفع قضیبک عن
هاتین الشفتین چوب را از این لبهای مطهر بردار قسم بخدائیکه شریکی ندارد که
آنقدر پیغمبر خدا صلعم این لبها را بوسیده که احصا نمیتوان نمود پس صدا بگریه
بلند کرد ابن زیاد لعین گفت خدا تو را بگریاند آیا گریه میکنی که خدا ما را فتح
داده اگر پیر و خرفت نبودی گردنت را میزدم زید گفت حدیثی از برای تو ای لعین
بگویم از این سخت تر است دیدم روزی رسول خدا صلعم را که حسن ع را بر ران راست
و حسین ع را بر زانوی چپ خود نشانیده بود و دست عطوفت بر سر ایشان میکشید
و میگفت که اللهم انی استودعک ایاهما و صالح المؤمنین خدایا ایشان را

بامانت بتو می سپاردم و بشارت استمکان از مؤمنان ای پسر زیاد نیکو نگاه داشتی امانت
پیغمبر را پس زید از پیش آن لعین برخواست و صدا را بگریه بلند کرد و میگفت که عبد
مالک بنده آقا و سید شد ای معاشر عرب بعد از امروز شما ذلیل شدید و مملوک گردیدید
وای بر شما فرزند فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را بر خود امیر کردید تا نیکان شما را بقتل
رساند و بدان شما را به بندگی بگیرد دور از شدید بد است چه بر باد از رحمت خدا کسیکه
باین راضی شد و باین حال از مجلس آن لعین بیرون رفت **مرتبه چهارم** از مراتب تعزیه که
بر سر آنحضرت دشوار گذشت حکایت هشام بن محمد است که از تبرا النداب حکایت شده است
و کیفیت آن حکایت اینست که هشام بن محمد نقل میکند که چون سر منور مطهر امام
مظلوم را در نزد ابن زیاد لعین گذاردند زن کاهنه ملعونه در آن مجلس حاضر بود
با ابن زیاد لعین گفت که قم فضع قدمك علی فم عدوك برخیزد و بگذار قدم
نحس خود را بدهان دشمن خود پس آن ولد الزنا بیجا برخواست و قدم نحس خود را بر آن
دهان مبارک نهاد که منشأ عالم ایجاد بود پس آن لعین متوجه زید بن ارقم گردید
و گفت کیف تری چگونه میبینی این عمل را زید گفت والله لقد رأیت رسول
الله واضعاً فاه حیث وضعت قدمك بتحقیق که دیدم رسول خدا را که دهان

مبارک

مبارک خود را گذارده بود در موضعی که تو قدم نحس خود را گذارده **لمؤلفه**

آن سری کو رای موجودات بود ⁂ آن سری کو قدر و منزلت آن بود
آن سری کو بود بهر ممکنات ⁂ انجم نور حجاب اوهام الحیرة
آن سری کو سیر کردی لامکان ⁂ قاب قوسین دید بزم خسروان
انچه احمد در صف معراج دید ⁂ دید آن سر از ستمهای یزید
در زمین قتلگاه و در سنان ⁂ دید اندر کوفه از ظلم خسان
دید آن بیدادی ابن زیاد ⁂ انچه یاران را دگر ناید بیاد
یا رب این بیداد آن بیداد گر ⁂ چون گذشتی بر شهید خون جگر

مرتبه پنجم از مراتب تعزیه که بر سر مبارک شهدا گذشت حکایت حجام لعین است و کیفیت آن
بروایت تبرا النداب از منقول عبدالله بن ورقا اینست که چون سر منور آن امام مظلوم را
در مجلس ابن زیاد ملعون آوردند چون آن سر مطهر افسر آسمان گاه از قفا قطع نموده بودند
بعضی از پوست و گوشت آن آویخته بود چون نظر آن لعین بر آن سر کرد آن لعین
افتاد و آن گوشت و پوست را آویخته دید آن ولد الزنا بیجا عمر بن حارث که حجام
بود او را طلبید و گفت که قدرت بعضی این گوشت و پوست آویخته را قطع نما و این سر منور را قدری کوتاه

وان لعین بیدین وکافر بد آیین فقوّر واخرج لغادیده ونخاعه
وما حوله من اللحم یعنی آن گوشتها وپوستها را که در میانهٔ حنک وصفحهٔ عنق
بود قطع نمود ونخاع آن سر منوّر را برآورد ودر نهایت درستیهای پلیدی خشکید
و مرویست که اکثر بر آن دستها افتاده بود تا تمام دستهای آن بالکلیه تمام شد ابن زیاد
لعین امر نمود که آن سر منوّر را پر از مشک وکافور وعنبر نمودند پس عمرو بن حریث المخزومی
از آنجا برخواست وگفت که ای ابن زیاد تو تا بر زور بخور رسیدی فهب لی ما القیت منه
پس من بخش این گوشتها وریزهای که حجام لعین از این سر منوّر قطع نموده است آن
لعین گفت که میخواهی چکار کنی عمرو بن حریث گفت که میخواهم آنها را دفن نمایم آن لعین هم
اذن داد پس آنها را عمرو بخانه خود آورد فغسله وطیبه وکفنه ودفنه
فی داره پس آنها را غسل داد وطیب بر آنها افشاند وکفن نمود ودر خانهٔ خود دفن نمود لمؤلفه

سر کریم ترا سر افلک بباد [illegible] ⁝ دوباره آنکه بمیدان بزیر تیغ گذاشت
فلک ز جور تو بیداد ای ستم بنیاد ⁝ ز کرده‌های تو فریاد میزنم فریاد
چه میکنی بجگر گوشهٔ حسین است این ⁝ جگر خراش خداوند عالمین است این
مگر نه جان علی و محمد است حسین ⁝ مگر نه نور دو چشمان احمد است حسین
مگر نه حضرت زهرا است مادر [illegible] ⁝ مگر نه نور علی است ساقی کوثر

دوباره

دوباره از چه روی زیر تیغ بنهادی ⁝ پر پیش نور امام زمان سجادی
از این ستم نرسد خواطرم که زینب زار ⁝ چگونه دید ز انجلای اثر آن کفار
فدای دیدهٔ گریان [illegible] کشیده تعب ⁝ ای ستمزده دلکباب غم زینب

مرتبهٔ ششم از مراتب تجاینیکه بر آن سر منوّر دشوار گذشت وقتی بود که آن سر مطهّر را در کوچه‌های کوفه گردانیدند وکیفیت آن اینست که شیخ مفید وسید ابن طاوس وطبرسی جمله اتفاق روایت کرده‌اند که روز دیگر ابن زیاد کافر [illegible] امر کرد که سر مطهّر منوّر [illegible] بر سر نیزه کنند ودر کوچه‌های کوفه وقبایل بگردانند واویلاه وواسیدناه [illegible] زمان سر مطهّر را بر سر نیزه کردند ودر کوچه‌های کوفه میگردانیدند راوی میگوید که اول رأس رفع علی رأس خشبة رأس الحسین یعنی اول سری که بر سر چوب کردند سر مبارک حسین بود که بردند در کوفه گردانیدند ابن جوزی در مرآة الزمان از سلمة بن کهیل روایت کرده است که آن سر مقدس در سر نیزه تلاوت قرآن مینمود ومن گوش دادم این آیه را میخواند که فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم و زید بن ارقم میگوید که چون بنزدیکی غرفهٔ من آوردند شنیدم که این آیه را میخواند که ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و جمعی نقل کرده‌اند که

سوره کهف را میخواندند تا باین آیه رسید که انهم فتیة آمنوا بربهم وزدناهم
هدی و دیگری نقل کرده که آن سر را بر درختی آویخته بودند این آیه را میخواندند که فلا
تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون و حکایت این وکیده در کتب بسیار گذشت للمؤلفه

قصه این سر بران ای بو الحزن	کی سر بریده میگوید سخن
آن سر بریده آیات خداست	تا سوی را نور و وجه کبریاست
علت ایجاد این ویرانه دیر	این سرای و ویران اهل سیر
ابتدا و انتهای سیر اوست	تا سوی را روی بر درگاه اوست
سر حق بنمود در عالم ظهور	بت پرستان بودن از ادراک دور
نور حق را از عمی نشناختند	همه خلق دیگری پنداشتند
از جفا و کفر کردندش شهید	غافل از این کاین بود نور وحید
در کار کفر محو بودند غرق	مصدر از مشتق نکرده هیچ فرق
نور را از نار ناداده تمیز	آن گروه بت پرست بی تمیز

مرتبهٔ هفتم از مراتب اشکان که بر آن سر مقدس دشوار گذشت در منزل اول بعضی از کوفه تا شام

میرفتند

میرفتند و کیفیت آن واقعهٔ دلخراش بر زنجهار که منظمانش بروایت منتخب آنست که ابن زیاد
لعین شمر و خولی و شبث بن ربعی و عمرو بن حجاج را با هزار سوار با اسیران آل محمد [illegible] و سرها
روانهٔ شهر شام نمود و امر نمود که این سرها را در بلاد مشهوره نمایند پس روانهٔ شام شدند
و چون باول منزلی که رسیدند در آن منزل فرود آمدند و آن منزل خراب بود [illegible]
امام حسین را در برابر او بخوی گذارده ندو اسیران را فرود آوردند بروایت مناقب
مشغول شراب خوردن شدند و در بعضی از ثقات مرویست که چون میخواستند بر دوران سر
میرقصیدند که ناگاه دستی ظاهر شد و بقلم فولاد و مداد خون بر دیوار آن منزل نوشت
اترجوا امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب آیا گروهی که
حسین را بی جرم کشتند امیدوار شفاعت جد او میباشند در روز قیامت و
بروایت منتخب فلا والله لیس لهم شفیع وهم یوم القیمة فی العذاب که قسم
گرفت که ایشان شفیعی ایشان در روز قیامت در عذاب الهی میباشند و در
خبر دیگر در حدیث [illegible] بیت نیز [illegible] وقد قتلوا الحسین بحکم جور
وخالف حکمهم حکم الکتاب تحقیقا که کشتند حسین را بحکم جور و مخالف بود
حکم ایشان حکم کتاب خدا و [illegible] عالمیان را چون این را دیدند بترسیدند و فزغناک

ازآن منزل کوچ کردند و روانه شدند که در آن حال آواز هاتفی را شنیدند که میگفت
ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم بعترتی
وباهلی بعد مفتقدی منهم اساری وقتلی ضرجوا بدم ما کان
هذا جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحم
مرتبهٔ هشتم از مراتب ثمانیه که بر آن سر مقدس دشوار گذشت در شام غم انجام
در مجلس یزید لعین بود وکیفیت آن قضیه پرشور بروایت سید بن طاوس آنست
که زنان ودختران وسرهای شهیدان آل محمد را وارد مجلس یزید لعین کردند زنان
ودختران را در پشت سرها نشانیدند تا اینکه آن دلسوختگان از نظاره آن سرهای مطهر نیفتند
مجلس ۱ چون سید السجاد امام عباد را نظر بر آن سر مطهر افتاد دیگر کلمه گوشت نخورد
ودیگر اهل بیت را نظر بر آن سر مبارک افتاد خروش و فغان برآوردند و ناله
وامظلوماه بعرش برین رسانیدند سکینه خاتون فرمود که یا یزید اجبسرک هذا
آیا خوشحال میشوی از اینکه این نما میگوید که چون زینب خاتون را نظر بر سر بریده برادر
افتاد دست زد و جامه را درید و باواز حزین که دلها را کباب میکرد ناله
برکشید که یا حسیناه واحبیب قلب رسول الله یا ابن مکة ومنی یا ابن
فاطمة

فاطمة الزهراء یا ابن بنت المصطفی که ناگاه همه اهل مجلس از این سخن بگریه در آمدند
ویزید لعین ساکت بود و در بعضی از کتب مذکور است که دختران سید الشهداء فاطمه و
سکینه بروایت فصول المهمه در صدد دیدن سر پدر برآمدند فجعلت فاطمة
وسکینة تتطاولان لتنظرا الی رأس ابیهما یعنی فاطمه وسکینه گردنهای
خود را میکشیدند که سر پدر بزرگوار خود را ببینند وجعل یزید یتستر عنهما
ویزید سر را از ایشان پنهان میکرد ناگاه نظر آن دو مظلومه بر آن سر منور افتاد
آغاز شیون وزاری نمودند زنی از بنی هاشم در خانه یزید بود چون از ناله اهل بیت
مطلع شد ودانست که سر منور سید الشهداء را حاضر کرده اند صدا را بندبه بلند
کرد ومیگفت واحبیباه یا سید اهل بیتاه یا ابن محمداه یا ربیع الارامل
والیتامی یا قتیل اولاد الادعیاء آه ای کبیت لا فکار دار ای بزرگ اهل بیت
اطهار ای فرزند محمد مصطفی ای فریادرس بیوه زنان ویتیمان ای شهید اولاد
زنا کاران از نوحه آن زن هاشمیه اهل مجلس بگریه در آمدند وگریستند یزید
آن ولد الزنا چوبی از خیزران طلبید وآنرا گرفته بر لب ودندان آن سید مظلوم
میزد ومیگفت که یا حسین رحمک الله لقد کنت حسن الضحک چرا تو

رحمت کند که خوش لب و دندان بوده و کفرهای چند میخواند ابو برزهٔ اسلمی گفت که
ویحک یا یزید اتنکت بقضیبک ثغر الحسین بن فاطمة واری تو
ای یزید آیا چوب بر لب و دندان حسین فرزند فاطمه میزنی شهادت میدهم که دیدم
پیغمبر خدا که لب و دندان او و برادرش را میبوسید و میفرمود که انتما سیدا
شباب اهل الجنة شمائید سید جوانان بهشت خدا بکشد کشندهٔ شما را و لعنت
کند کشندهٔ شما را و مهیا کند از برای او عذاب جهنم را یزید ملعون در غضب شد و امر کرد
تا او را از مجلس بیرون کشیدند ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است
که چون سر مطهر سید الشهداء را بمجلس یزید علیه اللعنه آوردند بزم شراب آراست و با حریفان مشغول
بخوردن شراب گردید چون از شراب خوردن فارغ شد امر کرد که آن سر مطهر را در طشتی
گذارده در پایین تخت گذاردند و بساط شطرنج را بر آن گسترانید و مشغول
بازی شطرنج گردید و حسین ع و جد او را و پدر او را یاد میکرد و استهزاء با یشان
مینمود و چون بر حریفان غالب میشد سه جرعه از شراب را برمیگرفت و ته ماندهٔ آنرا
در کنار آن طشت بر زمین میریخت و مرویست که شیعهٔ ما از شراب و شطرنج پرهیز
کارست و چون بشنود یزید را لعن کند

مؤلف ره

آن سری

آن سری کو معدن ادراک بود ÷ از کدورات دو عالم پاک بود ÷
آن سری کو بود همرموز خلیل ÷ مهد جنبانش بدی گاهی جبرئیل ÷
آن سری کو بود بر دوش رسول ÷ زینت آغوش زهرای بتول ÷
آن سری کو وعظ اندر نیزه گفت ÷ از هدایت نا تمام اسرار سفت ÷
بود آن سر راز دار قدسیان ÷ رمز آموز همه پیغمبران ÷
بود آن سر محرم بزم جلال ÷ بود آن سر مهر اوج کمال ÷
از چه ره آن کافر بیداد گر ÷ چوب کین میزد بر آن درج گهر ÷
از چه رو این ظلم کرد آن بدسرشت ÷ بود از جام غرور و کفر مست ÷
از چه ره تخم دل ناید ز عین ÷ این چه ظلم است ای عزیزان بر حسین ÷
می گزد دل خون جگر گردد کباب ÷ تا کشیده آید ز چشم خون ناب ÷
سینه کو تا دل از غصه تنگ ÷ بر سرم کو تا زنم بر سر سنگ ÷
بعد از این غم کم بر این اهل جهان ÷ بر خلایق آشکار و نهان ÷
تیره می آید بچشم روزگار ÷ روز روشن پیش چشم گشته تار ÷
از غم آن نور چشم مصطفی ÷ سرور سلطان مظلومان حسین ÷

خامه آید از ملالت رنگ خون ÷ چون جبین این سپهر نیلگون
گو بیا داغ حسین تشنه کام ÷ ریخته ظرف دلت زان بحر جام
همان تامل کن دمی دستی برآر ÷ یارب گو رو بسوی پروردگار
ای کریما زاریم ساز از کرم ÷ سوی قبر آن امام محترم
کن مجاور روح و جسمم آن زمانی ÷ در جوار شاه هدی سازم فنای
این مرا شد آرزوی کردگار ÷ سیر گشتم من ز خلق روزگار
دیگرم حسرت نمیباشد بدل ÷ غیر این کاید سرشکم متصل
سر نهم بر قبر اکبر زار زار ÷ خون بگریم همچو در گلها هزار
عارفم ساز از تباه و شورشیان ÷ بر مقامات یش خوان حسین
کن دعایم یا کریما مستجاب ÷ بر حق اسمای تو فصل الخطاب
یعنی حق فضل رحمت ای کریم ÷ دیگر از اخبار تا دار النعیم
شیعیان را این عنایت کن عطا ÷ حق احمد حق شاه کربلا
شیعه آیی کوی حقی نیز خوان ÷ سورهٔ اخلاص از روح و روان

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

المجلس

المجلس الثامن عشر در بیان احوال ام کلثوم است که بر آن معصومهٔ زار و مغمومهٔ اشکبار از ورود مدینه سیل ابرار شنید در نه مقابسیا شوا گذشت

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

سویدای قلوب را در مکنون حمد خالق بیچون است و بحر فواد را گوهر مصون شکر قادر کن فیکون حمد حضرت رحمنی است که دیدهٔ بینایان را از این حجب ظلمانی تیره نورانی و روشن ساز و شکر قادر سبحانی است که کشور افسرده را در صحرای منیره از انواع ضیا گلشن الحمد لله والشکر له و صلوات بی کران نثار جمال عدیم المثال سید ابرار و تحیات سلام متوالیات نثار جلال امیر موجودات محمد و علی علیهما بود و بر روان آل اطهار باد خصوصا بر روان سالک راه یقین و امام متقین بکر تاز معرکهٔ بلا و جانسپار در عرصهٔ کربلا جناب سید الشهدا صلوات الله و سلامه علیه و علی جده و ابیه و امه و اخیه و ذریته و بنیه و بر اهل بیت ذوالفقار و اسیران بی غمگسار آن سید ابرار خصوصا بر معصومهٔ مظلومهٔ مغمومهٔ مکروبه از جفا و ستم گروه مشوم جبلیه مرضیه حیدر کرار و بضعه رضیه حضرت زهرا ام کلثوم صلوات الله علیها للمولف

انکه بعد در کربلا دل خون زار ÷ روز و شب بودی بچشم اشکبار

گاه از داغ برادر زاده گان ÷ زار نالیدی چه در گلبن هزار
گاه از هجر برادر سر زدی ÷ لاله دل را نمودی داغدار
گاه از درد اسیری دیده خون ÷ سیل سان گریان چه ابر نوبهار
گاه دیدی کشتگان از غرق خون ÷ شیون افگندی برای نیلی حصار
گاه دیدی بر سنان سرها زدی ÷ بر سر و بر سینه سنگ کوهسار
گاه دیدی سوختندی خیمها ÷ سوختی همچون سپند روی نار
گاه دیدی جسمهای بی سری ÷ دستهای چند اندر خون نگار
کیست دانی این حزینه دلغمین ÷ هست کلثوم امیر المؤمنین
آنکه اندر کربلا تا شام غم ÷ بود اندر شیون و آه و انین
گاه از داغ برادر سینه چاک ÷ گاه کوبیدی سر خود بر زمین
گاه شیون کرد از هجران دوست ÷ آه و افغانش شدی گردون نشین
میرسد آه و فغانش گوش حور ÷ زآن زمان تا روز حشر واپسین
شرح احوالش نمایم من بیان ÷ آتش افروزم بدلهای حزین
از تنور سینها سازم کباب ÷ پاره سازم از خوناب عرش برین

مستغفار از اخبار جگر گداز و آثار دلسوز پرداز این است که از ورود کربلا تا ورود مدینه طیبه در نه موضع بر حضرت ام کلثوم رضوان الله علیها دشوار گذشت اول مقام که بر آن معصومه یعنی علیا جناب حضرت ام کلثوم رضا دشوار گذشت روز ورود زمین درد و اندوه قرین کربلای معلی بود و کیفیت آن بروایت صاحب مناقب این است که چون آنحضرت را از رفتن غاضریه و نینوا و شفیه منع کردند آنحضرت اهل بیت و فرزندان و برادران خود را جمع و نظر برایشان کردند و ساعتی گریستند و گفتند که اللهم انا عترة نبیک محمد و قد اخرجنا و طردنا و ازعجنا و تعدت علینا بنو امیة خداوندا ما عترت پیغمبر توایم و بنی امیه بر ما ظلم کردند و ما را راندند و از حرم محترم جد خود بر کندند خداوندا حق ما را از ایشان بستان و ما را یاری ده بر ستمکاران پس فرمودند که این زمین را چه نامند گفتند کربلا است چون آنحضرت اسم کربلا را شنیدند چشمهای مبارکش پر از اشک شد و گریستند و گفتند که اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء پس فرمودند که هنا موضع کرب و بلاء هیهنا مناخ رکابنا و محط رحالنا و مقتل رجالنا و مسفک دمائنا این محل اندوه و بلا است این است محل خوابیدن شترهای ما و این است محل ریختن بارهای ما

واین ست محل کشته شدن مردان ما و محل ریختن خونهای ما فیها یراق دمی فیها
ثوی حرمی حسری علیهن ثوب الذل سربال این زمینیست که در آن
حرمان مرا اسیر بزنند و حرم مرا ذلیل و اسیر می نمایند فیها تقتل ابطالی و تذبح اطفا
و تستعبد الاحرار و ذا ال این زمینیست که در آن مردان شجاع مرا میکشند
و اطفال مرا ذبح میکنند و اهل بیت مرا که احرار آزاده اند به بنده کی و کنیزی میگیرند
حطوا الرحال بها یا قوم و انصرفوا عنی فمالی عنها قط ترحال
بارها فرود آورید و خیمها برپا کنید و هر کدام که خواهید بروید که این منزل آخر و دار اقامت
من ست که از این منزل کوچ نخواهم کرد و مجاور این دیار بلا و محل رنج و عنا خواهم بود
پس بارها فرود آوردند و امر فرمود که سرادق عزت و خیام جلالت عصمت و طهارت را برپا
کردند و آن فسحت بیابان را از رشک روضه رضوان نمونه خیام جلالی فرمودند

محتشم

وانکه سرادقی که ملک محرمش نبود ∴ کندند از مدینه و در کربلا زدند

هی خیمة جبریل یخدم اهلها والروح والاملاک خدمة قنبر
آن خیمه بود که جبرئیل و روح و سایر ملائکه مقربین مثل غلامان خادم و پاسبان بودند
هی خیمة خضعت لها خیم الملوک بل الملوک کتبع و کقیصر خیمه بود که خیام

سلاطین

سلاطین با اقتدار بلکه سلاطین با جاه و جلال در نزد آن خاضع و خاک ره بودند هی
خیمة ابوابها فی فتحها بصریرها صاحت بکا المستعبر خیمه که در وقت
گشودن ابواب آن و برپا نمودن ستونهای آن آواز زاری بر آمد مثل آواز گریه کننده که
بر صاحب خیمه میگریست هی خیمة لو کان احمد حاضرا لبکا لها مثل السحاب
الممطر خیمه که اگر در آن زمان پیغمبر خدا بود بر آن نظر مینمود مثل ابر بهار اشک از دیده
میبارید هی خیمة یبکی دقوع عمودها جزعا عمود الدین فاتح خیبر خیمه
که شکستن عمود آن که عمود دین الهی را شکست و دیده عمود دین امیر المومنین اشکبار
نمود پس حضرت پای مبارک را از رکاب خالی کرد از اسب فرود آمد در اینحال ام کلثوم عرض کرد
که ای برادر این بادیه هولناکیست از خوف عظیم در دلم جا کرده آن امام ام کلثوم گفت

للمؤلفه

این کربلا این منزل است ای سر زمان ∴ خوف او آید برای حسرتی
هول او بردار ز سرم هوش ده ای ک ∴ کوه کوه آید از آن بر دل هلاک
ای امیر عالم ایجاد کوی ∴ نام وی خیزد در راستی از چه روی
بنگر او را بهر فسرده بیابان ∴ تا شوم آرام ای مهر جهان
شاه دین را سیل اشک از دیده ریخت ∴ کف آن بر فرق عالم خاک بیخت

حضرت سید الشهدا فرمودند که بدان ای خواهر که من در وقت عزیمت صفین با پدرم
امیر المؤمنین بوادی این زمین رسیدیم پدرم فرود آمد و سر در کنار برادرم گذارده
ساعتی بخواب رفت و من بر بالین او نشسته بودم ناگاه مشوش از خواب بیدار گشت و
زار زار گریست برادرم سبب آن را پرسید فرمود که در خواب دیدم که این صحرا دریائی بود
پر از خون و حسین من در میان آن دریا افتاده بود و دست و پا میزد و کسی بفریاد او
نمیرسید پس روی مبارک بمن کرد فرمود که یا ابا عبدالله کیف تکون اذا وقعت
ههنا الواقعة ای حسین چگونه خواهی بود آنگاه که ترا در این زمین چنین واقعه
روی دهد گفتم صبر میکنم و بجز صبر چاره ندارم

للمؤلفه

صبر سازم پیشه ای باب کرام ❊ چون رضای حق است بهر دار السلام ❊

دوم از مقامات شعر که بر علیا حضرت ام کلثوم دشوار گذشت لیلة العاشور بود بعد از آنکه
سکینه خواتون از وعظ پدر فهمید نزول بلا در او متفرق شدند سپاه آنحضرت را
مشاهده فرمود و بر انقوم سیوف نفرین نموده بخیمه آمد و خبر ایشان بر گشت سکینه خواتون
میگوید که عمه ام ام کلثوم مرا دید گفت ترا چه میشود که دیده هات گریان و سیل
اشک بر روان است قصه پدر بزرگوار را با ایشان نقل کردم چون آن کلمات حزن انگیز را
از من شنید

از من شنید نعره واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه
برآورد و میگفت که نمیدانم خلاصی از دست این دشمنان چگونه میسر خواهد شد کاش که این
راضی میشدند که بعوض برادرم مرا هلاک کنندی زنان اهل حرم از گریه و ناله عمه ام جمع شدند
و شروع بگریه کردند و صدای گریه از خیمه بلند شد بخیم پدرم صدای گریه زنان را شنیدند بر حضرت
دل بمجرد خیمه آمده پدرم زنان را در شکیب دید از حجم بخیمه آمد از سبب گریه سؤال فرمود عمه ام
پیش آمده گفت که ای برادر مرا بمدینه بر گردان پدرم فرمود که چگونه میتوانم که این گروه
اعدا و دشمنان شما را بمدینه برسانم عمه ام گفت اجل فی کرمهم محل جدک وابیک وجدتک
واخیک جلالت جد و پدر و جد و برادر را ایشان فرموش شاید ترا از شناسند
حضرت فرمود که ذکرتهم فلم یتذکروا ووعظتهم فلم یتعظوا ولم یسمعوا
قولی گفتم ایشان را گوش نکردند موعظه نمودم نپذیرفتند و گوش بسخن من ندادند و
ایشان بجز کشتن من چیزی در نظر ندارند و لابد است آن تردلی علی الثری جدلی که
آه آه چاره نیست مگر آنکه مرا بخاک افتاده ببینند و لکن شما را وصیت میکنم بتقوی
و صبر و این را جد شما خبر داده و خلف نمیشود وعده او و شما را بکسی میسپارم که
هرگاه در پرده کسی را بدتر در کسی از ما نتواند پوشیده عمه ام را تسکین داد سوم از مقامات الم که

بر علیا جناب ام کلثوم دشوار گذشت در وقت بیرون رفتن علی بن الحسین ع بود
و کیفیت این واقعه آن بود که بعد از شهادت محمد بن الحسین ع اظهار آنحضرت آواز هل
من راحم یرحم آل الرسول المختار وهل من ناصر ینصر الذریة الاطهار
هل من مجیر لابناء الرسول هل من ذاب یذب عن حرم الرسول
هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا
از دل پر درد بر آورد و چون ندای با هیبت آن امام انام را علی بن الحسین ع شنیدند و اهل
حرم از ندای بی مددکاری آن امام امم ناله و فغان و شیون بر آوردند علی بن الحسین ع
از خیمه بیرون آمد و حال آنکه علیل و رنجور و مریض بود و طاقت برداشتن سلاح حرب
نداشت و بر دوش گرفتن شمشیر را قادر نبود ام کلثوم ع چون این را شنید و دید از عقب
ندا میکرد که ای نور دیده بکجا میروی برگرد لایق حال المعصومه نکت للمؤلفه

مرو ای نور دیده سوی میدان ۞ که کوفی را نه دین باشد نه ایمان ۞
مرو تا این جهان و ارض و افلاک ۞ نماند بی علی و این مرکز خاک ۞
ترا تاب جدال حرب کفار ۞ نباشد ای مریض و از دلفگار ۞
تن رنجور داری جسم لاغر ۞ مرو ای نور دیده حرب کافر ۞ علی بن الحسین ع

فرمود

فرمود که یا عمتاه ذرینی اقاتل بین یدی ابن رسول الله ای عمه بگذار
تا جهاد کنم در برابر فرزند پیغمبر سید الشهداء ع که خواهر فرمود بگیر او را و مگذار که بمیدان رود
که دنیا از نسل آل محمد ع خالی نماند **مرتبه چهارم** از مراتب سبعه که بر آنحضرت ع دشوار
گذشت از شهادت علی اصغر بود و کیفیت آن بروایت ابی مخنف که لوط بن یحیی باشد
که حمید بن مسلم میگوید که من با عسکر ابن زیاد بجوم بودم و نظر میکردم بسوی آن طفل که بر روی دست
سید الشهداء ع شهید شد ناگاه دیدم که زنی از خیمه بیرون آمد نورانی که نور رخش
نور آفتاب را فرو میپوشانید بر دامن زبان گاهی میافتاد و گاهی بر میخاست و میگفت
که وا ولداه و اقتیلاه وا مهجة قلباه تا آمد نزد آن طفل خود را بر روی او
انداخت و دختران چند از خیمه بیرون دویدند و خود را بر روی نعش آن طفل شهید انداختند
سید الشهداء ع با قوم در گفتگو بود چون این را دید و بجانب قتال بود از آن زن رفت و
او را موعظه و نصیحت کرد و بعد از آن ملاطفت او را بخیمه برگردانید از کسی که نزد من
بود که پرسیدم که این زن کیست گفتند که این ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع است و این
دختران فاطمه و سکینه و رقیه میباشند پس بروایت صاحب مناقب آنحضرت آن طفل را
بجنگ زنگی و بغلاف شمشیر زمین را حفر کرد و آن یکتا گوهر را در آن حفره پنهان فرمود

مرتبه پنجم از مراتب تسعه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در زمین قتلگاه بود و کیفیت آن در روایت
منتخب این است که چون ام کلثوم برادر مظلوم خود را دید که با بدن برهنه بر زمین افتاده و
و بادها بر آن جسم شریف و جسد لطیف میوزد خود را از بالای شتر بر زمین انداخت و آمد
و آن بدن مطهر را در آغوش گرفت و بگریه و ناله میگفت که یا رسول الله صلعم فرزندت را
به بین که بی غسل و کفن بر زمین افتاده و بادها بجامه غبار او را کفن پوشانیده اند
و بدن شریف بخون گردنش غسل داده شده و اینک اهل بیت او بینید که ایشان را اسیر کرده اند
و بذلت و خواری بهر طرف میدوانند و کسی نیست که دفع شر از ایشان نماید
و اینک سر شریف اوست که با سرهای اولادش بر نیزه ها زده اند چون جماعت اعدای دین بر
احوال آن مخدره مطلع شدند آمدند و او را بجبر از آن بدن شریف جدا کردند مرتبه ششم
از مراتب تسعه که بر ام کلثوم رضی الله عنها دشوار گذشت در شهر کوفه آن بود که خطبه خواند
آن معصومه که دیده اهل آنجا گریه و سینه ها را بریان نمود و کیفیت آن بر روایت سید ابن
طاوس رحمه الله این است که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین بعد از خطبه سید الساجدین
و سکینه خواتون خطبه خواند در کوفه از پس پرده در حالتیکه صدای گریه را بلند
کرده بودند فرمود که یا اهل الکوفة سوءة لکم ما لکم خذلتم حسینا

وقتلتموه

وقتلتموه وانتهبتم امواله وورثتموه وسبیتم نساءه ونکبتموه
بلا کمال شما قبیح باد روهای شما ای اهل کوفه چه بجز خواندید برادر مرا و یاری او نکردید
و کشتید او را و غارت کردید اموال او را و زنان و پرده گیان او را اسیر کردید و او را
بر روی خاک انداختید بریده باد دستهای شما و دور باد از شما رحمت خدا وای بر شما آیا میدانید
که چه کردید و چه امر عظیم را مرتکب شدید و چه گناهان بر پشت خود بار کردید و چه خونها
ریختید و چه زنان مکرمه را بمصیبت انداختید و چه دختران معظم را برهنه کردید و
چگونه اموال را غارت کردید قتلتم خیر رجالات بعد النبی کشتید شما بهترین
خلق را بعد از پیغمبر و رحم از دلهای شما برطرف شده آگاه باشید که لشکر خدا
همیشه غالب بود و اولیای شیطان و لشکر او خاسر و زیان کار بعد از آن این اشعار
محنت آثار را خواند و دل عالم و عالمیان را کباب کرد العربیة
قتلتم اخی صبراً فویل لامکم ستجزون نارا حرها یتوقد
برادر بزرگوار مرا کشتید از روی ظلم و جور فرمود مظلوم پس وای بر شما زود باشد
که جزا داده شوید بآتشی که حرارت روشنی آن بالتهاب می اندازد سفکتم دماً حرم
الله سفکها وحرمها القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا

لفی سقر حقا یقینا مخلد رکشیدند شاخوی چند را که خدا و رسول خدا و کتاب خدا
را نخوانی او را احرام کرده اند لیکن ترا به یاد شمار ابا آتش که بتحقیق و بیقین مخلد در جهنم خواهند

بود و اخی لا ابکی فی حیوتی علی اخی   علی خیر من بعد النبی سیولد
بلا مع غیر مستهل مکفکف   علی الخد منی و آبنا الیس یخمد

بلد یستیکم من تا زنده ام برادرم که بهترین خلق است بعد از پیغمبر خدا خواهم گریست با آنکه اشکهای
شدید منهل باشد و اشک ایشان بر رویم جاری خواهد بود و هرگز دیده ام خشک نخواهد شد

مجال

از گفتگوی آن فرزند فاطمه زهرا آن مردم که بر روی آمدند و صلاها را بکر
و ناله و نوحه بلند کردند و زنان موهای پریشان نمودند و خاک بر سر کشیدند
و رویها را خراشیدند و طپانچه بر رخسارها زدند و فریاد و اویلاه و واشوراه و واحسرتاه
بر کشیدند و مردم از شیون نوحه شور اکنند و آوازها بگریه بر کشیدند شورشی در خلق افتاد که مثل
آن کسی ندیده بود

لمؤلفه

شورشی در کوفه گردید آشکار * کاچنان هرگز ندیده روزگار
جمله مرد و زن بوا ویلاه و آه * در فغان و ناله و اندوه زار
هر زنی بر سر پریشان کرده مو * بر زده بر سینه میزد بی قرار

جمله

جمله مردان موکنان مویه کنان * ناله هر یک بعرش کردگار
هر که دیدی آن خروش و آن هلاک * گفتی محشر گشته یارب آشکار

مرتبه هشتم از مراتب سبعه که بر ام کلثوم دشوار گذشت رسیدن بر شهادت نصرانی بود و
کیفیت آن این است که سهل ساعدی میگوید بعد از ورود شام رفیقی نصرانی داشتم که از بیت
المقدس می آمد چون سر مقدس مطهر سید الشهدا که از دور بسر نیزه دید دیده بصیرتش
روشن شد شنید که آن سر بریده قرآن تلاوت میکند و میگوید و لا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون آن سعادتمند از برکت آن سر بریده منظور نور هدایت الهی یافته
کلمه شهادتین بر زبان جاری کرده و بشرف اسلام مشرف گردید شمشیر از حمایل بکشید
و بر آن قوم گمراه حمله کرده و با انفعال اشک از دیده میبارید و میگفت جای گریه است ازان
بر بی گناهی ... تا کشته شد آن ... چون خبر بام کلثوم رسید که این غوغا از چیست
من حکایت را باز گفتم گفت وا عجباه النصاری یحتشمون
لدین الاسلام و امة محمد الذین یزعمون انهم علی دین محمد یقتلون
اولاده و یلبسون ... جماعه نصاری تعصب میکشند از برای دین اسلام و کسانی که خود را
از امت پیغمبر میدانستند اولاد او را میکشند و اهل بیت او را اسیر میکنند بر ظلم کردند

بلکه بر نخوتم کردند بعد از آنکه با آن نو مسلمان از گرفتند آخر او را شهید کردند **لمؤلفه**

نصاری میکنند امداد اسلام ∴ ز اهل شک چرا اسلام بدنام
مسلمانان چرا گشتند از کین ∴ امام خویش را با نیزه کین
کشند اولاد پیغمبر ز مستی ∴ نکرده هیچ کافر بت پرستی
نه هندو و نه یهودی و نه نصاری ∴ نه صاحب بتکده دیر ترسا
ز بنیاد اساس از عهد آدم ∴ الی آخر زمان دور خاتم
چنین ظلمی ندارد هیچکس یاد ∴ نه از فرعون و نه نمرود و شداد
مگر این کار را کرده مسلمان ∴ که کشتند اولاد حق رحمن

مقام هشتم از مقامات تسعه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در شام در وقت روانه شدن بمدینه سید انام بود و کیفیت آن بروایت شیخ مفید و صاحب مناقب این است که یزید پلید بعد از عزاداری ایشان را مخیر فرمود در ماندن شام و رفتن مدینه سید انام اهلبیت رفتن را اختیار کردند پس یزید نعمان بن بشیر را که از اصحاب رسول خدا صلعم بود طلبید و امر کرد که تهیه سفر ایشان نماید و کسی را که بصلاح و سداد و امانت موصوف شد با ایشان روانه کند تا چهار پایه و خدمتکاران که ایشان را بمدینه برسانند پس ایشان را

بپوشانید

پوشانیده و خدمتکار همراه نمود **و** مروی است که یزید عطایا بسیار از مال خود حاضر کرد و روی بحضور ام کلثوم کرده گفت که بگیرید این مال را بعوض آنچه بشما رسیده ام کلثوم فرمود که ای یزید ما اقل حیاءک واصلب وجهک تقتل اخی واهل بیتی وتعطینی عوضهم مالا ای یزید چه بسیار بیحیائی برادر بزرگوار مرا میکشی و اهلبیت او را شهید میکنی و مال بعوض آن میدهی و میگوئی که این بعوض آنچه بشما رسیده فوالله ما کان بلک شعر بخدا قسم که اینها بلکه جمیع دنیا برابر یک موی ایشان نمیشود **لمؤلفه**

سرشک از دیده چشم سیلاب بارید ∴ جهان از ریش چشمش تیره گردید
ای بی دین بد افعال و کردار ∴ حیا کن ای ستمگر دار غدار
نمیدانی مگر این بحر امکان ∴ طفیل او نمود ایجاد یزدان
چه میگوئی ز مستی ای ستمگر ∴ حیا کن بت پرست شوم کافر
سخن کوته ز تسعه ساز تقریر ∴ که این ظلم است بیرون از حد تحریر

مرتبه نهم از مراتب تسعه که بر ام کلثوم دشوار گذشت در روز ورود مدینه بود و کیفیت آن بروایت مهیج الاحزان این است که بعد از اینکه اهلبیت باهالی مدینه فرود آمدند و ابتدا اعلام اهل مدینه نمودند نوحه که در مفصلات مذکور است **مجملا** چنانکه محمد بن حنفیه مطلع شد

بآمدن اهل بیت که اسیر شده بر عقب بیرون رفت چون نظرش بر علمهای سیاه و خیمهای
بیصاحب برادرش افتاد از دیده آب گردید و بیهوش شده بر زمین افتاد کسی آمده علی بن
الحسین را مطلع ساخت که عم خود را دریاب که نزدیک است که هلاک شود آنحضرت
گریه کنان از خیمه بیرون آمده بنزد عم خود سر او را در کنار گرفت تا بهوش آمد
چون نظرش بر فرزند برادرش افتاد نعره کشید و گفت که یا ابن اخی این اخی
این قرة عینی این ثمرة فؤادی این خلیفة اخی ابن الحسین اخی
برادرم کو نور دیده ام کو میوه دلم کو سرور قلبم کو جانشین پدرم کو برادرم حسین کو
و در کجاست آنحضرت فرمود که یا عمی اتیتك یتیما ای عم بزرگوار مرا یتیم کردند
مردان ما را کشتند و زنان ما را اسیر کردند کاش بودی و میدیدی برادرت را
که چگونه استغاثه میکند و کسی بفریادش نمیرسد و مددکار میخواهد و کسی بدادش
نمیرسد پدرم را با لب تشنه و شکم گرسنه شهید کردند و حال آنکه هر حیوانی از آب
سیر بود محمد بن حنفیه از شنیدن این کلمات جگرگداز راحت بر انداز بیهوشی
برداز نعره زد و بیهوش افتاد و چون بهوش آمد گفت ای فرزند برادر قصه خود را نقل کن
آنحضرت قصه پر غصه خود را اهل بیت را بیان فرمود اشک از دیده میریخت مجملاً

بعد از

بعد از تلاقی قوافل اندوه و کاروان الم و تواصل بار نامه کاروان در حرم خرم ملال
از بار جور و مصیبت کشته پروانه حرم محترم سید امم کوبیدند و در جای درود
ام کلثوم با دل پر خون میگفت مدینة جدنا لا تقبلینا بالحسرات والاحزان
جئنا ای مدینه جد ما ما را قبول مکن و مگذار که داخل تو شویم که ما قافله اندوه و
حسرت میباشیم الا فاخبر رسول الله عنا و انا قد فجعنا فی ابینا و ان
رجالنا بالطف صرعی بلا رأس و قد ذبحوا البنینا ای کسی که خبر کنند
رسول خدا را که کجا ما را بمصیبت پدر مبتلا کردند و یکی مردان ما را در زمین
کربلا بی سر بر زمین انداختند الا یا جدنا انا اسرنا و بعدك الا سرانا
قد سبینا ای جد بزرگوار ما را باسیری مبتلا کردند و بعد از اسیری ما را برهنه کرده
گرفتند و رهطك یا رسول الله اضحوا عرایا بالطفوف مسلبینا اولاد تو را
یا رسول الله همگی را در زمین کربلا برهنه و عریان کردند و قد ذبحوا الحسین
و لم یراعوا جنابك یا رسول فینا حسین تو را ذبح کردند و حرمت تو را
در باب ما رعایت نکردند افاطم لو نظرت الی السبایا بناتك فی البلاد
مشتتینا ای مادر ما فاطمه زهرا کاش میدیدی دختران تو را که ایشان را متفرق گردانیدند

افاطم لو رایتنا سهارى ومن سهر اللیالی قد عمینا ای مادر کاش
ما را میدیدی در راه شام و مشغول آن بلد خوان تا شام شبها نمیگذارند که ما بخواب
رویم و از بیخوابی نزدیک بان رسید که کور شویم فلو دامت حیوتك لم تزل الی
الی یوم القیمة تندبینا ای مادر اگر زنده بودی تا قیامت بر حال ما ندبه و
زاری و نوحه و بیقراری مینمودی و عرج بالبقیع وقف فی نادی ایا بن حبیب
رب العالمین وقل یا عم یا حسن المزکی بنات اخیك اضحوا
ضایعینا بلا راو بر بقیع و بایست و ندا کن و حسن مجتبی را بگو که دختران برادرت را
اسیر کردند و بی پدر نمودند ایا عماه ان اخاك اصبح بعیدا عنك
بالرمضاء دمینا ای عم بزرگوار برادر بزرگوار تورا شهید کردند و بدن نورانی او را
در ریگ های زمین کربلا انداختند بلا راس تنوح علیه جهرا وحوش
والطیور الطایرینا برادر تو را بی سر بر زمین انداختند و وحشیان صحرا و مرغان
هوا برا و نوحه گر بودند ولو عاینت یا مولای ساقوا حریما لا یجدن
لهم معینا علی متن النیاق بلا وطاء وشاهدت الرؤس
مکشفینا کاش میدیدی حرم برادرت را که با سرهای برهنه سوار بر جهاز شترها کرده اند

الا یا جدنا قتلوا حسینا ولم یرعوا جناب الله فینا ای جد بزرگوار
آگاه باش که حسین را کشتند و حرمتی که خداوند بجهت ما قرار فرموده بود رعایت نکردند
الا یا جدنا بلغت عدانا مناها واشتفی الاعداء فینا ای جد بزرگوار
آگاه باش که دشمنان ما بآرزوهای خود رسیدند و دلهای پر از کینه ایشان شفا
یافت و قصیده که مخصوص بر طولانی است و دلها را باشعار خود کباب و دیده های مستمعین را
پر از خون نمود ولی وارد مدینه شدند و آمدند بر در مسجد رسول الله زینب خاتون دختر امیر
المؤمنین آمد و دست خود را بر دو قائمه در مسجد گذارد و گفت فریاد زد که یا جداه
انی ناعیة الیك اخی الحسینا ای جد بزرگوار و پیغمبر عالی مقدار حسین تو را
کشتند و من خبر شهادت او را برای تو آورده ام و مانند ابر بهاران سیلاب اشک از
دیده گریان میبارید بنوعی که همه حاضرین را دیده گریان و سینه بریان فرمود و شیون
از ایشان برخواست که گویا در و دیوار آن روضه منوره و مرقد شریف حضرت بلکه
همه مدینه بخون گریده و بگریست و گویا قبر منور آن حضرت بلرزه در آمد و ندا از هر جانب
ناله واجداه و وا محمداه بلند شد و جمیع نکاتها خود گشتند و آنحضرات که شیر خوار را
خالی یافتند ولی صاحب دیگر ندانند و ایشان را دیده گردید که گویا در و دیوار آن خانه ها

از مفارقت صاحبان بخوانند شب و روز در آن زمانها بعبادت و اذکار مشغول بوده بذکر لیشند **لمؤلفه**

خامه ملاذ تو رحم یاقوت رنگ ∴ گشته و جهان گو با حجاب تنگ ∴
نوک قلم از تو شده نیشتر ∴ هر دلی از آن دیگر ریشتر ∴
سیل سرشک از هجر دیده گان ∴ ریخته بر رخ آزاده گان ∴
همان بید عادت بیار رکش ∴ روی بنما سوی شه کربلا ∴
ای شه دین جان حزینم فداک ∴ سینه و قلبم زغمت دردناک ∴
سیر شدم از همه خلق جهان ∴ تربت پاکت کند و جانم رسان ∴
بلکه در این پای عسمت آن مزار ∴ زار بنالم زغمت چون هزار ∴
سر بنهم از حب تو آن آستان ∴ روح روان هدیه کنم رایگان ∴
بر همه شیعه بکن ما نصیب ∴ زایر قبر تو شوند ای حبیب ∴
شیعه تا این سخنی باز دار ∴ حمد رب و اخلاص بجا کن نثار ∴

انا لله وانا الیه راجعون وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

∴ الا لعنة الله علی القوم الظالمین ∴

∴ **الخاتمة** ∴

در بیان

در بیان احوال خیر مآل غیبات غیبات الالهیات ولی مطلق امام بحق عجل الله فرجه حضرت ابن نرجس خاتون رضوان الله علیها ∴

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

جهت بقای هر صامت و ناطق درازی خواهی هر سابق و لاحق حمد و تسبیح کند و آمر خیرات و جاعل و ناهی منکر و منهیات است قال الله عز وجل وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن لا تفقهون تسبیحهم و قال ع فی ادعیة الصغیرة یسبح الله باسمائه جمیع خلقه و صلوات زاکیات و تسلیمات نامیات بر اشرف کاینات و سید ربانیات نبی مطلق و ولی بحق محمد و علی و عترت طیبین و آل نجباء ایشان صلوات الله و سلامه علیهم باد سیما علی صاحب الدعوة والصولة الحیدریة والعصمة الفاطمیة والحلم الحسنیة والصلابة الحسینیة والعبادة السجادیة والمآثر الباقریة والآثار الجعفریة والعلوم الکاظمیة والحجج الرضویة والجود التقویة والنقاوة النقویة والهیبة العسکریة والغیبة الالهیة القائم بالحق والداعی الی الصدق المطلق کلمة الله

وامام الله وحجة الله القائم بامر الله الامام بالحق ابی القاسم
محمد بن الحسن صاحب الزمان وخلیفة الرحمن عجل الله فرجه للمؤلفه

انکه مهر از مهر او بر موکبش شد زرفشان ⁂ شام از استشمام مشک برجهاش عنبر فشان
بر مفوزات حکم حی چون امیر المؤمنین ⁂ گشته جاری بر چه پیدا شد ز پیدا و نهان
نه فلک از حکم او در زیر پای ذره‌سان پیکر ⁂ چار مادر نه پدر از یمن او اندر امان
می کجا دم میج در ربانی نباشد پا برام ⁂ مادح در بان او در عرش گشته قدسیان
آن ید اللهی که از خون شد حرم و آن حسینی ⁂ انتقام او بکشد از تیر و شمشیر و سنان
او قوام ماسوی و اول ایجاد خلق ⁂ ماسوی را بالجمله او داد ثبات بر کون و مکان
بحر و بر نجم و شجر غیم و مطر باد و سحاب ⁂ جمله در فرمان او چون جن اسیر حکمران
کیست دانی مقتدای هم خیر المرسلین ⁂ حضرت قائم که باشد مصدر کون و بیان

اللهم عجل فرجه وسهل مخرجه وادخلنا به و بآبائه یا ارحم الراحمین والسلام
بیحد بر فلک ایشان مهر یکتا و ثنای لایعد بر صدف این در گران بها اعز آن حور منتظر
همچو ... صورت مریم سیرت و بلقیس ... که بحر جلال و بحر اعتماد ... فطرت للمؤلفه

انکه از عطر زلفش گرانیده شاخ خلد ⁂ بر ربای جنان گشته او عنبر فشان

سایه ای

سایه ای بخشند روان بر سجود فرقدان کیست ⁂ پرتو حسنش جنان اکرم رضوان جهان
انکه شد عیسی علم قدیم لم یزل ⁂ گشت یار بر در وی آن حجت یزدان داور زمان

اعنی ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم که مادرش از فرزندزادهای شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی پیغمبر بود علیها حضرت نرجس خاتون مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه اجمعین اما کیفیت تشرف ایشان بشرف ازدواج بنوبت مهر گردان ولایت ... حضرت امام همام حسن عسکری صلوات الله وسلامه علیه ... که شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمهما الله در کتابهای غیبت بسند معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امیرالمؤمنین ع و امام علی النقی و امام حسن عسکری ... در شهر سر من رأی که کافور خادم حضرت امام علی النقی ع بنزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه در میان شما بوده از زمان حضرت رسول تا حال پیوسته محل اعتماد ما بوده اید ... من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که ... سبقت گیری ... للمؤلفه

سرفراز است آنکه زانفرزانه مرد ⁂ از محبت نرگسم یکتا و فرد

برتو میسازم نهانی آشکار ∴ زآن نمائی بر جهانی افتخار

یا بی از اغیار و یاران امتیاز ∴ سازمت بر خلق عالم سرفراز

پس آنحضرت نامه پاکیزه بخط فرنگی نوشتند و بلغت ایشان املا فرمودند و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر جسر حاضر شو پس چون کشتیهای اسیران بساحل رسد جواری کنیزان را در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر آن کنیزان جمع خواهند شد پس از دور نظر کن به برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامیکه برای مشتریان ظاهر سازد کنیزی را که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان نمود و فرمود که دو جامه حریر کنده پوشیده است و آن کنیز ابا و امتناع خواهد نمود از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان بر او و خواهی شنید که از پس پرده صدائی رومی از او ظاهر میشود پس بدان که بزبان رومی میگوید وای که پرده عفتم دریده شد نظم

ابروی خوشتن که ماه عید است ∴ انگشت نمای اهل دیده است

از روی و عید عاشقان شو ∴ صبحی مبارکی دمیده است

از عفت

از عفت و مهر او پسند دار ∴ بر خواطر عاطری خلیده است

خیاط ازل ز خلعت لطف ∴ بر قامت دلکشش بریده است

پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من بسیصد اشرفی بقیمت این کنیز میخرم چه عفت او مرا راغب گردانید بخریداری او و بخطو پس آن کنیز گوید بلغت عربی با آن شخص که اگر بزی سلیمان بن داود ظاهر شوی و بپادشاهی او در آئی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و بقیمت من صرف مکن علاوه پس برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که بهیچ مشتری راضی نمیشوی آخر از فروختن ناچاره است پس آن کنیز گوید که چه تعجیل میکنی البته باید که مشتری بهم رسد که دل من بر او میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس تو در آن وقت برو بنزد عمرو بن یزید و بگو که نامه با من است که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است و در آن نامه کرم و سخاوت خود و وفاداری و بزرگی اوصاف خود را ذکر فرموده است بزبان کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب او که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه آنحضرت فرموده بود همه واقع شد و آنچه فرموده بودند بعمل آوردم چون کنیز در آن نامه نظر کرد بسیار گریست و بحالی بدین مقال نظم گوید

گر جان بدهم ز غم عشق تو باری دارم ∴ ترا همه که بلا و هجر تو یاری دارم

گردم از زلف معنبر اشک که این عطر وفا | یادگاری ز گل سبز عذاری دارم

باغ من آن گل رویست که بهار آن گل روی | عیش من باغ که هم خرمی باغ و بهاری دارم

عرق دردم که ز خونابه دل بسته کمر | کز ازین موج غم امید کناری دارم

مانده‌ام دیده براه بر گذر باد صبا | چکنم زانکه بچشم غباری دارم

سر زانو غم مانده و خلقی بکنار | که چرا این همه اندیشه کاری دارم

شکر حق موسم هجران ز هجران رفت رسید | موسم وصل دلارام که گذاری دارم

مجلس

[illegible] معتبر [illegible] فرمود که مرا [illegible] این نامه [illegible] کننده عظیم یاد نمود که اگر مرا با [illegible] بخرد [illegible] پس با او در قیمت گفتگو کردم بسیار تا آنکه قیمت را الغرض شد که حضرت امام علی النقی ع بمن داده بود [illegible] زر را دادم و کنیزک را گرفتم و خندان شد و با من بحجره آمد که در بغداد گرفته بودم و چون بحجره رسید نامه امام را [illegible] بیرون آورد و بر رو و چشم می‌گذاشت و بر بدن خود می‌مالید [illegible]

اگر جان و دل آگاه تو را همراه است | بشنو اگر نیم از خویش خدا آگاه است

مدت صحبت تو عمر گرانمایه ماست | آه از این عمر گرانمایه که بس کوتاه است

غم تو از دل ما بر همه آواره کرد | رحمت است اینکه زند راه صبوری را آه است

دل غنیمت جلالی از تو آنچه کنم | حال آیم نه بر قاعده دلخواه است

واقف هست ز بیم غمزه نرگس جهان | شاهد حال من اینست و بقول ناگاه است

رفت بر باد چو کاه از غم تو عمر عزیز | روز بیماری که فراق تو قوی جانکاه است

شکر لله که رسیدیم به مقصود ز صبر | چاره کار رضا بالقضا الله است

پس من از روی تعجب گفتم [illegible] که حکایتی [illegible] کنیز فرمود که ای عاجز کم معرفت [illegible] فرزند [illegible] پیغمبران [illegible] کنی من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر پادشاه روم و مادرم از فرزندان شمعون بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی است تو را خبر دهم به امر عجیبی بدانکه جدم قیصر خواست که مرا با فرزند برادر خود تزویج کند در هنگامی که سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود از نسل حواریین و عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر و منزلت هفتصد نفر و از امرا و لشکر و سرداران لشکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود به انواع جواهر مرصع گردانیده بود و آن تخت را بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت قرار داد

پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی یکبار سرنگون
شده بر زمین افتادند و پایهای تخت خراب شده و تخت بر زمین افتاد و کسری برادر
از تخت افتاده بیهوش شد پس آنگاه کشیشان متغیر شده و اعضای ایشان بلرزید **لمؤلفه**

از آن تختی که بودی طرز افلاک ∴ تمامی سرنگون افتاده بر خاک
چلیپا و بتان و خلق یکسر ∴ برو افتاده چون بسمل ز دیگر
کشیشان جمله اندر لرز اعضای ∴ نکردی فرق دستان و سر از پای
همه حیران و سرگردان آن کار ∴ چه باشد نکته در این امر و اسرار
همانا اندر این رمزیست پنهان ∴ که علمی داند این مرموز یزدان

پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را معاف دار از چنین امری که سبب آن
شکستها روی نمود که دلالت میکند که زود دین مسیحی زایل گردد پس جدم این امر را
بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنند و
چلیپاها را بجای خود قرار دهند و حاضر بخوانند برادر این برگشته روزگار بدبخت را
که این دختر را باو تزویج کنم تا سعادت آن برادر نکوست این برادر بکند پس چون
چنین کردند و این برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع بخواندن انجیل کردند

همان حالت اول روی نمود و نکوست آن برادر مثل نکوست برادر اول بود و دیگر این کار را
نتوانستند که این از سعادت سرور نیست بلکه از نکوست آن دو برادر پس مردم متفرق شدند
و جدم غمناک بحرم سرا باز گشت و پرده های خجالت را در او گرفت پس چون شب شد و بخواب رفتم
در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریین در قصر جدم جمع شدند و منبری
از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سر بلندی مینمود و در آنجا موضع تعبیر کردند
که جدم تخت را گذاشته بود **لمؤلفه**

مسیح آمد بامر خالق نون ∴ بجمعی از حواریین و شمعون
در آن عشرت سرا با منبر نور ∴ که در کرسی شرافت از عقل بد دور
کشیده سر باوج آسمانی ∴ در اطراف بهم حور جنانی
در او نور یقین حق ماوی گرفتی ∴ که حق بر مرکز خود جا گرفتی
محمد با علی شاه غضنفر ∴ دیگر سبطین با زهرای اطهر
امامانی که ارباب ولایند ∴ بدیدم جملگی صاحب لوایند

پس حضرت رسالت پناه محمدی صلعم با وصی و داماد خود علی بن ابیطالب ع و جمعی از امامان فرزندان
بزرگوار ایشان آن قصر را بنور قدوم خود منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب

از روی تعظیم و اجلال باستقبال حضرت خاتم الانبیاء صلعم شتافت و دست در گردن مبارک
آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که یا روح الله آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی تو
شمعون را برای این فرزند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بماه برج امامت
و خلافت امام حسن عسکری ع فرزند آنکسیکه تو نامه اش بمن دادی پس حضرت عیسی ع
نظر افکند بسوی حضرت شمعون و فرمود که شرف دو جهان بتو روی نموده پیوند کن رحم
خود را بر رحم آل محمد صلعم شمعون گفت که کردم پس بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول صلعم
خطبه انشاء فرمودند با حضرت مسیح ع مرا برای حضرت امام حسن عسکری ع عقد بستند و فرزندان
حضرت رسالت صلعم با حواریان گواه شدند

لمؤلفه

بدم در خواب و بختم بود بیدار * بمن احمد نمود از مهر دیدار
مسیحا دیدم و شمعون و حیدر * دیگر آل محمد را سراسر
چو بستند عقد مرا با مهر و کردار * تعالی شانه عما یقولون
بمن مهر حسن تا پیره گردید * بتن جانی مرا افتاد جاوید

چون از خواب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این گنج یگانه سو
در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت روز بروز در سینه‌ام مشتعل میشد

دیگر باره

دیگر باره صبر و قرارم را بباد فنا میداد تا بحدیکه خوردن و آشامیدن بر من حرام شده بود و
چهره من کاهی میشد و بدن من میکاهید و آثار عشق نهانی در بیرون ظاهر میگردید
در شهرهای روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من سؤال نمود
و هیچ سودی نمیداد چون جدم از علاج درد من نا امید گردید روزی بمن گفت ای نور چشم
آیا در خاطرت هیچ آرزوئی هست در دنیا که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج
بر روی خود بسته می‌بینم اگر شکنجه و آزار از اسیران مسلمانان که در زندان‌اند دفع
نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت
مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک
طعامی تناول نمودم پس بسیار خوشحال شد و دیگر اسیران مسلمانان را اکرام و اعزاز نمود پس بعد از
چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا ع بدیدن من آمده
و حضرت مریم با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت میباشند پس مریم بمن
فرمود که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تو است امام حسن عسکری ع پس من بدامن
مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
بمن جفا میکند و از دیدن من ابا مینماید

لمؤلفه

مرا جان از هوائی بر لب آمد ∴ ز درد هجر لیشی تب بر تب آمد

بخاک راه وی جان نیز اگر رفتم ∴ اگر گویند که یا رب امشب آمد

شکایت دارم از یار جفاکیش ∴ چه طفلی کو بناز از مکتب آمد

پس آنحضرت فرمودند که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حالی آنکه تو بخدا شرک می آوری و بر مذهب ترسایانی و اینک میل خواهرم فخر عمران بیزاری می جوید بسوی خدا از دیدن تو اگر میل داری که حقتعالی و حضرت مسیح و حضرت مریم از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو آید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من او را بسوی تو میفرستم چون بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت را دیدم که طالع گردید گفتم ایدوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین اشتغال دادی بزبان حال نرجس خاتون است که بعرض آنحضرت میرسانید و در این

نظم

بوی جان میرسد ز پیراهنت ∴ گوئیم از جان سرشته شد بدنت

برگ گل

برگ گل گرچه نازکست و لطیف ∴ در لطایف نمیرسد به تنت

میوه های بهشت اگرچه خوش است ∴ از همه برگزیده ام ذقنت

خوش دلم آنکه گوش بنهایم ∴ نکته ای از لب شکرشکنت

هر گز از گوش من نخواهد رفت ∴ ذوق آواز و لذت سخنت

پس آنحضرت فرمود که دیر آمدن من بنزد تو نبود مگر برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب بنزد تو خواهم آمد تا آنزمان که حقتعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا شربت وصال در نظر نیاید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت خبر داد مرا آنحضرت در شبی از شبها امام حسن عسکری که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران می اندازی بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است که من دختر پادشاه روم و مرد پیری که من در غنیمت بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام کنیزان است بشر گفت این عجب است که تو از اهل فرنگی و زبان

عربی را نیک میدانی گفت بلی از بسیاری مجتبی که جدم است نسبت بنی دمشت میخواستی که مرا بزرگ باید
گرفتن از آب چشمه بدار در آن هر چه گویی زبان فرنگی و عربی بر او ظاهر است معلوم گویا بود که
هر صبح و شام میآمد و لغت عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم بآن لغت جاری شد از آن گفت خلافت
چون او را بسر من رای رسانیدند و بخدمت حضرت امام علی النقی ع بردم حضرت بنرجس گفت
فرمود که چگونه حق سبحانه و تعالی بتو نمود عزت اسلام را و ذلت دین نصاری را و شرف و بزرگی
و بزرگواری محمد صلعم و اهل بیت او را گفت که چگونه وصف کنم از برای تو البته فرزند رسول خدا
از چیزی که تو بهتر میدانی از من آن حال از حرص خواستن گفت

لمؤلفه

شاهی که باسرار همه کون آگاهی ❖ کمتر علمت ز فوق مه تا ماهی
نه چرخ دیگر عرش بجهان است برین ❖ بر خاتم انگشت تو کمتر نگینی است
اسرار احد نور الست سینه محمد ❖ در آن همه گوهر از تو جویند مدد
کونین متعدد و جلالت مطلق ❖ معدد تو و ذرات ز فیضت مشتق

پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو اینکه ده هزار اشرفی
بتو دهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بده بشرف ابدی کلام
و مال را نمیخواهم حضرت فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود

و زمین را

و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد **لمؤلفه**

بشارت باد ترا ای حوری سرشته ❖ بآن کرامت که حق بهر تو نوشته
قلم کرده رقم بر لوح تقدیر ❖ که باید مهر عالم تاب تصویر
ببطن ام تو آن ام مخزون ❖ از این مخزن برآید در مکنون
جهان گردد از او پر عدل و پر داد ❖ دهد بنیان کفر و ظلم بر باد
سرانی کز جفا شد بر سنان سر ❖ بدو گشت که بلا الله اکبر
جوانانی که در خون آرمیدند ❖ گلی از باغ عیش خود نچیدند
بخون کردند دست و پا نگارین ❖ نمود از غوانی چتر مشکین
حریمی را که رشک مه بود و ستاره ❖ شدند بر ناقه عریان سوار او
ز کوفه تا بشهر شام گریان ❖ دلی پر داغ و آه سینه بریان
کشد لبی انتقام این نور دیدار ❖ از آن قوم جهول کج کردار

گفت این فرزند از کی بهم خواهد آمد فرمود از آن کسیکه حضرت رسالت پناه ترا برای او
خواستگاری فرمود لیکن از او پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد کی درآورند
گفت بعقد فرزند تو امام حسن عسکری ع حضرت فرمود که آیا در آن شب که گفت مرا از آن یکی

بدرستی بهترین زنان مسلمان شده‌ام شی که گذشته است که او بد بودن من نباید پس حضرت
کافور خادم را طلب کرد و فرمود که برو و خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه آمد حضرت فرمود
که این آن کنیز است که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد و
خوشحال شد و حضرت فرمود که ای دختر رسول خدا او را ببر بخانه خود و واجبات و سنتهارا
با او بیاموز که او زن امام حسن عسکری است و مادر حضرت صاحب الزمان است اللهم
عجل فرجه وسهل مخرجه وارحمنا به یا ارحم الراحمین

اما الوصیة

وصیت این فقیر بناظرین این وجیزه آنست که اگر خطا و نسیانی از این فقیر در این
مزار و سایر مجلدات مطلع شوند بقلم احسان و اصلاح از روی مودت اصلاح فرمایند
قال الله تعالی ان الله یحب المحسنین زیرا که السهو والنسیان کالطبیعة
الثانیة للانسان و دیگر آنکه بعضی از ملوکان و اشرار اینکه نظم و نثر را در آن
مندرج است بعین محبت و رضا در آن نگرند و جسارت بر رد آن ننمایند زیرا که
مطالب آن ماخوذ است از طریق ائمه امر سادات آل محمد ص و ائمه الطاهرین و دیگر
آنکه ناظرین این کتاب مؤلف آنرا از دعای خیر فراموش ننمایند زیرا که این فقیر
از لغزشهای

از لغزشهای بیحد بسیار نادم و امیدوارم بجز از فضل و رحمت الهی که محمد و علی و آل طیبین ایشان اند
بچیز دیگر نیست خداوند رحمن رحیم ببرکت سید الشهدا روحی و روح العالمین له الفدا
برای فقیر رحم فرماید

واما الدعاء

امیدوار بفضل و رحمت الهی میباشم که همچنانکه اعانت فرمود در آغاز و انجام این
مجلد از مراثی سید الشهدا ابا عبد الله الحسین ع و باتمام رسانید الحمد لله و
الشکر له رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر ای والله فقیر فقیر
فقیر اعانت فرماید و توفیقات و تأییدات بخود را شامل حال و کفیل احوال این
بی بضاعت گرداند که بقیه عمر در عزاداری و ذکر آنحضرت و پدر و جد و مادر و برادر
و ذریه طیبین و یاران او مشغول باشم و قلب این مفلس و قلوب شیعیان و محبان همه را از
معرفت ایشان فرماید و ما را بصیر در حق امام گرداند و ایمان ما را عاریه نگرداند
دائم و معاصی ما را دور فرماید و آل محمد در صحیفه که اسامی شیعیان و زایران و عزاداران
و ذکر کننده گان ثبت و مضبوط است ثبت فرماید و دست ما را از دامان آل محمد ص
در زیارت و مجاورت قبور ایشان کوتاه نگردانند و در جوار سید الشهدا ما را در آنجا که تربت مدفون



سازد و والدین و ذوی الحقوق ما را بیامرزد و بسید الشهداء ببخشد و در دنیا
محتاج لئام خلق نگرداند و نسل ما را از روی زمین منقطع نگرداند و اولاد و احفاد
ما را بر ولایت مولای امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ذریه او و محبت سید الشهداء
و اولاد طاهرین آنحضرت ثابت و برقرار بدارد و قلوب ایشانرا از معرفت خدا و
معرفت ائمه و ولاة امر مملو فرماید اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل
فرجهم و فرجنا بحقهم وارحمنا بهم یا ارحم الراحمین واغفر اللهم
لنا و لوالدینا و لمن وجب حقه علینا و لمن وصّینا بالدعاء
و لمن شارکونا فی طول الحزن فی مصیبة سیدنا و مولینا الحسین ع
اللهم اکتبنا من الزائرین والمجاورین والباکین لعزاء مولانا الحسین ع
ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین واجعل لنا من المتقین
اماما رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین یا رب بحق الحسین ع
نور قلبی بنورک یا منور قلوب العارفین رب اشرح لی صدری و یسر لی
امری واحلل عقدة من لسانی و سددنی بلطفک الخفی یا کریم اللهم
صل علی محمد و آل محمد و عجل فرج مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة

یا رب